

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۵۴۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب سعادت عنوان (ترجمه سائل النبی ابو سعید موسی)

مؤلف محمد بن محمد رستم فحزنی امن کباری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۳۸۳

درق این کتاب دو عدد است

اندر درتسلسل من و

مجموع این کتاب بجا آورده شده

احمد حسن

خوشی خبرداری ای نسیم شحال
مرحبا مرچبا تعال تعال

۱۷۳۸۳
۲۰۸۵۴۸



بنو قاروقی ان نام در مشت
کاز تقظیم داری مهر در مشت

ازتیک خفایم
ازها که کلان

عبد السلام السیسی
بسم الله الرحمن الرحیم

چشم امام عام و...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه وحبيبه محمد سيد المرسلين
وعلى آله وأصحابه هداً أو طريق الحق واليقين. حمد حق را که فدحه بحق عالمیان
کرده بر نامه هستی ز محمد عنوان. اما بعد عرض میداد که کترین فقره باب
الغنی الهادی نظام الدین محمد بن محمد بن عبد الله الخجندی ثم الامناباذ
وفقه الله تعالى لما يحب ويرضى ورزقه شفاعة النبي المصطفى والرسول المرسل
که بترین چین ها که نقد کرده اند بر این صرف کرده شود علوم دین است و
اشرف جمیع علوم علم تفسیر و حدیث است و علم حدیث همه علوم را مرجع است
و مال برای آنکه او مبیین و مفسر است برای کلام الله المتعال و بدین باب
دانش دین و بر بصیرت اصحاب صفوة و یقین پوشیده نسبت که انا نوع
علوم حدیث شمایل و اخلاق افضل الرسل سرود عالم صلی الله علیه وسلم
افضل و اشرف است و کتاب مستطاب شمایل البینی تالیف امام همام قد
المحدثین شیخ الاسلام ابو عیسی ترمذی عامله الله بلطفه الخیر کتابی است.

لطف و اشرف و بجه نظیر و بسیار و از علماء عظام و فضلا کرام شروع شافیه
و دافیه عزنی و فارسی برای حل آن کتاب خیر مآب نکاشته اند و احتیاج
بدیگری نکرده اند شکر الله سعیدم الجلیل و جزاهم الجزاء الجزیل و این مسکین
نیز خواهش نوشتن شرح برای این کتاب مستطاب نمود بعضی به امید
شاید شما و این کترین در شرح شمایل النبی باشد و باشد که در زمره مداحین
برای حفرة حبیب رب العالمین صلی الله علیه و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین
معدود بود مثل آن پیدال که در بازار مقرر خواهم خرید مستطاب نظیر
السلام آمد و نبود در دست او مگر چند ریسمان نئیده الحمد لله الکریم
توفیق اتمام و حسن اختتام آن شرح نیاز طرح نصیب این غریب ساخت و چون
این شرح به سبب اشتغال آن بر بیان لغت و صرف و نحو و غرایب نکات و
لطائف تحقیقات بهر این بسط یافت و از فرط شوق و جوش عشق تطویل کرد
حبیب جلیل و اصل فصاحت و عین بلاغة شناخت. چنانکه بعضی از ذکر تو خاش
مباد. یاد تو ز خاطر مرام فراموش مباد. هر جا ز شمایلت حدیثی کنونی و زرات
وجود من بجز گوش مباد. پس اکثر اهل طلب استدعا این معنی کردند که اگر
شرح مختصر و مقتصر بر ترجمه آن کتاب مستطاب کرده آید هر آینه تقعر عام باشد که

و سعة وقت دست دهد آن شرح مطول را مطالعه نماید و هر که داضیق وقت و فرصه
کم بود شرح مختصر را برای خود قره العین سازد. چه مختصر چه مطول سخن در دست
بخواهد. فدای دوست چه عمر در از چه کوتاه. سخن بگفتی بیاد کیسوی دست
بیاد آن دهانش مختصر بگویند گاه. لهذا بعد از استخارة و حصول بشاره ثابته
شروع در شرح مختصر نمود و ما توفیق الا بالله الکریم الودود. خداوند داد
توفیق بکشائی. نظامی را در تحقیق بنمائی.

در از ص

بسم الله الرحمن الرحيم
اغان میکنم بنام خدائی نیک مریدان نیک بخشاینده بر ما بی او دوزی یافتند
عالمیان و به بخشش و نجات یافتند کنه کاران الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین
اصطفی سباس و ستایش از ازل تا ابد محقق است بذات واجب الوجود مستحق
جیع محامد و سلامه از آفات و آلام بنندگان که برگزیده است آنها را الله تعالی
به نبوة و کرامه و سایر اوصاف جمال و کمال محمد بن عیسی بن سوره التهمیدی گفته
استاد کامل و مقتدی در فن حدیث که محیط است علم او صد هزار حدیث را
متنا و اسنادا و کتبه او بنو عیسی است و علم او محمد است و نام پدر او عیسی است
و نام جد او سوره است بفتح سین مرملة و وطن او شهر ترمذ است بر کنان از

قال المصنف اعطاه الله العسی

که از

که از اجماع کونیند. باب ملاحظه فی خلق رسول الله صلی الله علیه و سلم باب اول
در احادیث شریفه که ثابت شده است در بیان خلقه و صورت و حلیه منوره رسول
خدا حبیب مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و صفات آن جلالت پر نور
حبیب رحمان. روشن از وی ماه و خورشید و دل هر دو جهان. لغت آن سید
کونین که باحسن وجه. حق ستودش به کمال و عظم اندر قرآن. و در این باب
مستطاب چارده حدیث است چارده طبقه آسمان و زمین. مهر ماه و دهفته
پروین. داده این جمله در جمال کمال. نور این چارده حدیث متین. اخبرنا ابو یحیی
محمد بن قتیبة بن سعید عن مالک بن انس عن زبید بن ابی عبد الرحمن عن انس بن
بن مالک يقول کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس بالطویل الباین و لا بالقصیر
ولا بالابین الا مهنق و لا بالادم و لا بالمجد القطط و لا بالسبط بعنه الله تعالی علی
راسه یبعین سنة فاقام بمكة عشر سنین و بالمدينة عشر سنین فتوفاه الله علی
راسه سنین سنة و لیس فی راسه و حلیه عشره شعرة بیضه مبلکت انس بن مالک
و فی الله تعالی عنده که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم به این صفة که بنود قات
مبادک آن سر و علم در از نمایان و بسیار بلند و نه گونا نه میان بالا عجمی اعتدال
بود و مع ذلک باهر بلند قامتی که دفتی از غری بلند نمودی و در هر مجلس که نشستی

انما

حد ثنا محمد بن بشار بن العبدی شامی بن جعفر ثنا شعبه عن ابی اسحاق قال سمعت
البراء بن عازب يقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا مر به عابدا یبوی المنکین
عظیم الخلة الی شجرة اذ نبذ علیه حلة حمراء ما رایت شیئا قط احسن منه فیکفت برأه بن
عازب رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردی میانه بالا فرخ
بود میانه دودش مبارک او اما فرخی معتدل و این علامه نجایه است بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بزرگ و اینوه موی که تابند و زمه کوش مبارک او میرسد
و بود بر آن جیب خدا صلی الله علیه وسلم چادر و از آن که در آن هر دو خط و طرح
بود و سرخ خالص نبود ندیده ام چیزی را از بنی آدم و غیر آن از آفتاب و ماه تابان
نیکو تر از او یعنی نه هیچ چیز در حسن و خوبی به آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مساوی است و نه زیاده بلکه حسن او از همه مخلوقات آنید و اکمل و افضل است
نظیر و است ندیدم اگر چه از من و من نهادم آینه اندر مقابل رخ دوست
الحديث الرابع حد ثنا محمد بن غیلان ثنا وکیع ثنا سفیان عن ابی اسحاق عن البراء
بن عازب قال ما رایت من ذی لمة فی حلة حمراء احسن من رسول الله صلی الله علیه
وسلم له شعر یغریب منکبیه بعید ما بین عنکبیهین لیکن بالقصیر و لا بالطویل گفت
برادر بن عازب رضی الله عنه که ندیده ام هیچ صاحب لاله را در حله سرخ احسن از

رسول خدا صلی الله علیه وسلم و لمة بکسر لام و تشدید میم موی که از زمه کوش بخاورد
کرده باشد و آنحضرة را صلی الله علیه وسلم موی مبارک بود که میرسید دودش
مبارک او را و کشاده بود میانه دودش مبارک او و نبود کوتاه و نه دراز
بسیار هذائی قد تو هر هر دو که بر لب جواست نشا دوی تو هر بزرگ کل که در
چمن است الحديث الخامس حد ثنا محمد بن اسمعیل ثنا ابو نعیم ثنا المسعودی عن
عثمان بن مسلم بن هریر عن نافع بن جبیر بن مطعم عن علی بن ابیطالب قال لم یکن
النبی صلی الله علیه وسلم بالطویل و لا بالقصیر یشتن الکفین و القدمین ضم الیه
ضم الکرا و ین طویل المسربة اذ امشی تکفأ تکفأ کما ینحیط من صنب لم اکرکبه و لا ابعد
مثله حد ثنا سفیان بن وکیع قال ثنا ابی عن المسعودی بهذا الاسناد نحوه گفت امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که بود بنی صلی الله علیه وسلم در از بسیار
و نه کوتاه بلکه معتدل القامة در کمال لطافة و زیبائی قدش روی و رحمت
افزیده و زبسان لطافت سر کشیده بود هر دو کف دست و هر دو قدم مبارک
آن سر و در عالم صلی الله علیه وسلم مائل به درستی و سبطیری و این در مردان
محمود است و دلیل بر قوه قبضه است و بود آن سر و صلی الله علیه وسلم بزرگ
سر تیغی صغیر نبود سر مبارک او و عظم او بکمال اعتدال بود و این دلیل کمال

قوتی دماغ است و بود آن سرور صلی الله علیه وسلم بزرگ استخوانها اما بکمال
 جمال و اعتدال و بود آن سرور صلی الله علیه وسلم در آن سر به یعنی خط موی
 باریک از سنینه با سکنینه او تا ناف مقدس کشیده بود و جز این خط موی بر سینه
 مبارک بر شکم مبارک او نبود بدانکه این قسم خط لطیف خاصه خداوندان
 حسن کمال و لازمه خوبان کامل جمال است و بود آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم
 وقتی که راه میرفت میل میکرد و بجانب پیش میل کردنی گویا که فرود می آید از
 بلندای سوئی زمین نشیب ندیده ام پیش از آن سرور عالم و نه پس از آن مثل
 او در حسن و ملامت مثل قوای خلاصه از باب جان و هوش نادیده هیچ دیده
 نشنیده هیچ کوش الحديث الثامن حدثنا احمد بن عبدة العنبي وعلي بن حجر
 و ابو جعفر محمد بن الحسين وهو ابن ابي حليمة والمعنى واحد قالوا اننا عيسى بن
 يوسف عن عمر بن عبد الله مولى غفرة قال حدثني ابراهيم بن محمد عن ولد علي بن
 ابي طالب قال كان علي اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم يكن ^{سوا}
 الله صلی الله علیه وسلم بالطويل للمعظ ولا بالقصير المتردد وكان ربعة من القوم
 لم يكن بالجمع القطط ولا بالسبط كان جعدا جلوا ولم يكن بالمطهم ولا بالملكتم
 وكان في وجهه تدوير ابيض مشرب او عجم العيينين اهدب الاشفاق جليل

المشاش والكتد اجرد ذو مسرته شش الكفين والقدمين اذا مشى تقلع كانها
 يخط في صلب و اذا التفت التفت معا بين كنفه خاتم النبوة وهو خاتم النبيين
 اجود الناس صدرا و اصدق الناس لهجة والينهم عريكة و اكرمهم عشيرة من
 بديهة هابه ومن خالطه معرفة احبه يقول ناعته لم اقبله ولا بعده مثله
 صلی الله علیه وسلم بود امير المؤمنين علي رضي الله تعالى عنه وقتی که وصف
 میکرد رسول خدای را صلی الله علیه وسلم و بیان می نمود حلیه منوره او را
 میگفت که بنور رسول خدای صلی الله علیه وسلم متشاهی در طول و بنوکوتاه
 قد که بعضی اعضا او داخل باشد در بعض دیگر و بود میان بالا بحسن اعتدال
 و کمال جمال و بنور موی مبارک او فکله فکله و نه راست فر و هشته بود می
 مبارک و اندک پیچ هرگز حدیث نلفتو کوفته نمی شود هاین گفتگوی تابه قیامت
 مسلسل است و بنور رسول خدای صلی الله علیه وسلم تناور بسیار کوش
 همچو شوخوش تی و سرتا قدم لطافت کیتی نشان نداده ایند نیافریده و بنور
 رسول خدای صلی الله علیه وسلم بسیار که در روی و بود در روی منوره
 او کرد انیش اندک با حرمه صبیح و ملیحت چه نسبت است مده او مهر را که در ^{قصه}
 بر نمک و بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم سفید رنگ رخ آفتی

میگرد به آن دوحه عالمیان از برای حصول معرفت بحال پر جمال او دوست میداشت
 آن حبیب خدا را و بواسطه اطلاع او بقدر وسع خود بر اخلاق کریمه آن اکرم
 الاکرمین میکشت فریفته و عاشق: سعدی که عاشق کنی و جوالی: عشق محمد است
 وآل محمد: میگوید نعت کنند: یعنی امیرالمومنین علیه السلام و وجهه که ندیده ام
 پیش از آن اشرف کائنات و نه پس از آن مثل او نه در حسن صورتی و نه در جمال
 معنوی: هزار نقش بر ایند ز کمال صنع و بیک بخوبی نقش نگار ما نرسد:
 الحدیث السابع حدثنا سفيان بن وكيع ثنا جيع بن عمر بن عبد الرحمن الجعفي
 إملاء علينا من كتابه قال حدثني رجل من بني ميم من ولد أبي هالة زوج
 خديجة يكنى أبا عبد الله عن ابن أبي هالة عن الحسن بن علي رضي الله عنهما
 قال سألت خالي هند بن أبي هالة وكان وصفاً قاعاً عن حليمة النبی صلی الله علیه
 وسلم وأنا أشتي أن يصف لي منها شيئاً أتعلق به فقال كان رسول الله ^{صلى الله عليه وسلم}
 عليه وسلم فخماً مفتحاً يتلأل وجهه تلألؤ القمر ليلة البدر أطول من المربع ^{قصر}
 من المشدب عظيم الهامة وجل الشعر أن انفرت عقيقة فرق والافلاحي و
 شعره شمة ازنيه اذا هو وقره انهر اللون واسع الجبين ازج الحواجب سوانع
 في غير قرن بينهما عرق يذره الغضب اقنى العربين له نون يعلو عجب موه

يتامل انتم كذا اللحية سهل الخدين ضليع الفم مفتح الاسنان دقيق المسرة كان عنقه
 جديده مية في صفاء الغفنة معتدل الخلق بادن متماسك سوار البطن والصدور
 عريض الصدر بعيد ما بين المنكبين ضخم الكراديس انوار المتجرود موصول ما بين
 اللبنة والسنرة بشعر عرجي كالخط عاري الشديدين والبطن مما سوى ذلك اشعر
 الذراعين والمنكبين واعالي الصدر طويل الرزدين وحس الراحة شفق الكفين
 والقدمين سايل الاطراف خصان الاخصيين مسيح القدمين ينبوعهما الماء
 اذا ذال ذال قلعا عيطو تكفيا ويمشي هونا ذراج المشية ^{الاشية} خافض الطرف
 نظره الى الارض اطول من نظره الى السماء رجل نظره الملاحظة يسوق اصحابه و
 يبصر من لقي بالسلام كفت امام حسن بن امير المؤمنين عليه رضي الله عنهما كه سوال
 كردم خال خود كه هند بن ابی هاله است و حال آنكه بود آن خال من وصف
 و بيان كننده از حليه مقدسه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنكه
 من آن دو ميدانتم كه بيان كند آن خال من برای من چیزی از هینه و شكل
 آن حضرة كه ياد كيرم آنرا پس گفت خال من هند بن ابی هاله كه بود رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم عظيم و بزرگ في حدة ذاته و معظم در دله او در ديد هائی
 مردمان و مي در خشيد روى منور او همچو در خشيدن ماه در شب چهاردهم

و از آن جهت كه
 در آن كتاب
 آمده است
 كه
 در آن
 كتاب
 آمده است
 كه
 در آن
 كتاب
 آمده است

و بود در آن از میان قدیغی از طریق میخیزد بلند تری نمود و فی الحقیقه مربع و میانه
 قد بود و بود کوتاه از طویل مفرط و بود سر مبارک او بزرگ یعنی مناسب تمام اعضا
 مبارک بکمال اعتدال و نهایت حسن و جمال عظیم همه سر ایا عظم که در ده او سر آن ملک
 سر سر شدند خاک قدم همه هدای همان همه شان بزیاریات ای که عظیم همه ات
 اعظم کل کائنات موی مشکبوی او نه زنگنه زنگنه بود و نه راست فرو هشته بلکه میانه
 این و آن اگر آن موی مشکبوی بنفس خود منفرد می شد از منفرد مبارک او باغ میگذشت
 و ثابت میداشت سر در عالم صلی الله علیه و سلم آن موی را بر انفراف و اگر آن موی مشکبوی
 بنفس خود منفرد نمی شد پس فرق نمیکرد آن موی بلکه میگذشت بر حال عدم انفراف
 و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که تجاوز میکرد موی عنبر بوی او اند و نه
 کوش مبارک او چون می کشاد آن موی را و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سفید
 و سرخ کل رنگ روشن و تابان و این احسن رنگها است زان روح کلگون که کل انشا
 ناد بر اهریم گلستان شده کل که لباس خوشیش در بر است از خوبی دیباچه بغیر است
 و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم روشن جبین و کشاده پیشانی ای صبح
 سعادت ز جبین تو هویدا این حسن چه حسن است تقدس و تعالی و بود حبیب خدای
 صلی الله علیه و سلم باین صفت که هر دو بوی مبارک او با یک و در آن و کون ماسد بود

با بسیاری موی و بدانی کامل تا آنکه نزدیک بود که بیکد کو اشتهار کنند اما
 مقترن فشده بودند قلاب قوسین عیان زابرویت نقش خم کیسویت
 بخواب و یقین محراب دل حافظ نیست طاعت غیر تو در مذهب مانع آن کرد
 میان دو بروی مبارک و یکی با عظمت بود که می بینانید و ظاهر میکرد آن رک
 غضب لغو ذب الله من غضب الله الحلیم و من غضب رسول الله الحکیم صلی الله علیه
 بنی مبارک او در آن به اعتدال داشت و میانه آن بنی مبارک فی الجمله بلند کون
 بود و سر آن یعنی مبارک باریک و مر آن بنی مبارک دانوی بزرگ بود که بلند و با
 آن بنی می شد کمان می برد آن بنی مبارک را کسی که بتامل نظر نمیکرد آن بنی را
 بلند تر و فی الحقیقه بلند بود و بلند تری او از علوی نور بود بر او که در بادی
 نظر آن بنی نورانی و آن نور عالی از نهایت تشابه متصل و احدی نمود نور بی بلند
 یعنی بینی عطربوی در آن دو چشم عین حیا و کریمه خو چشمش پرده های حیا و
 علاه اش از نور پرده است میان دو چشم او بسیار دانوی بود موی خوش
 دیش مبارک او و نبود در آن و باریک و قهر و در خسار پر از آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم هواد بود یعنی از استخوان روی مبارک او بلند نبود عید رخسار او
 کوتا عاشقان در وفایت جان و دل قربان کنند نه من بران کل عارض غزل

از روی در است که چشم را از او
 انجا با باجه و در است که چشم را از او

سرایم و پس که عندلیب توان هر طرف هزار شد بود رسول خدای صلی الله علیه و آله
فراخ دهن بنهائے حسن و ملاحات کشادگی بود میان چهار دندان پیشین او
دو تری بر و دو تری برین و میان چار دندان مبارک که پس این چهار دندان است
و بود حظ موی لطیف باریک از سینه تا ناف پر لطاف او صلی الله علیه و آله
و بود آن حبیب خدای صلی الله علیه و آله و سلم چنانستی که کردن مبارک او که در
صورتی است که ساخته شده است از عاج در صفا و بیاض بیاض که نقش صاف
تر از عاج بگردان آوندش خسروان باج بود همه اعضا مبارک او معتدل
و مقاسب با حسن کمال بود آن حضرة صلی الله علیه و آله و سلم تا و و بزرگ بدن
اما بکمال اعتدال و گوشت تن مبارک او مسترخ و سست نبود بلکه مستحکم بود
گویا بعضی به بعضی چنگ زده است و شکم و سینه مبارک او همان و با هم یکسا بود
ای تن تو پاک تر از جان پاک روح پرورده روحی فدای کشاده بود سینه
چو کینه آن حضرة صلی الله علیه و آله و سلم و این دلیل شجاعة و کشادگی دل است
بود و وسیع و کشاده میانه و دوش مبارک او و بود سرهای استخوانهای
مبارک او بزرگ و بود روشن و تابان عضو شریف آن حضرة صلی الله علیه و آله
که بجز و برهنه بود از جامه پس اعضا غیر متجز که در زیر لباس شریف است

بطریق اولی نیز روشن خد بود متصل و پیوسته بود میانه سینه بر سینه
و ناف قدسی و صاف او بموی که روان بود همچو خط یا همچو خیط علی مانی بعض
النسخ چه رشته که پی اعتصام اهل یقین و موی لطیف ید الله تافت جبهه
خالی بود هر دو پشتان لطافت انسان و شکم اگر آن سر و عالم صلی الله علیه
و سلم آن خط فیض نطق و بود بر هر دو ساعد و بر هر دو دوش و بر هر دو
سینه بر سینه آن سر و کانیات صلی الله علیه و سلم موی بسیار بداند که
بودن موی بر اعلی سینه نمی خواهد بودن موی را بر پشت مبارک پس میانه
نداد این به سابق و دراز بود هر دو استخوان که نزدیک کف دست مبارک
الخصرة اندکی از جانب تراکت و دوم از جانب خنصر یعنی انگشت که بر
و فراخ و کشاده بود کف دست آن رحمت عالمیان در صر و مغبی و راحه
نست راحه دل و جان دست و دستیکر مسکینا کفش راحه و هر خنده اندکی
نداده مرهمی بر هر دو دوش و نیز قدم مبارک او بر داشته بود از زمین یعنی
هر دو موضع از میان پائین و قدم مبارک او متصل بر زمین نبود و مرتفع از
زمین بود به ارتفاع معتدل و هر دو پای او بر روی زمین بود و پای آن سر و
عالم صلی الله علیه و سلم که هیچ شکست و شکافی نداشت چنان که روان شد

و موی

آن هر دو خضر از آب حیوان شسته بایشان مسیح از دم خود رفته جانیش
و نمی استاد بر آنجا چون میرسد آن هر دو راه وقتی که راه میرفت آن حضرت ^{صلی الله علیه}
و سلم منتقل می شد از مکان عالی که گویا پای مبارک را از زمین قلع میکنند یعنی
بقوة بر میداشت پای مبارک را و متکبران در راه نمیرفت و کام می نهاد عالتی
که مایل به سوی پیش می بود و راه میرفت راه رفتی به سکنه و قرار تمام
سنگ و قارش بصف اصطفا: مرده حلم آمد و کوه صفا: و با وجود آن سکنه
و وقار سریع للشی و شتاب روند بود گویا که زمین طی کرده و درین بود
می شد و این معجزه آن: پیش رو کوه انبیا است: کوه که از منزلت کبریا
زان دو قدم کرد و جهان پیش رفت: که چه پس آمد ز همه پیش رفت: پیش
دو قافله پیش بین: مردم که دیده عین الیقین: وقتی که راه میرفت آن
سرور عالم ^{صلی الله علیه و سلم} چنان می نمود که گویا فرود می آید از بلندی
بسوی پستی: رفتار چون ملکان فرشت به بندید: آید بر زمین فرود می آید
بر خود: وقتی که می نگرست آن رحمت عالمیان التفات میکرد و می نگرست به تمام
دو چشم نه بکوشه چشم چنانچه آب متکبران است و نظری ندیدید
که التفات تو بنود جهان خراب شود: بیک نگاه تو این ذره آفتاب شود

التفات میکرد و

تست کننده بود آن سرور عالم ^{صلی الله علیه و سلم} چشم مبارک خود
در اکثر اوقات نظری بایست داشت و چپ و دیگر اطراف نمیکرد برای کثرت تفکر و
تأمل و در مصالح امت و در امور رساله و برای تعلیم امت زیرا که نظر صوری
مانع است از اشتغال معنوی مرا کثرت را و برای کثرت چنانکه هست داشتن چشم
از لوازم حیا است شرمی که داده اند بخوبان مبارک: مقدار حسن و از حیاتی
توان شناخت: نظری فی مظهر آن سرور ^{صلی الله علیه و سلم} به سوی زمین
پشت بود از نظر او به سوی آسمان در حالت سکوت و عدم تکلم اما در حاله
تکلم و تحدث پس نظر او بسیار به سوی ایشان و بیشتر نظر مبارک آن سرور عالم
^{صلی الله علیه و سلم} در وقت عدم تکلم و عدم خطاب با کسی بکوشه چشم
بود: آنرا که خاک را بنظر می آید: آیا بود که کوشه چشمی پاکتند: بود آن پیشانی
انبیا که پیش خود میکرد اصحاب خود را در وقت راه رفتن و خود پس ایشان
میرفت و میلفت خلق اطری للملائکه یعنی گذا دید پس مرا برای فرشتگان
خیل و سواران پیش روان جنابك: روح القدس پاده روان در رکاب او
و سبقت به سلام میکرد آن رحمة عالمیان ^{صلی الله علیه و سلم} هر کسی که به او
ملاقات میکرد از مومنان طفلان و سهر زنان و شکستگان و غیر ایشان

اصحاب می بود و چنانچه در حدیث عبد الله بن سلام است

سلامی جو اخلاق او جان فرزا سلامی جو لطافت او دلربا جهان را سلامتی بود
زان سلام که آن دالب آن حبیب است جا الحديث الثامن حدثنا ابو محمد
ابن النعمان بن جعفر ثنا شعبه عن سماك بن حرب قال سمعت جابر بن سمره
يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ضليع الغم اشكل العين من موسى
العقب قال شعبه قلت لسماك ما ضليع الغم قال عظيم الغم قلت ما اشكل العين
قال طويل شق العين قلت ما من موسى العقب قال قليل لحم العقب ميكنت جابري
سمره رضي الله تعالى عنه أنه كان رسول خدای صلى الله عليه وسلم باين صفة که
دهان من رده و دهان او کشاده بود اما بغایه ملیح و بود باد ام خشم و در آن
وکلان خشم بسیار خوش نما خشم تو در آوازه احسان کشاده لعل بق
کچینه رحمان کشاده و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کم بود گوشت
پاشنه مبارک او پاشنه پاشنه از گوشت پر کوی بردان گره ماه و خود
بدانکه مولانا میر جمال الدین محدث رحمه الله تعالی در وصیه الاجابا و قد
که خشمان منور آن سر و د عالم صلی الله علیه وسلم در عین حسن سیاهی آن
بغایت سیاه و سفیدی آن بغایه سفید و در سیاهی و سفیدی آن در کمان
سرخ می نمود و باد ام خشم بود و قوه باصره آن بمرتب که در تان یکی چنان میدید

که در و شنای

که در و شنای انتی کلامه الشریف الحديث التاسع حدثنا هناد بن السري ثنا
عبد بن القاسم عن اشعث بن عمار عن سواد بن اسحق عن جابر بن سمره قال
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في ليلة اضمحيا و عليه حلة حمراء فجعلت
انظر اليه و الي القمر فلهو عندي احسن من القمر كفت جابر رضي الله تعالى عنه
که دیدم رسول خدای را صلی الله علیه وسلم در شب که ماه در آن شب
از اقل آن تا آخر آن می باشد یعنی شب چهاردهم و بر آن حضرت حله سرخ بود
پس شروع کردم در نظر کردن سوی حبیب خدا و سوی قمر پس هر آنکه آن
حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم در نظر و در اعتقاد من از قمر احسن و
نیکوتر و خوش نما تر بود و حسن و نور آن سر و فائق بود از حسن و نور
ماهتاب احمد خود کیست اسباه زمین ماه بین برج جرج و بشکافش
جبین تابد اند سعد و محسن به خیر دود و درشت زد و در
الحديث العاشر حدثنا سيفان بن وكيع ثنا حميد بن عبد الرحمن التميمي
عن زهير بن ابي اسحق قال قال رجل البراء بن عازب كان وجه رسول الله
صلى الله عليه وسلم مثل السيف قال لابل مثل القمر كفت ابو اسحاق که رسول
کرد مردی برادر بن عازب را رضی الله تعالی عنه که ایاب و روی منور رسول خدا

صلی الله علیه وسلم مانند شمشیر در لعان و در خشیدگی گفت برابر بن عاذب
 که بنود مانند شمشیر بلکه مانند ماه در حسن و لعان و بعضی شرح کرام می
 این کلام لطیف چنین گفته اند که روی انور آن سرود مانند شمشیر نبود
 بلکه بنود مانند ماهتاب هم یعنی احسن بود از ماهتاب بلکه از آفتاب و از
 همه مخلوقات. تقریر و ست ندیدم آنچه از مهر نهادم آینه اندر
مقابل رخ دوست آئی قد توان سرودن موندن تر و ای حسن توان
 شمس و قمر افزون تر مادان رسد که شرح حسنت گویم ای حسن توان شرح
 بیان اقرب تر الحديث الحادی عشر حدثننا ابو داود المصاحفی سليمان
سلم بن النضر بن شميل عن صالح بن ابي الاحضر عن ابن شهاب عن ابي
سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابيض كامن
صبيح من فضة تجل الشعر گفت ابو هريرة رضی الله عنه که بود رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم سفید رنگ اما نه سفید خالص بلکه سفید رنگ بدست
 آمیخته گویا ساخته شده است از نقره در صفا و لعان و در خشیدگی بجل
 الشعر یعنی موی آن سرودن ننگه ننگه بود و نه راست فرو هشته بلکه
 اندک پیچ بکمال حسن بود جعد و خشن جویم همی زین تار موی زان خمی

خود عاشقان را هر دو سودای کونا کون بود. لیلی و موی مشکبوی لکس که دیدش
موی دانند که نخیل از چه بود و گردن مجنون بود. الحديث الثاني عشر حدثننا
قتيبة بن سعيدنا الليث بن سعد عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله ان رسول
صلى الله عليه وسلم قال عرض على الانبياء فاذا موسى ضرب من الرجال كانه من
رجال شنوءة ورايت عيسى بن مريم فاذا اقرب من رايته شبه ماعرة بن مسود
ورايت ابراهيم فاذا اقرب من رايته شبه ماعرة مروی است از جابر رضی الله
 تعالی عنه آنکه بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که عرض کرده
 شد ندیدم از انبیاء یعنی الله تعالی ایشان نمود و آشکارا کرد و من در شب معراج
 در حال بیداری بد آنکه قاضی عیاض گفته که سید المرسلین جسد های ایشان
 دیده صلی الله تعالی علیه و علی سایر الانبیاء و سلم پس ناکاه دیدم که موی
 علیه السلام سبک گوشت بود از مردان گویا که انحراف قبیل شنوءة است که
 نه بغایت سبک اند و نه بسیار خفیه و دیدم عیسی بن مریم را علیه السلام پس
 ناکاه نزدیکترین کسی که دیده ام از روی مشابهه صوری با عروقه ابن مسعود
 و دیدم ابراهیم را علیه السلام پس ناکاه از نزدیکترین کسی که دیده ام از روی
 مشابهه صوری با و صاحب شما است یعنی ذات مقدس حبیب رب العالمین

حدیث دوم یعنی انبیاء و از جابر بن عبد الله ان رسول الله

ختم المرسلین صلی الله علیه وسلم و دیدم جبرائیل را علیه السلام پس ناگهان
نزدیک ترین کسی که دیده ام از دوی مشابهه صورتی با و دحیه است بد آنکه
دحیه پسر خلیفه کلبی پشت و از کنار صحابه است حاضر شده است در جنگ اُحُد
و در جمیع معرکها که بعد از جنگ اُحُد بود و حسن و جمال او ضرب المثل است
در عرب و چون در شهری میگذشت اکثر مردم چه مردان و چه زنان فرج
فرج برای مشاهده جمال و حسن با کمال اوج تا بانه پوی آمدند تا آنکه دختران
دوشینگان از پهلوی خود من نه به اختیار خود میروم از قفای او کیسی
چون کند او میبردم کسان کسان شاهد من چهره و طاؤس زیب برده بیک
جلوه ز مردم شکیب خرم آویخته جعد ترش یک خم و صد سرشنگان بر سرش
خط نواغان شده کرد و خاسته ز او بر تن خورشید مو آن نه که رخش
روشنی انخود بگرفت که خط او دامن کونتر بگرفت دلها جمع کرد و ده
چاه انداخت و آنکه سر چاه را به عنبر بگرفت الحدیث الثالث عشر حدثنا
سقیان بن وکیع و محمد بن شاذان المعنی و احدا قالوا اخبرنا یزید بن هارون عن
سعيد الجری قال سمعت ابا الطیفیل یقول لبيت النبي صلی الله علیه وسلم و ما بقی
على وجه الارض احد را غیري قلت صفه لي قال کان ابیض ملیحاً مقصداً میلت

ابو الطیفیل رضی الله تعالی عنه که دیدم من بنی را صلی الله علیه وسلم و خبر میدهم از آن
حفره و حال آنکه باقی نمانده است بروی زمین هیچ یکی از آدمیان که دیده است
آن سرود عالم را غیر من یعنی غیر من از اصحاب هیچکس ندیده نمانده گفت سعید
جری که گفت ابو الطیفیل را رضی الله عنه و صف کن آن سرود عالم را صلی الله علیه
برای من گفت ابو الطیفیل که بود آن سرود عالم صلی الله علیه وسلم سفید رنگ
ملیح یعنی تیز در خشان و صبح تابان آمیخته به سرخی یکال ملاحظ نه سفید خالص
آن که هر آن مرسل حلوائی پسین و ملح اول رخ او مطلع صبح سعادت
ای که هر کان ملاحظ حسن با اتفاق ملاحظ جهان گرفت آری به اتفاق جهان
می توان گرفت و گفت که بود آن سرود عالم مقصد یعنی نه طویل بسیار و نه کوتاه
و نه جسم بسیار گوشت و نه لاغر بلکه در کمال اعتدال و نه نازک و نه حسن و جمال
ای هر شکل تو مطبوع و هر جای تو خوش همی سر و چمن خلد را بای تو خوش بچه
نسبت کنم آن سرود قد لجور هر چه گویم به از آنست چه گویم اودا الحدیث
الرابع عشر حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ان ابا ابراهیم المذنی الخزازی ان عبد الغفر
بن ثابت الزهري قال حدثني اسمعيل بن ابراهيم بن اخي موسى بن عقبة عن
موسى بن عقبة عن كريب عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

افلح الثقتين اذا انكتم ربي كالنور يخرج من بين شايه كفت ابن عباس رضي الله
 عنهما كه بود رسول خداي صلى الله عليه وسلم كشاده دندان نقي ميان دودنك
 پيشين او فرجه كشاد كي بود وفتي كه تكلم ميكرد آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم
 ديدنه مي شد نور خالص در حالتی كه سرور مي آمد آن نور مابين از ميال دندان
 بر نور آن سرور نور و اين معجزه منور يا تخفزه است صلى الله عليه وسلم ولقد احسن
 من قال والكاف ان انصفت زائدة فيه فلا تظن كافت التشبيه باب ما جاء
 في خاتم النبوة اين باب دوم است در احاديث شريفه كه وارد شده است در امر
 سيد المرسلين رحمة للعالمين صلى الله عليه وسلم تنقه مهربونه كه شد و ختم به آن
 منصب خاص رساله به جيب سبحان و در اين باب هشت حديث است در مهرباني
 كه حديث آمده هشت و در حسن جمال خوشتر از هشت هشت و در هشت هشت
 خوشتر از خوانند شرحي كه دل انشوق بر آن هشت نوشت الحديث
 الاول حدثنا ابو جابر قتيبة بن سعيد ان احاتم بن اسمعيل عن الجعد بن
 عبد الرحمن قال سمعت السائب بن يزيد يقول ذهب لي خالي الى النبي صلى
 عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان ابن اختي وجميع فروع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم راسي ودمعالي بالبركة فتوضا فغسلت من وضوءه وقت خلف ظهره فظننت

الى الحاتم الذي بين كتفيه فاذا هو مثل ذر الحجلة ميكفت سائب بن يزيد رضي الله عنه
 كه بود مرا خاله من پيش رسول خداي صلى الله عليه وسلم پس گفت خاله من اي مهرباني
 خدا بد رستي بهر خواه من در دمنده و بهما راست در د خور داد و بهر طبيب
 به نكرده مگر بوي جيب پس مسح كرد و ما ليد رسول خداي صلى الله عليه وسلم
 دست مبارك خود را به سرمه و دعا كرد مگر بهر كه و زياده در عمر و صفة و خير
 بركة لطف دعا و عالم بخش كه خير زاد التقوى و خير خاتم بخش و وضوء
 سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم پس نوشيدم بعضي از آن آب به آن وضوء
 ساخت و از اعضا شريف او منفصل شد آبي كه غسل تن جانان بچكد
 آبي است كه از چشمه حيوان بچكد بر مرده صد ساله جوان آب رسد از هر موش
 همیشه صد جان بچكد و بعضي علماء گفته اند كه مراد از وضوء فضل وضوء است
 يعني نوشيدم از آب غير مستعمل كه باق مانده بود در ظرف بعد فراغ آن سرور
 عالم از وضوء زهي سعادت و فضل خدا كه فضل وضوء شد شفائي تن و
 روع و جان و دل مراقبت كوني نظامي نمي رسد زن آب به بخش چشم و بهر
 خاكي از مكرهت و اسنادم پس پشت مقدس تخفزه صلى الله عليه وسلم پس
 كردم سوي مهربونه كه بود در ميان دو شان مبارك آن جيب خداي صلى الله

نظامي از دست در امر و عادت

پس ناگهان که آن مهر بنوه مانند که خراهِ و خانه عروس آراسته بود بد آنکه موضع
مهر بنوه از بدن مبارک خود منکشف بود که سبب زیاده سائب بن یزید شد
یا آنکه رحمة عالمیان رسول کریم صاحب خلق عظیم صلی الله علیه و سلم از کمال
که مکتوف نموده بود تا اهل طلب بی حجابانه زیارت کنند تو که خواهی که جای
جهان یکسر بیارانی صبا و آکو که از تن پیرهن برد اودت وقتی الحديث الثاني
حدثنا سعيد بن يعقوب الطالقاني انا ايوب بن جابر عن سماك بن حرب عن
جابر بن سمره قال رأت الخاتم بين كنفى رسول الله صلى الله عليه وسلم غدا
حرار مثل بيضة الحمامة كفت جابر بن سمره رضی الله عنه که دیدم مهر بنوه را در تن
دوشانه مبارک رسول خدای صلی الله علیه و سلم قطعه کوشت مرتفع از سینه
مبارک و عاين به سرخی مانند بیضه کبوتر در مقدار الحديث الثالث
حدثنا ابو معصب المدني انا يوسف بن الماجشون عن ابيه عن عاصم بن عمر
بن قتادة عن جدته ربيعة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوا
أشار أن اقبل الخاتم الذي بين كنفه من قربه لفعلت يقول لسعد بن معاذ
يوم مات اهتز له عرش الرحمن كفت ربيعة رضی الله تعالی عنهما که شنیده ام از
رسول خدای صلی الله علیه و سلم در آن حال که گری می فرمایم که بوسه دهم مهر بنوه

که میان دوشانه مبارک او بود هر آنکه میگردم یعنی بوسه میدادم از سبب قریب
بنوه یا قرب رسول مقبول که برای من حاصل شده بود که می گفت رسول خدای صلی
علیه و سلم در حق سعد بن معاذ سید الانصار در روزی که وفات یافت سعد
که حرکت کرده و در جنبش آمده است برای سعد بن معاذ عرش رحمت بد آنکه حرکت
عرش در آن روز برای غایة نشاط و فرجه او است به قدم و وصول روح رفته
بخش و سعادت افزای سعد بن معاذ بسوی او حباب واد براندازم از نشاط
کلاه اگر ز روی تو عکسی بجایم ما افتد یا برای نهایت خزن و اندوه او بموت
سعد سید الانصار و نیست هیچ استبعاد در حصول رفته و عرف خزن برای غیر
دوی العقول خواجه استبعاد نیست در تکلم جواد و خصی الحديث الرابع حدثنا
احمد بن عبد الله الغنوي عن ابن حجر وغير واحد قالوا انا عيسى بن يونس عن عمر بن
عبد الله مولى غفرة قال حدثني ابراهيم بن محمد بن ولد علي بن ابي طالب كرم الله وجهه
قال كان عاذا وصف رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر الحديث بطوله وقال
بين كنفه خاتم النبوة وهو خاتم النبيين بود امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه
و وقتی که وصف میکرد رسول خدای را صلی الله علیه و سلم پس ذکر کرد حدیثی را
بدانکه خواجه گذشت ذکر آن حدیث در باب اول و کفت آن امیر المؤمنین که

دوشانه مبارک رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم مهر بنوه بود و او ختم کننده
بنوه انبیاء است. خاتمش ان هفت فلک خلقه ساز یافته از مهر بنوه طران کرد
شده حلقه سبهران. خاتمش مهر نهاده بران الحديث الخامس حدثنا محمد بن
بشار نا ابو عاصم انا عتبة بن ثابت حدثني علي بن ابي حمزة قال حدثني ابو زيد عن
بن الخطاب الانصاري قال قال لي رسول الله صلی الله علیه وسلم يا ابا زيد ادع
مني فامسح ظري فمسي ظري فوقع اصابعي على الخاتم قلت وما الخاتم قال شعرات
كفت ابو زيد انصاري رضي الله تعالى عنه كفت مرار رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم
اي ابا زيد نزدیک شو من پس مسح کن پشت مرا پس نزدیک شدم و مسح کردم
پشت مبارک آنحضرة را پس افتاد انگشتان من بر مهر بنوه کفت راوی یعنی علیه
که کفتم ابا زید مرا که چیت خاتم کفت ابا زید چند موی جمع گشته یعنی صاحب
چند موی جمع گشته. تخصیص ابا زید به سیدنا محمد ابن فضل خدا ای است که
هر چه باشد بر جهره معشوق نگاهي است زهره سوادوست که لغو اهدا و
که باشد. الحديث السادس حدثنا ابو عمار الحسین بن حرب الخزازي نا علي
بن حسين بن واقد حدثني ابي حنيفة بن عبد الله بن بریدة قال سمعت ابي بن
يقول جاز سلمان الفارسي الى رسول الله صلی الله علیه وسلم حين قدم المدينة

بایده علیها

بایده علیها دطب فوضعها بين يدي رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
يا سلمان ما هذا فقال صدقة عليك وعلى اصحابك فقال ارفعها فانا لا اناكر
الصدقة قال ارفعها فجاء الغد بمثل فوضع بين يدي رسول الله صلی الله علیه وسلم
وسلم فقال ما هذا يا سلمان فقال هديته لك فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
وسلم لا صحابه ابسطوا ثم انظر الى الخاتم على ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم
فامس به وكان عبدا لليهود فاشترته رسول الله صلی الله علیه وسلم بكذا و
كذا درهما علی ان یغسل لحم غنم لا یفعل سلمان فيه حتی تطعم فخرس رسول
الله صلی الله علیه وسلم النخل الاغزل واحدة فغرسها عمر رضي الله عنه فحلت النخل
من عامها ولم تحمل غلة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شان هذا فقال
عمر رضي الله عنه يا رسول الله انا غرسها فانزعها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وسلم فغرسها فحلت من عامها می کفت بریده رضي الله عنه که آمد سلمان فادع
رضي الله تعالى عنه بنی رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم در وقتي که آمد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم در مدینه بیک خوان آراسته که بران خوان خرما
تر بود پس نهاد سلمان آن خوان آراسته را پیش رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم
وسلم پس گفت رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم ای سلمان چیت این خرما

ایا از قسم هدیه است یا صدقه پس گفت سلمان که این صدقه است بر تو و بر اصحاب
تو پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بردار این خوان را که بدرستی
مانی خودیم صدقه را پس برداشت سلمان آن خوان آراسته را پس آمد سلمان
فرز دای آن روز بجانب آن خوان آراسته پس نهاد آن خوان آراسته را پیش
رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه
و سلم بچشمت این ای سلمان پس گفت سلمان که این هدیه است برای تو پس
گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را که بکشایید این خوان را
و بخورید آنکه کدر او است پس تفرقه کرد سلمان سوی مهربوت که بر پشت مبارک
رسول مقبول بود صلی الله علیه و سلم و عرض سلمان تحقیق حال و امتحان ^{مخاطبات}
خاتم الرسل بود که سلمان در کتب سماوی خوانده بود که علامات نبوة نبی آخر الزمان
سید چنان است یکی عدم قبول صدقه دوم قبول هدیه سیوم مهربوت پس ایمان
آورد سلمان فارسی بر رسول عزیزی صلی الله علیه و سلم در آنکه بود سلمان بلکه
برای پیوستن به رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقابله چندین وجه
درهم باین شرط که نهال نشانند رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای یهود و عین و در آن
خرما را پس عمل کند سلمان در آن عین و پیوستن آنها کند تا آنکه میوه در آنکه قدس

پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در باغستانی که در آنجا نهال نشانند قرار
شده بود پس سلمان زمین را کندید و رسول خدا صلی الله علیه و سلم سه صد
بر خرماد آن باغستان نشانند مگر یک بن خرماکه آنرا عمر بن خطاب نشانند و ^{الله}
عمر بلیل به کل زد و داستان که خوش باغی و خورم باغبانی پس بار آورد و میوه در آن
تمام باغ خرماد در همان سال بخرم حبيب رب متعال و بار نکرفت یک تنه خرماکه
عمر رضوانه نهال او را نشانده بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
حبیب حال این غله که میوه نداد پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله ^{بخله}
را من نشانده ام و دست مبارک تو را و نرسید پس برگشید آن غله را رسول
خدا صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود نشانده او را با وجود آنکه آنوقت
موسم نهال نشانند نبود پس بار آورد آن غله در همان سال نیز الخدیش
التابع حدثننا محمد بن بشار لنا بشر بن الوضاح انا ابو عقیل الدوری عن ابی
نفرة قال سالت ابا سعید الخدری عن خاتم رسول الله صلی الله علیه و سلم
یعنی خاتم النبوة فقال کان فی ظهره بضعه ناشرة گفت ابو نفرة که سوال کردم
ابو سعید خدری انصاری راضی الله تعالی عنه از خاتم رسول خدا صلی الله
علیه و سلم یعنی آنکه مهربوت پس گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه که بوده است

در پشت مبارک آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم پاره کشت مرتفع و بلند
انجسد مبارک الحدیث الثامن حدثنا احمد بن المقدام ابو الاشعث العجلي
اناس بن زید عن عاصم الاحول عن عبد الله بن سرجس قال اتت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو في اناس من اصحابه فذرت هكذا من خلفه فصرخ الذي
اريد قال في الرواية عن طهره فرايت موضع الخاتم على كتفه مثل الجمع من الخيل كانا
تاليل فرجعت حتى استقبلته فقلت غفر الله لك يا رسول الله فقال ولك فقال القوم
استغفر لكم رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال نعم ولكم ثم تلا هذه الآية واستغفر
لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات گفت عبد الله بن سرجس رضى الله تعالى عنه که آمد
پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن حال که رسول خدا ای بود در میان
مردم از یاران خود در ضی الله تعالی عنهم اجمعین صحابه جلد کرده و نشسته بگردیده بود
هاله حلقه بسته بر سر و گردن و گردیدم این چنین یعنی اشاره کرده و نمود عبد الله
کیفیه کشن خود را که بجهت روشن بود ای بگردش جمع رویت عالمی پروانه پس نشسته
و دانست رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنور نبوت چیزی را که خواستم یعنی
نظرم بر نبوت جام جهان ناست ضمیر میزد و دست اظهار احتیاج خود را بخواجسته
پس القاء کرد و انداخت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم و دای مبارک را از پشت

مقدس خود عاشق که شد که یار جانش نظر نکرد ای خواجده در دست نیست و اگر نه
طبیعی هست بر دیدم موضع را که خاتم است یعنی خاتم را دیدم میباید و نشانه
مبارک مانند جمع کف یعنی صوفیه آن مهر نبوت همچو صوفیه کف بود که بعد از جمع کرد
انگشتان دست حاصل می شود که آنرا بفارسی مشت گویند و کرد آن مهر نبوت
خالها بود خال نهاده بر تن از مشکنا ب خال مگویم کل آفتاب گویا آن خالها
دانه ها است مقدار بخود که آن را قولول یعنی ناشک گویند پس باز گشته تا آنکه
در پیش آن سرور عالم آمد و روی خود بسوی آن پیشوای انبیاء کردم بگفتم
که آمرزیده است یا امرز الله تعالی ترای رسول خدا ای و این کلام ادا می شد بعد
که سید المرسلین و رحمة للعالمین عبد الله بن سرجس اعطا کرد از انداختن
دانه از پشت مبارک خود و مشرف ساختن مراد از زیاده مهر نبوت بر گفته بود
خدا صلی الله علیه وسلم و مرتزای یعنی مرتزایز امرز الله تعالی بر گفتند قوی که
حاضر بودند در وقت روایت این حدیث مر عبد الله بن سرجس را که ایا استغفار کرد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرتزای این فعلیت کبری حاصل گشته است پس گفت
عبد الله آری استغفار کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا و مر شما را هم
پس ترخورد عبد الله این آیه را و استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات یعنی بر

اثبات مدعی و قول خود عبد الله استدلال کرد باین آیه کریمه و وجه استدلال آنست
 که هرگاه آن رحمة عالمیان صلی الله علیه و سلم مامور گشت به استغفار برای امت
 با وجود کمال شفقت و رحمة آن حمزة برای امت پس البته استغفار کرده است آن
 عطف را و چون حبیب الرحمن رحمة عالمیان برای همه اهل ایمان از جنه امتثال امر
 حق سبحانه و اندوختن رحمة و شفقت بر امت خود و برای قوم حاضرین شما هم منانید
 پس ثابت شد که برای شما نیز استغفار کرده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بدانکه مفسر این اختلاف کرده اند چه آنکه مراد از ذنب رسول در آیه کریمه و
 استغفر لذنبک و در آیه کریمه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تخرجه
 و حال آنکه آن سید الانبیاء امام الاتقیاء معصوم است ابن عباس رضی الله
عنه گفته که مراد این است که اگر بالفرض از توای حبیب اگر کم گناهی بوجود آید
 مغفوری و ترا هیچ مواخذة نیست و بعضی گفته اند که مراد از ذنب چیزی است
 که بسبب و غفلت از آن سرود عالم واقع شود و بعضی گفته اند که مراد از ما تقدم
 ذلته مبرآدم است علیه السلام و از ما تخرجه ذنب امت آن سرود عالم است
 و بعضی گفته اند که مراد از ذنب ترک اولی است زیرا آنکه حساسات الابرار سیئات
 المتوین و ترک اولی اگرچه ذنب نیست لیکن شبیه بدنب است به نسبت مرتبه کمال

مکر در نذر وقوع آن اذ ایشان و امام سبکی گفته که مقصود از آیه شریفه تضرع
 آن سرود عالم است صلی الله علیه و سلم بی آنکه از وی ذنبی بوجود آید و الله تعالی
 اعلم بالقواب باب ملجاء فی شعر رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب است
 در احادیث شریفه که وارد شده است در بیان مقدار موئی مشکوی رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم ثقیفه موئی مبارک که سر اسر مشک است مغز کوبین معطر شده
 از طبیعت آن و در این باب نیز هشت حدیث نفس است این هشت حدیث وصف
 مو مشک مرشت هست احسن واجل از هر هشت بهشت از هشت بهشت کرد
فتح ابواب یک باب که در مذنی در آن هشت نوشت الحدیث الاول حدیثی است در
 انا اسمعیل بن ابراهیم عن حمید بن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لی نصف اذنیه گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود موئی مبارک رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم ناد و نیمه دو گوش مقدس او الحدیث الثانی حدیثی است
 بن الشری فی انا عبد الرحمن بن ابی الزناد عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة
 رضی الله تعالی عنها قالت کنت اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه و سلم من اناء
 واحد و کان له شعرونی الحجة و دون الوفرة کفتم ام المؤمنین عائشة صدیقه
 رضی الله تعالی عنها که بودم من که غسل میکردم یا رسول خدا صلی الله علیه و سلم

از یک آن لحاظ که کند که به شرف قرآن السعدین مشرف شد و مجمع البحرین و ذی
 کشته اتصال و خود شید و قرآن السعدین خرج سپهر و بکود سرائیان
 کردان و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم موی عنبر بوی بالا از حجه
 و یابن از قمره بدانکه حجه بفهم جیم و تشدید میم موی سر که بد و دوش سر سید
 باشد و وفه بفتح و او و سکون فار و بر امله موی سر که به نومه گوش سر سید باشد
 کذا فی جامع الاصول و النهایه یعنی موی سر مبارک آن سر و عالم از نومه گوش
 تجاوز کرده بود و تادوش مبارک نرسیده بود بدانکه اختلاف روایات که
 در طول و قمر موی سر مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد مبنی بر
 اختلاف اوقات است که چون قمر موی مبارک ترک میگردید بدوش مبارک
 میرسیدی و چون قمر موی مبارک میگرد تا به نومه گوش مقدس میبودی
 یا مبنی بر این اختلاف مکان موی است از سر مبارک آن سر و عالم صلی الله علیه و سلم
 یعنی موی که متصل به گوش مبارک بود به نومه گوش مبارک میرسید و موی که
 پس گوش مبارک بود بدوش مبارک میرسید کذا قال القاضی عیاض رحمه الله
 الحدیث الثالث حد ثنا احمد بن منیع انا ابو قطن انا شعبه عن ابی اسحق عن
 البراء بن عازب کان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر بوعا بعید ما بین المنکبین

و کان تحت جبهه تقریب شحذ اذنیه گفت براء بن عازب رضی الله تعالی عنه که بود رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم مر بوع یعنی قامت لطیف او نه در از بود و نه کوتاه بلکه
 میانه بالا کمال حسن و جمال بود خوش نما تر ز قدت در چمن حسن ترست خوش نما تر
 نقش تو در عالم تصور بر نبود و وسیع بود میان دوش مبارک او و بود موی
 سر مبارک او که میرسید و نومه گوش مقدس آن سر و عالم صلی الله علیه و سلم
 الحدیث الرابع حد ثنا احمد بن نسیان انا وهب بن جریر بن حازم حدثنی ابی عن
 قتاده قال قلت لانس کیف کان شعر رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیکن
 بالجعد و لا بالسبط کان يبلغ شعره شحذ اذنیه گفت قتاده که کفتم انس را در شعر
 الله عنه که چگونه و چه مقدار بود موی مبارک رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 گفت انس که بنود موی مبارک رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سلم و نکل و نکل
 و تحت چمن و نود و فر و هشته بلکه بود میان این و آن طره شام از شکر موی
 نشت غره ماه از خم ابروی نشت بود که میرسید موی عنبرین آن حبیب
 رب العالمین و نومه گوش مبارک او الحدیث الخامس حد ثنا احمد بن
 عیسی بن ابی عمر الکی انا سفیان بن عیینة عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن لم
 هانی بنت ابي طالب قالت قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم علينا مکة

قدمه قوله اربع غداي اير گفت ام هائي رضي الله عنها که آمد رسول خداي صلى الله عليه وسلم بر مادر مکه معظمه آمدني يعني بکيان بخانه ما آمد و مر آن حضرة را صلى الله عليه وسلم چهار کيسو یافته بود که تو کيسوي شفاعت بني بر کف دست بسم موي تو بخشد بچرمان هر چه که هست مگر گردد بوه آن کيسو ترا که ناف مشکبار است آهوا ترا الحديث السادس حدثنا سويد بن نصر اننا عبد الله ابن المبارك عن معمر بن ثابت عن انس بن شعيب رضي الله عنه وسلم كان لا يفارق اذنيه مروي است ان افس رضي الله عنه که بدست موي سر مبارک آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم بود تا دونه دو گوش مقدس او ليلة القدر زنيش تاري و حي منزل زلبش گفتادي طره اش سوده سوده ها انتحالي جز فني طاها الحديث السابع حدثنا سويد بن نصر اننا عبد الله ابن المبارك عن يونس بن يزيد عن الزهري اننا عبد الله ابن عبد الله بن عتبة عن ابي عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يمسح شعره وكان للشعر يفرق بين يديه و كان اهل الكتاب يمسحون رؤسهم و كان يحب موافقة اهل الكتاب فيما لم يور فيه بشي ثم فرق رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه مروي است ان ابن عباس رضي الله عنه که بدست موي سر مبارک آن سرور

از مادر و از خانه که آمد رسول خداي صلى الله عليه وسلم بر مادر مکه معظمه آمدني يعني بکيان بخانه ما آمد و مر آن حضرة را صلى الله عليه وسلم چهار کيسو یافته بود که تو کيسوي شفاعت بني بر کف دست بسم موي تو بخشد بچرمان هر چه که هست مگر گردد بوه آن کيسو ترا که ناف مشکبار است آهوا ترا الحديث السادس حدثنا سويد بن نصر اننا عبد الله ابن المبارك عن معمر بن ثابت عن انس بن شعيب رضي الله عنه وسلم كان لا يفارق اذنيه مروي است ان افس رضي الله عنه که بدست موي سر مبارک آن سرور عالم صلى الله عليه وسلم بود تا دونه دو گوش مقدس او ليلة القدر زنيش تاري و حي منزل زلبش گفتادي طره اش سوده سوده ها انتحالي جز فني طاها الحديث السابع حدثنا سويد بن نصر اننا عبد الله ابن المبارك عن يونس بن يزيد عن الزهري اننا عبد الله ابن عبد الله بن عتبة عن ابي عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يمسح شعره وكان للشعر يفرق بين يديه و كان اهل الكتاب يمسحون رؤسهم و كان يحب موافقة اهل الكتاب فيما لم يور فيه بشي ثم فرق رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه مروي است ان ابن عباس رضي الله عنه که بدست موي سر مبارک آن سرور

بود که فرمود میکند است موي ناصیه مبارک را بر چپین مبارک یا بجانب کردن مبارک علی اختلاف الکلمین ماه خورشید نمایش بر پس پرده دلف اقبالی است که در پیش سجای داد و بودند متزکان عرب که دو فرقه میکردند تمام موي سرهای خود را و بودند اهل کتاب که فرمود میکردند تمام موي سرهای خود را و جدا نمیکردند و بود رسول خداي صلى الله عليه وسلم که دوست میداشت موافقة اهل کتاب داد سر چپي که الله تعالی امر نکرده بود آن سر در دلف فعل آن و نه برتر آن بسته فرق کرد یعنی دو فرقه کرد رسول خداي صلى الله عليه وسلم موي سر مبارک خود را هر یک فرقه از یک جانب بوی یا بد اجتهاد موي بمو کيسوي او مشک خشک فرق داد سر موي از مشک کعبه ز مشکش بر زمین داد ناف خوشدم از او ناف عبد المناف امه زان سلسله مشکسای یافته مشغور بخت از خدا الحديث الثامن حدثنا محمد بن بشير اننا عبد الرحمن بن مهدي عن ابراهيم بن نافع المكي ان ابی بنی عن مجاهد عن ام هانئ قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم واضفا ترا بع گفت ام هانئ رضي الله عنها که دیدم رسول خداي صلى الله عليه وسلم خداوند چهار کيسوي یافته ای شب کيسوي تو و زنيش آتش سودای تو آب حیات عقل نشسته شیفه رویت سلسله شیفه تکان

موی تو سایه نه وظل سلامت از او سایه خورشید قیامت از او از خورشید
 قیامت جهان ساخته اندکی سویی او سایه بان توده مشک است یا بر سیاه رفته
 تاد و بود جامه کعبه است یا کیسوست این از آن عنبر فشان کیسویی دل بند
 بهر مود شنه جان کرده پیوند باب ماجانی تر جل رسول الله صلی الله علیه وسلم
 این باب چهارم است در بیان احادیث شریفه که ثابت شده است در شان
 کردن موی مشکین آن حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم که صفت کردن
 شان که در مشکین مویش کشته آن شان سراسر جهان مشک فشان و در این
 باب مستطاب پنج حدیث است که غیر آن به پنج کج نیست قرآن و حدیث هر دو
 دان کج هین قربان کرد بر سر کج بر کج بسی کنند قربان قربان شوی جلد
 قرآن الحدیث الاول حدیث اسحاق بن موسی الانصاری حدیث ثامن حدیثنا
 مالک بن انس عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشه رضی الله عنها قالت
 کنت ارجل راس رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا حائض کفت ام المؤمنین
 عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که بودم من که شان میکردم موی مبارک
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حال آنکه من حائض بودم مکتوب
 شان زدی زلف عنبر افشانرا که باد غالیه سالی است و خاک عنبر پیر

الحدیث الثانی حدیث ابیوسف بن عیسی انا الربیع بن صبیح عن یزید بن ابان هو
 الرقاشی عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یكثر دهن
 واسد وشریح لحیته ویکثر الفناع حتی کان ثوبه ثوب زیات موی است از انس
 بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بسیار میکرد
 استعمال روغن و بسیار که خود را بوی در اکثر اوقات در موی سر مبارک خویش
 روغن بکار داشتی و بسیار میکرد استعمال شان و پیش مبارک خود را و بسیار
 ساخت قناع را و قناع بکسر قاف و فون و عین مهمله بارجه که پس از استعمال
 روغن انداخته شود بالای سر نهادن و ساجد شود و استعمال روغن بخوبی
 میکرد که کوباجامه آن حفره صلی الله علیه وسلم محلی جامه روغن خوش است بلکه
 مراد به این جامه همان بارجه قناع است نه مطلق جامه الحدیث الثالث حدیثنا
 هشام بن السری انا ابی لاهوص عن اشعث بن ابی الشعثان عن ابیه عن مسروق
 عن عائشه قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب التین فی طهره
 اذا نظره فی ترجمه اذا ترجمه و فی استعماله اذا شغل کفت ام المؤمنین عائشه رضی
 الله تعالی عنها که بدین سستی شان این است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 که هر آنکه دوست میداشت آغان کردن از جانب راست در طهاره خود وقتی که

وقتی که می شست اعضاء
 مقدسه را و در شان کردن
 خود وقتی که شست میکرد
 و در نعل پوشیدن خود

نعل پیوسته یعنی اول نعل مبارک بپای راست می پوشید بعد ازان بپای چپ
 آدم طایفی نعلین با کن شراک از شستن بپای ماکن الحديث الرابع حدثنا
 محمد بن بشار النخعي بن سعيد عن هشام بن حسان عن الحسن البصري عن
 عبد الله بن مغفل قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل لا يغتسل
 عبد الله بن مغفل رضي الله تعالى عنه که نمی کرد پیغیر خدای صلی الله علیه وسلم
 از شانه کردن مکره کاه و مقصود نی از مذومه بوان است تا اتمام و تقید
 به زیب و زینت نبود که این شائسته مردان نیست ارائش و آسائش این کار فله
الحديث الخامس حدثنا الحسن بن عرفة ثنا عبد السلام بن حرب عن يزيد بن
 أبي خالد عن أبي العلاء الأودي عن حميد بن عبد الرحمن عن رجل من اصحاب
 النبي صلى الله عليه وسلم ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يترجل غبارا و آية كرم
 حميد بن عبد الرحمن از مردی از اصحاب نبی که بدین رستی نبی صلی الله علیه وسلم
 بود که شانه میکرد کاه که بدانکه در صراط المستقیم آورده که کاه بنفس خود شانه
 کردی و کاه عائشه صدیقه با فرمودی تا شانه کند باب ملجانی شیب رسول
 الله صلی الله علیه وسلم این باب پنجم است در احادیث شریفه که ثابت شده است
 در بیان سفیدی موی مبارک رسول خدا صلی الله علیه وسلم صفة موی

سفید تر که و قدر نر است یافت زانور و بیاض انجم و مر تابان و در این باب
مستطاب هشت حدیث است الحديث الاول حدثنا محمد بن بشار النخعي عن
 هشام بن حسان قال قلت لانس بن مالك هل خضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال لم يبلغ ذلك انما كان شيبا في صدغيه ولكن ابوبكر خضب بالحناء والكمم كفت قتادة
 که کفتم انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که ای اخضاب کرده است پیغیر خدای صلی الله
 علیه وسلم گفت انس که نرسیده بود حد خضاب را یعنی موی ریش مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم آن مقدار سفید نشده بود که احتیاج به خضاب باشد بنود
 سفیدی موی مشکبوی او مکر سفیدی قلیل ولیکن امر اللومین ابوبکر رضی
 تعالی عنه خضاب کرد و بخند و کم بدانکه در مذهب آورده الکم و سینه بپای
 و سینه برک نیل را گویند و از صحاح نقل کرده شده که کم نیستی است که با و سینه
 بدان و نک کرده می شود الحديث الثاني حدثنا اسحاق بن منصور و يعقوب بن
 موسى قال اشاع عبد الرزاق عن معمر عن ثابت عن انس قال ما عدت في راس
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و لحينه الا اربع عشرة شعرة بيضا كفت انس رضي
 تعالی عنه که شمر دم در سر آن سرور و در ریش مبارک صلی الله علیه وسلم مکر
 چهارده موی سفید بدانکه سبب قلة شیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود

که زبان غالباً پیری را خوش نمیکند و میگویند که به پهلوتیری به که به صحبت پیری و
 میگویند که پیری که نشان ناتوانی است خاکستر آتش جوانی است و یقین است
 که ناخوش داشتن چیزی را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجب کفر است العیاذ
 بالله تعالی الحديث الثالث حدثنا محمد بن الحسن بن ابی جعفر و انا شعبة عن سماک
 بن حرب قال سمعت جابر بن سمره سئل عن شبيب رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فقال كان اذا دهن راسه لم يرمه شبيب فاذا لم يدهن دهن منه گفت سماک بن حرب
 که شنیدم جابر بن سمره را رضی الله تعالی عنه در آنحال که سوال کرد بشد جابر را از
 موی سفید پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم پس گفت جابر که بود آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم وقتی که استعمال روغن میکرد در موی سر مبارک خود دیده نمی شد از
 سر مبارک او موی سفید پس وقتی که استعمال روغن نمیکرد دیده می شد موی
 سفید از سر مبارک او الحديث الرابع حدثنا محمد بن عمر بن الوليد الكندي الكوفي
 النخعي بن آدم عن شريك عن عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال انما كان
 شبيب رسول الله صلی الله علیه و سلم غوا من غنرين شعرة بيضاء گفت ابن عمر
 رضی الله تعالی عنهما که بنمود موی سفید پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم مکرر در آب
 به بدیت موی سفید یعنی نویسد بود به بدیت الحديث الخامس حدثنا ابو بكر

محمد بن العلاء انا معاوية بن هشام عن شيبان عن ابي اسحاق عن عكرمة عن ابن
 عباس قال قال ابو بكر يا رسول الله قد شئت قال صلی الله علیه و سلم شئتني هو
 والواقعة والمرسلات وعمر يتسألون واذا الشمس كبرت گفت ابن عباس رضی الله
 تعالی عنهما که گفت ابو بكر رضی الله تعالی عنه رسول خدای را صلی الله علیه و سلم که ای
 رسول خدا بده هستی که پیر شدی گفت رسول خدای صلی الله علیه و سلم که هر گز
 مرا سورة هود و سورة واقعة و سورة مرسلات و سورة عمر يتسألون و سورة
 اذا الشمس كبرت برای الله در این سوره ها اهل قیامت و احوال سعداء و اشقیاء
 است امر باستقامه و ذکر عقوبت های اُمم ماضیه و اطلاع بر این معانی موجب خرد
 و غم است و غم مستوجب ضعف قوت را بدیند و ضعف حرارت غریزه است و از ضعف
 حرارت غریزه ظاهری شود پیری پیش از وقت خود بداند که حکمت قول صدیق اکبر
 ابو بكر رضی الله تعالی عنه قد شئت آن بود که مزاج شریف سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 در کمال اعتدال بود و کمال اعتدال مزاج موجب این است که صاحب آن مزاج پیر نشود
 اگر چه پیر شود پس طریقه اعتدال مزاج شریف آن سید کائنات علیه افضل الصلوات
 شیب و سفیدی موی بیوقت ظاهر شده و موجب تغییر گشته الحديث السادس حدثنا
 سفیان بن وکیع انا محمد بن بشر عن علي بن صالح عن ابي اسحاق عن ابي حنيفة قال قالوا

یا رسول الله تراک قد شئت قال شئتني هود واخواتها گفت ای جعفر که گفتند اصحاب
گرام رضی الله تعالی عنهم که ای رسول خدا ای بیغم ترا کبرستی پیر شدی یعنی موی
سفید ظاهر کردی گفت رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم پیر ساخت مرا سوره هود
و سوره تهای دیگر که مشابه اند به سوره هود در بیان احوال و شداید و فقیامه
و امور هائله و مهیبه ای ز فحیب حکم تو خنده قامت فلک خطبه کبریای تو وحده
لا شریک لک قطره ابر رحمت که بچکد بکام دل ابر نیاز کو مبارک شد کسید کو محکم
الحديث السابع حدثنا علي بن حجر ابنا شعيب بن صفوان عن عبد الملك بن عمير عن ابياد
بن لقيط الجعفی عن ابي هريرة التيمي قال انبت النبي صلی الله علیه وسلم موی
ابن لی قال فاریس فقلت لما انبت هذا نبی الله و علیه ثوبان اخضر و له شعر قد علاه
الشيب و شبه اخر گفت ای هریره رضی الله تعالی عنه که آمدن بنی اصبه الله علیه وسلم
در آن حال که با من بود پس من گفت ای دغنه که پس گردانید خدمت بیننده رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس کفم چون دیدم آنحضرت را که این نبی خداست صلی الله علیه وسلم
یعنی تو توقف و لی طلب معجزه یقین که درم به نبوة او بجز در دیدن روی مبارک او صلی
علیه وسلم بزم مدعیانی که منع غش کنند جمال چهره تو بجهت موجه ما است و حال آنکه
تراک حبیب خدا ای صلی الله علیه وسلم دو جامه سبز بود یعنی رواد و ازار بهار سبز

گلاندر بهادی باشد خضره نیز در سبزه زادی باشد ستاره در فلک اخضر است و هم
مه و مهر میان حله خضره انکادی باشد و آن حبیب الرحمن صلی الله علیه وسلم
موی قلیل بود که برآمده بود آن موی قلیل را پیری و شکیب او سرخ بود یعنی سرخ موی
مبارک از خضاب نبود بلکه آن سرخی مقدمه سفیدی بود الحديث الثامن حدثنا
احمد بن منيع ابنا سريج بن النعمان ابنا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب قال قيل لجابر بن
سمره اکان فی ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم شیب قال لم یکن فی ذلک من رسول الله
صلی الله علیه وسلم شیب الا شعرات فی مفرق داسه اذا اوهن و اذهن الدهن گفت
سماک بن حرب که گفتند شدم جابر بن سمره را رضی الله تعالی عنه که آیا بود در مهر مبارک
رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم موی سفید گفت جابر بن سمره رضی الله تعالی عنه
که نبود در مهر مبارک رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم موی سفید مگر موهای قلیل
در وسط مهر مبارک او و فقی که استعمال هر دو غن میکرد و سبزه مبارک پوشید و می ساخت
آن موهای سفید قلیل را و غن و به نظرمی آمد مگر بتدقیق نظر بواسطه جمع شدن
موها یا برای بزی موی بواسطه استعمال هر دو غن باب ماجاء فی خضاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم این باب ششم است در احادیث شریفه که وارد شده است در خضاب
رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم باب در ذکر خضاب آنکه اصح انا قول ابن کماله

رسول بر شریع زمان و در این باب چهار حدیث است این چهار ان برای اهل بقیع
چهار فکن است بهر خانه دین بهر دروازه که نو بر این هر چار خیم کن چار بل خیم
هر از حدیث الاول حدیث احمد بن منیع انا هشیم انا عبد للک بن عمر عن ایل
بن لقیط قال اخبرني ابو مرثدة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم مع ابن
فقال اينك هذا فقلت نعم اشد به قال للعجني عليك وللعجني عليه قال ورويت
الشيبة احمد قال ابو عيسى هذا الحسن بن عوف في هذا الباب واشهر لان الرضا
الصفيحة ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يبلغ الشيب گفت ابو مرثدة رضی الله عنه
عنه که آمدن رسول خدای را صلى الله عليه وسلم با سر خود پس گفت رسول
خدای صلى الله عليه وسلم که آیا سر پرست این پس گفت آری سر من است
کواه باش ای رسول خدای به اقرار من که این سر صلی من است و فایده این
شهادة التمسام جنایات من سر است بر خود بر رسم جاهلیت که هر یک از پدر و
سر را بجنایت دیگر میخواندند لهذا رسول خدای صلى الله عليه وسلم
تذکره قول او را و گفت که جنایت نمیکند بر تو و جنایت نمیکند بر تو بر سر خود
یعنی پدر را بکنایه سر میخواند نیست و نه سر را به کنایه پدر و این حکم دین است
و بر سوء جاهلیت باطل است گفت ابو مرثدة و ديلم شيب و دلم موی مبارک

رسول خدای صلى الله عليه وسلم سرخ یعنی آغاشیب بود موی مبارک را زیرا که
عاده بران جاری شده که اولاموی سرخ می شود بعد از آن سفید و این معنی بر
این کلام شریف بر قول کسی است که به خضاب موی آن سر و کائنات علیه افضل
الصلوات قائل نشده اند گفت ابو عیسی رحمه الله تعالی که این حدیث ابی مرثدة
چیزی است که روایت کرده شده است و در باب خضاب و واضح تر است در بیان
مقصود که موی مبارک آنحضرة را خضاب نشده است زیرا که بدست پیروایات
صحیح است که بدست پیرو رسول خدای صلى الله عليه وسلم نرسیده بود و بعد
شيب و سرخی یعنی موی مبارک آنقدر سفید نشده بود که احتیاج به خضاب باشد
حدیث الثاني حدیث اسفیان بن وکیع انا ابی عن شريك عن عثمان بن موهب قال
سئل ابو هريرة هل خضب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم قال ابو عيسى
وردی ابو عروثة هذا الحدیث عن عثمان بن عبد الله بن موهب فقال عن اسم
گفت عثمان بن موهب که سوال کرده شد ابو هريرة را رضی الله عنه که آیا خضاب
کرده بود پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم گفت ابو هريرة که آری الحدیث الثالث
حدیث ابراهیم بن هارون انا النضر بن زارة عن ابی خیاب عن اید بن لقیط
عن الجوهري امرأة بشير بن الحصاصية قالت انا رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم

بخرج من بيته يفيض راسه قد اغتسل وبواسد دغ او قال دغ شك في هذا الشيخ
 كفت جملته يعني الله تعالى عنها که من دیدم بغیر خدائی را صل الله علیه وسلم در آن
 حال که سر روی می آمد از خانه خود می افشاند موی سر مبارک خود را بدست مبارک
 خود و حال آنکه تحقیق غسل کرده بود و حال آنکه بسم مبارک آنحضرة صل الله علیه وسلم
 دغ بود یا دغ یعنی آنطیب بود از مانند عفران و خنایا و آنکه شمس الایمة شیخ ابن
 حجر رحمه الله کفته الردع بالعين المملة اللطخ من نحو الخناء والزعفران اذ الم یکر
 المحل و محققین اتفاق کرده اند بر آنکه دغ بغین مجعده و غلط است و غلط است و
 صحیح و صواب دغ است بعین ممله و جماعه کفته اند الردع بالمملة الصبغ یعنی آنکه
 کردن و بالمعج الطیب الکثیر یعنی چیزی خوشبو که بسیار بود آنست که کلام الشیخ ابن حجر
 الحديث الرابع حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن انا عمرو بن عاصم انا حماد بن سلمة انا
 حميد عن النضر قال رايت شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم مخضوبا كفت انس
 رضي الله تعالى عنه که دیده ام موی مبارک رسول خدا را صل الله علیه وسلم خضاب
 کرده شده قال حماد و أخبرنا عبد الله بن محمد بن عقیل قال رايت شعر رسول الله
 صل الله علیه وسلم عند انس بن مالك مخضوبا كفت عبد الله بن محمد که دیدم لم
 موی مبارک رسول خدا را صل الله علیه وسلم خضربد انس بن مالك خضاب کرده شده

و اگر خضاب غازی که در سر مبارک رسول خدا
 را می کشیدند آنرا هم در سر مبارک رسول خدا
 می کشیدند

بدانکه بعضی شراح عظام کفته اند که احتمال دارد که این موی مبارک بواسطه استعمال
 طیب که انس بن مالک رضي الله تعالى عنه کرده باشد آن موی مبارک را مخضوب شده
 نه آنکه جناب رسالت صل الله علیه وسلم او را مخضوب کرده باشد ای شکی نیست
 تو در دمی بجای آتش سودائی تو آب حیات عقل شد شیفته رویت سلسله
 شیفگان موی تو عالم تر دامن خشک لغت یافت نافه زین نافه مشک زنیافت
 باب ماجاء فی کحل رسول الله صل الله علیه وسلم این باب هفتم است در اجازت
 شریفه که ثابت شده است در استعمال سرمه رسول خدائی صل الله علیه وسلم
 صفته کحل حبیب صمد آن خیرئ شل آنکه خاک در او سرمه چشم دل و جان ای حرم
 عالمین و فیض عظم و ای ختم پیغمبران حبیب کرم از کوبت خاک بخش تا کحل بفر
 در چشمم نظامی شود از لطف و کرم و در این باب بیج حدیث است الحدیث
 الاول حدثنا محمد بن حميد الرازي انا ابو داود الطيالسي عن عباد بن منصور عن
 عكرمة عن ابن عباس ان النبي صل الله عليه وسلم قال اكلوا ابا لائم فانما ياكلو
 البصر وينبت الشعر و نعم ان النبي صل الله عليه وسلم كانت له محلاة يكتحل بها كل
 ليلة ثلثة في هذه و ثلثة في هذه مروي است از ابن عباس رضي الله عنهما که در شب
 بنی صل الله علیه وسلم کفت که سرمه کشید به آنکه که تحقیق انشد و شن می سازد

این حدیث در کتاب
 طب و طبایع
 آمده است

حشیم را می رویانند موی منزه و لا ائمه نام سنگی است که از آن سنگ سرمه ساخته
می شود که از القاموس و گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که بدرستی نبی صلی الله
علیه وسلم بود برای آنحضرة سرمه را می کشید از آن در هر شب ^{بیش از}
خواب سه میل پی در پی در چشم راست و سه میل پی در پی در چشم چپ ز آب
حیات است حشیم توجیمه نموده بگردش سیاهی سرمه الحديث الثاني حدثنا
عبد الله بن الصباح الهاشمي البصري انا عبد الله ابن موسى انا اسرائيل عن عباد
بن منصور قال حدثنا علي بن محمد بن يزيد بن هارون ثنا عباد بن منصور
عن محمد بن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم ليكحل قبل ان ينام بالائمه
ثلاثا في كل عين وقال يزيد بن هارون في حديثه ان النبي صلى الله عليه وسلم
كانت له مكحل يكحل منها عند النوم ثلاثا في كل عين گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
که بودند نبی صلی الله علیه و سلم که سرمه می کشید پیش از آنکه خواب کند به ائمه که
است از سرمه سه میل در هر چشم مبارک و گفت یزید بن هارون در حدیث
خود بروایت از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که بدرستی نبی صلی الله علیه و سلم
بود مرا و سرمه را می کشید از آن نزدیک خواب کردن ^{سه میل}
در هر چشم مبارک بدانکه در شرح صراط المستقیم آورده که حضرت نبوی و صلی

سرمه را می کشید از آن نزدیک خواب کردن در سفر و در حضر همراه بودی
و همچنین آئینه همراه داشتی و در آن آئینه جمال تریف و بعد از استعمال زعفران و در بعضی
اوقات دیگر دیدی و آیات کمال صنع الهی را در آن مشاهده و مطالعه فرمودی
و الحق آینه دیدن آن حبیب خدای را سزد که منظر جمال و کمال حق تعالی بود و می
دانی حسن تراجد انی نیست غرض تجلی حسن است خود نمایی نیست الحديث الثالث
حدثنا احمد بن منيع انا محمد بن يزيد عن محمد بن اسحاق عن محمد بن المنكدر عن
جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم بالائمه عند النوم فان يحلوا
البصر وينبت الشعر گفت جابر رضی الله تعالی عنهما که گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه
و سلم که لازم گیرید سرمه کشیدن و بالائمه نزد خواب کردن پس بدرستی که ائمه
جلای دهد و پوششای می فرماید حشیم را می رویانند موی منزه را قره عینی و
و جلا ابصر گردد در هفت سرمه در این چشم تر خاک تو در چشم تمامی خوش است
و ائمه و انکول نامی خوش است الحديث الرابع حدثنا قتيبة بن سعيد انا بشر
المفضل عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان خير الحالك الا انه يحلوا البصر وينبت الشعر
گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بدرستی

بهر بن سرمه ای شام آمد است که جلایند هله بر او می رویاند منزه را ^{مؤلفه} هله سرمه
آمد اگر بدید گشتم هله عطر و کلاب و بچشم تر بنهم نه سر و کرد و بی باشد ش
قرار و نه خواب مگر کوی تو کحلش مرسل نه خاک قدم الحديث الخامس حدثنا
ابراهيم بن المسقر البصري ثنا ابو عاصم عن عثمان بن عبد الملك عن سالم عن ابي عمير
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم بالامتنان فانجيلو البصر وينبت الشعر
كفنا بن عمر رضي الله تعالى عنهما انك كفت بغير خدائي صلى الله عليه وسلم لانكم كبريد
بر خود سرمه کشیدن به امتد بر که جلای ده داند نقر او می رویاند منزه را
خاک تو در چشم نظامی گشتم غاشیه بر دوش غلامی گشتم باد همیشه ده ماسوی تو
سرمه ما خاک سر کوی تو باب ما جازني لباس رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابن باب هشتم است در احادیث شریفه آمده است در بیان پوشاک بغير خدائي
صلى الله عليه وسلم وصف پوشاک نبی که انبی عرفان خدا خلق را حبل متین آمده
هر تاران و در این باب مستطاب چهارده حدیث است الحديث الاول
اخبرنا محمد بن حميد الرازي انا الفضل بن موسى وابو قتيبة وزيد بن جابر عن
عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن ام سلمة رضي الله تعالى عنها قال
كان احب الثياب الى رسول الله القميص حدثنا علي بن حجر ثنا الفضل بن موسى عن

عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن ام سلمة قالت كان احب الثياب
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم القميص حدثنا زياد بن ايوب البغدادي ثنا
ابو تميلة عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن ام سلمة قالت
كان احب الثياب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم القميص قال ابو عيسى هكذا قال زياد بن
ايوب في حديثه عن عبد الله بن بريدة عن ام سلمة وهذا اروي غير
واحد عن ابي تميلة مثل رواية زياد بن ايوب وابو تميلة يزيد في هذا الحديث
عن ام سلمة وهو اصح لم سلمة كفت ام سلمة رضي الله تعالى عنها انك بود دوست برين و خوش
جامه ای سوي بغير خدائي صلى الله عليه وسلم برهن از جبهه پوشیدن بر اي که
سرد برهن بیشتر است و مؤنة در این کمتر است الحديث الثاني حدثنا عبد الله بن
محمد الجاج ثامع ابن هشام حدثني ابي عن بديل بن ربيعة عن ابن صليب العقيلي عن
بن خوشب عن اسار بنت زيد قالت كان لم قميص رسول الله صلى الله عليه وسلم
الى الرشح كفت اسار بنت زيد انصاريه صحابي رضى الله تعالى عنها انك بود آستين برهن
رسول خدائي صلى الله عليه وسلم تا بند دست ملائکه هر حور ان حبت و رضوان
به برهن هر و جمله امت ایشان بود بدست هر و امت برو خزا حواستين كرميان
بدست درویشان الحديث الثالث حدثنا ابو عماد الحسين بن حريث انا ابو

عن ابی بصیر عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه گفت ابو سعید
خدری رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی می پوشید جامه
نورانی نامید آن را بنام آن جامه مثلاً دستار یا سرپوش یا دعا یعنی میگفت هذه
عمامة وهذا قميص وهذا در استراحت می میگفت اللهم لك الحمد الى اخره یعنی ای
خدا ای مرتزاست ثنائی جلیل بمقابله پوشانیدن تو مرا این جامه سوال میکنم ترا بخیر
و نیکی آن جامه که وصف طهاره و بقاء آن زمان طولیل بر میدن است و سوال میکنم
خیر چیزی که ساخته شده است آن جامه را برای آن خیر یعنی عبادت و ستر
عوبه و صرف او در آنچه رضای توست و پناه میکنم یعنی تو از شر آن جامه از
شر چیزی که ساخته شده است آن جامه را برای آن و معنی این دو متر مقابل
دو خیر متقدم است الحديث السادس حدثنا محمد بن ابي معاذ بن هشام
ابن عن قتادة عن انس بن مالك قال كان احب الثياب الى رسول الله صلی الله
عليه وسلم يلبس الخبيرة گفت انس بن مالك رضی الله تعالی عنه که بود محبوب
جامه ها سومی حبیب خدا صلی الله علیه وسلم در حالتی که می پوشید آنرا خبیره
در قاموس گفته که خبیره نوعی است از جامه های که آنرا بعد بای می گویند
نامیده شده است آنرا خبیره برای آنکه خبیره کرده می شود یعنی تزیین کرده

می شود اودا و الخبیر التزیین و گفته اند که این اشرف جامه ها است نزد عرب ساخته
می شود از کتان یا از پنبه و مزین می باشد و در بعضی شروح عظام آورده اند که
خبیره سبزی باشد و جامه سبز لباس اهل بهشت است و واجب بودن او ازین جهت
است و واجب بودن قمیص ازین جهت است که قمیص ستر بیشتر میکند الحديث
السابع حدثنا محمد بن غيلان انا عبد الله بن انا سفیان الثوري عن عوف
بن ابی حنيفة عن ابيه قال رايت النبی صلی الله علیه وسلم حلة حراب كافي النظر الي
سافية قال سفیان اراها خبيرة گفت ابی حنيفة رضی الله تعالی عنه که دیدم حبیب
خدا صلی الله علیه وسلم در آن حال که بر آن حفرة حله سرخ رنگ بود اما نه
سرخ خالص که منتهی است بلکه دو بره یابی که خطوط سرخ داشت و حله عبادت است
از دوا و از اعلی ماهو المختار گویا که نظر میکنم در زمان حال بسوی المعان و
درخشیدگی دو ساق منور و مقدس آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم
برین ساق در بره شفق سان چون کلکون شفق ماهی درخشان گفته ام
که ظن می برم آن حله حرار که خبیره بود و تحقیق می خبیره بالا گذشت و آنرا بجا معلوم
می شود که خبیره غیر سبزی می باشد و عرض بیان آورده است مسکین نظام الله
این سه در بای می بگرد مر شفق رنگ دار خوش باشد بگرد سر و چون لاله زار

خوش باشد خوش است سرخ کل و لعل و دیده عاشق میان حله حرانکار خوش
باشد یک زمان در حله حرانکار دیدم یابد از جمالش زنده شد دل یافت روح
جان بقا در فراق او دل به خون شد جای او این زمان هم حله حرانکار بر آن در
بود چو حله حراد و ثوب سرخ ای یار بی مناسبتی بپوشید بسیار دو چشم
عاشق از اشک خونه است حله سرخ بپوشید مرد مک چشم حله تیار الحدیث
الثامن حدثنا علی بن خنیم ابن اعیان بن یونس عن اسباط عن ابی اسحاق عن البراء
بن عازب قال ما رایت احدا من الناس احسن فی حله حرانکار من رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان کانت جنته لتضرب قریبا من منکبیه گفت براء بن عازب
رضی الله تعالی عنه که ندیده ام هیچ احدی را از مردم نیکوتر در حله سرخ از
حبیب خدا صلی الله علیه وسلم بدترستی که بود موی مبارک او هر آنکه میرسد
نزدیک بد و دوش مبارک او بد آنکه از نفی احسنه نفی مساواة در حسن مفهوم
می شود به تحقیق هر لطافت که نهان بود پس هر چه غیب هر چه صورت خوب تو
عیان ساخته اند هر چه در صفت اندیشه کشد کلک خیال شکل مطبوع تو
زیبارتر از آن ساخته اند الحدیث التاسع حدثنا محمد بن بشیر ابن عبد الرحمن
بن مهزیابنا عیید الله بن ایاد و هو ابن لقیط عن ابیه عن ابی هريرة قال ان

النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه برودان اخضران گفت ابی هريرة رضی الله تعالی عنه
که دیدم حبیب خدا صلی الله علیه وسلم در آن حال که بر آن سرور و جامه سبز
بود یعنی خطوط سبز داشت یا تمام سبز بود علی اختلاف الروايتين بدانکه جامه سبز
لباس اهل جنة است و رنگ سبز نو افزای دیده و سرور بخش دل است و دیگر
خاصیت های شریفه و لطیفه بسیار دارد حنا صلی الله علیه وسلم شیخ سعدی شیرازی
و مرقعید رب العالمین گفته بر که در حنا سبز در نظر هو شیخ هر و فی دقیری
معرفة کردگار و فقیر نظام الدین انما بادی در دست حبیب رب العالمین معرفه
داشتند هر یک انداز سبز حله خضر یار حبیل متین دان برای معرفه کردگار
بهار سبز و گل اند بهاری باشد خضر پیر در سبزه زاری باشد ستاره در
آخضر است و هم موهمن میان حله خضرانکاری باشد بدانکه در شرح مراد
المستقیم مولانا شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی آورده که درازی در آن
خدای صلی الله علیه وسلم شش گز بود و در عرض سه گز و یک و درازی از
رسول خدای صلی الله علیه وسلم چهار گز بود و یک و در عرض دو گز و یک
و در مقدار گز نیست و چهار انگشت است بعد در حروف لا اله الا الله محمد رسول
الله انتهى کلامه الشریف الحدیث العاشر حدثنا عبد بن حمید اننا عنان بن مسلم

انا عبد الله بن حسان العنبري عن جدتي فحسبة وعليه عن قيلة بنت حمر
قالت رايته النبي صلى الله عليه وسلم وعليه اعمال المؤمنين كما سار عفران وقد انقضت
وفي الحديث قصة طويلة كفت قيلة رضي الله عنها انها كفت بنو رايته صلى الله عليه وسلم
وحال انك بود بران سرور عالم صلى الله عليه وسلم دو جامه كه نه مخلوط بزعفران
بيض هر دو زعفراني و نك كرده شده بزعفران بود و تحقيق افشاند و بخت
بود هر يك ازان دو جامه و نك زعفران را و ازانك زعفران اثري قليل مانده بود
در آن بواسطه كه نك و در اين حديث قصه در آن است ترك كرده است مصنف آنرا
براي عدم مناسبت آن بدياب لباس و مسكين نظام الدين در نكت مبارك ابن
ديلمي معروف داشته ديدر وقت چوای كل خوشبو رنگ و روغت زعفران
در كوفه زعفران زار عالم از بويت زعفراني است عاشقان او الحديث الحادي عشر
حدثنا قتيبة بن سعيد انبا بشير بن الفضل عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن
سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم باليابس
من الثياب ليلبسها احياءكم و كفنوا فيها موتاكم فانها من خيراتنا اليكم
كفت ابن عباس رضي الله عنه انها كفت بنو رايته صلى الله عليه وسلم كه لانم
كريد بر خوداي امه من جامه های سفيد را كوي پس شد جامه های سفيد را نكند

شماره كنند و در جامه های ^{سفيد} مرده های خود را پس تحقيق جامه های سفيد از بترين
جامه های شمار است الحديث الثاني عشر حدثنا محمد بن بشار انا عبد الرحمن بن مهزيك
انا سفيان عن حبيب بن ابی ثابت عن ميمون بن ابی قتيبة عن سمرة بن جندب قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا البياض فانها اطهر و اطيب و كفنوا فيها
موتاكم كفت سمرة بن جندب رضي الله عنه كفت بنو رايته صلى الله عليه وسلم
كه بوشيد جامه های سفيد را پس بدرستی كه جامه های سفيد پاكتراست از جامه های
دكنين چنانكه هر دوش و قش و نجاست كه جامه سفيد ميرسد هويدي اثري نماند
اهل دين نضافت كنن بزودي از هر كنه ازان ميكنند و پاكي سازند و
بدرستی كه جامه های سفيد اهل بيت يعني خوشتر است زير كه دود تر است از
تغير خلقه از بركا و سبحانه و تعالي كنه است بر حاله خلقه و اصلي و بنوك عارف
تعلق نكرفته غلام همه آنم كه در جرج كبود زهر چه نك تعلق بزير و آزاد است
و عرض ياد آورده است مسكين نظام الدين اين دود باغي در نكت شريف
نياب بيض پسندیده زهر و وفا به بين بياض رخ پرده های دیده ما
سفيد به توشده هويديده يعقوب برأي پوشش تو هست حكيم بيضا بگره خوش
بود خوش تا بياض نهار بياض صافي چه خوب است در در شهر نواز سفيد جلوه

که وصفش بود **اَجَب ثَاب** چو خوش نماست بکر و حبیب حسن شعار **الحديث**
 الثالث عشر **حدثنا احمد بن منيع** النخعي بن زكريا ابن ابى زائدة اما ابى عن معجب
 بن شبيب عن صفية بنت شيبة عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت خرج رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ذات غداة وعليه مرط من شعر استود كفت ام المؤمنين عائشة
 رضي الله تعالى عنها که برآمد حبیب خدای **صلى الله عليه وسلم** از خانه خود بیگانه
 و حال آنکه بر حبیب خدای **صلى الله عليه وسلم** چادر می بود از موی سیاه بدانکه
 شیخ نظامی کجوی رحمه الله تعالى در نعت شریف گفته سر آمد ترین همه سروران
 کزیده تراز جمله پیچران **ضمان** و در عالم سیه تا سفید شفاعت کن و در پیهم ^{اصل}
 لبز باد عیسی بران نوش تر تن از آب حیوان سیه پوش تر و فقیر نظامی مناباد
 در نعت لطیف این رباعی نیاز آورده **قرا** مرد مکشیم در سواد نگر
 درون ظلمه آب حیات **داست** مقر میان نوب سید جلوه حبیب به بین در برابر
 مهر منور و آن **الحديث الرابع عشر** **حدثنا** یوسف بن عیسی ابی اوکیع ابی یونس
 بن ابی اسحاق عن ابیه عن الشعبي عن عروة بن المغيرة بن شعبه عن ابیه ان ابیه
صلى الله عليه وسلم لعن جبهه رومیة ضیفه الکین مروي است ان مغيرة رضي الله تعالى
 عنه که بدست پیچ خدای **صلى الله عليه وسلم** پوشت جبهه رومیة را که تنگ بود و هر دو

باز در این باب
 در این باب
 در این باب
 در این باب

آستین او تنگی آستین آن جبهه افتد بود که در وقت وضو بر آورد و ساعد مبارک
 از آن آستین دشوار بود لهذا از طرف دامن آن جبهه هر دو ساعد مبارک بر آورد
 انعام وضو میکرد آن حفرة **صلى الله عليه وسلم** بدانکه در بعضی شروح گفته اند که جبهه
 عباد است اند و نوب که میان آنها پنبه بود و در قاموس گفته که جبهه معروف است
 باب ماجاری عیش رسول الله **صلى الله عليه وسلم** این باب نهم است در احادیث
 شریفه که آمده است در بیان صفة عیش و زندگانی رسول خدای **صلى الله عليه وسلم**
 در قاموس گفته که عیش عباد است از حیوة و طعام و آنچه بدان نیست شود بدانکه
 مقصود در این باب مستطاب بیان این است که بود حبیب خدای **صلى الله عليه وسلم**
 در ملة زندگانی خود بر اختیار فقر و عراض از دنیا و زیاد آن بر اغیار
 صفة عیش بنی آنکه نکرده از زهد به خیال زهد و نیا نظری هیچ و زمان
 کوههای زند شده خاک مره سلطان جود شاه ما از همه عالی بلند بر ما نمود آنکه
 دینار از او باشد ثبات کی بود اول بدینا التفات و در این باب مستطاب و
 حدیث است این هر دو حدیث مشعر از عیش بنی عیش و جهان بعالم است و بدلی
 هر دو و چشم سالکان و حق از شمس و قمر نیاده در نوب **الحديث الاثني عشر**
حدثنا قتيبة بن سعيد **حدثنا** محمد بن زيد عن ايوب بن محمد بن سيرين قال كنا

عندانی هر پره و علیه توان مشتاقان من گمان فمکنه اعداها فقال خرج من تحت
ابوهریره في المكان لقد رايتني واني لا اخرج فيما بين منبر رسول الله صلى الله
وسلم وجرة عائشة مع غيبا على في حيني الجاني فيضع وجهه على عنق پرهی ان بی جنونا
وما به جنون وما هو الا الجوع گفت محمد بن سیرین که بودیم نزد یک ابی هریره و هو
يقا عن در آن حال که برای ابیهریره دو جامه رنگ کرده شده بیک سرخ از گمان بود
پس بینی پاک کرد ابوهریره در یکی از آن دو جامه پس گفت ابوهریره بخارج این کلمه
که گفته می شود وقت فرجه خوش شدن بچیزی و نگار این کلمه برای مبالغه است
و این جای سوال است که برای چه خوش شد ابوهریره پس جواب گفت ابوهریره که
بینی پاک میکند ابوهریره در گمان و به این سبب خوشوقت می شود و میگوید بخارج
سر کند خدای تعالی است که هر این تحقیق دیده ام خود را و حال آنکه بدرستی
هر این می افتادم در موضع که میان منبر رسول خدای صلی الله علیه و سلم و میان
حجره ام المؤمنین عائشه صدیق است و رضی الله تعالی عنهما در حالتی که اغیار و بیخود
بود بر من چون ابوهریره علت افتاده بر در است امیدوار لطف تو که آن
روح برود است ای دستگیر جملة نظامی این همه افتاد بر فقیر شرفا توان
تراست پس می آمد آئید و پس می نهاد پای خود را بر گردن من برخاک را پای

نهادیم روی خویش برخاک ما رواست اگر اشتاد بود در کوی تو بر هر دی افتاده
می بینم سری این نیست کا و یگر می این کار است این کا تو ظن می برد آن آئید
که بدرستی من دیوانگی است و حال آنکه نبود مراد دیوانگی و نبود آن غشی و افتاد
من مگر کوسنکی بچه به سبب غلبه سنکی بود آن اغار و بی خودی نه سبب دیوانگی
خلق از احوال مجنون غافل است خلق مجنون است و مجنون غافل است بدانکه این
سقوط و افتادن ابیهریره در آن موضع شریف دلاله میکند بر صفت معاش آن
حضرة صلی الله علیه و سلم زیرا که مقتضای کمال کرم و شفقت رسول کریم برای اصحاب
و اصحاب خود این است که اگر وسعت معاش می داشت آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم
ابوهریره را به این حال نمی گذاشت لکن التانی حدثنا قتیبة بن شافع بن سلیمان
الضبی عن مالک بن دینار قال ما شبع رسول الله صلى الله علیه و سلم من خبز قط
ولم اأعلى صنف قال مالک سألت رجلا من اهل البادية الصنف قال ان يتناول
مع الناس گفت مالک بن دینار که سیر نشد پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم از آن
کندم و نه از آن جوهر که مگر با هم مان و همچنین سیر نشده از گوشت هرگز مکر با
مهرمان باب ماجرای خفت رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب دهم است در
احادیث شریفه که وارد است در کیفیت موفقه پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم صفة

موزه سیده کرد قدمای رسول خوش سوادی کند و مرا و جاکند آب حیوان و درین
 باب نیز دو حدیث است الحديث الاول حدثنا هناد بن السري ثنا وكيع عن دع
بن صالح عن عجيز بن عبد الله عن ابن بريدة عن ابي ان الجاشي اهدى للنبي
 صلى الله عليه وسلم خفين اسودين ساذحين فلبسهما ثم قرنا ومسح عليهما
 مروى است ان بريدة رضي الله تعالى عنه که بذرستی نجاشی یعنی پادشاه حبشه علیه
 فرستاد برای بنی صلی الله علیه وسلم جفت موزه سیاه ساده بی نقس و بجه موی پس
 بهرد و با پوشیده آن هر دو موزه را بستر و وضو ساخت و مسح کرد بنی صلی الله علیه
 وسلم بر آن هر دو موزه از جان و دل هدیه فرستند این شهران بهر قبول ختم
 ختم پیغمبران ختم نسیل و خلق عظیمش کند قبول باشد بآن شهران شرف و مقدس
 الحديث الثاني حدثنا قتيبة بن سعيد ان ابا يحيى بن زكريا بن ابي زائدة عن الحسن
 بن عياش عن ابي اسحاق عن الشعبي قال قال المغيرة بن شعبه اهدى دحية
 للنبي صلى الله عليه وسلم خفين فلبسهما وقال اسرائيل عن جابر عن عامر وحببة
 فلبسهما حتى تمزقا لا يدري النبي صلى الله عليه وسلم اذكي همام لا قال ابو عيسى
 وابو اسحاق هذا هو ابو اسحاق الشيباني واسمه سليمان كفت مغيرة بن شعبه
 هدیه فرستاد و حیدر صحابی رضی الله تعالی عنه برای بنی صلی الله علیه وسلم و موزه

پسر در هر دو پای مبارک که در آن سرود آن دو موزه را و مروی است از عامر که
 گفت که هدیه فرستاد و حیدر رضی الله تعالی عنه جفت موزه را و حیدر را پس پوشید و
 صلی الله علیه وسلم آن جفت موزه را و حیدر را تا آنکه پادشاهند و گفته کنند آن
 موزه و حیدر و نداشت بنی صلی الله علیه وسلم که آن دو موزه از پوست حیوانی است
 که آنرا ذبح شرعی واقع شده یا نه باب ماجائی نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
 آری باب یازدهم است در احادیث لطیفه که آمده است در کیفیت نعل رسول الله صلی
 علیه وسلم صفة نعل پیغمبر که شده فرشته هر شهر تاج شاهان و بزرگان و ملک
 دهان و در این باب یازده حدیث است باب یازدهم حدیث احادیث احمدی در
 احد عشر کوب یوسف چه رفتنی کردند باشد آید یوسف به یازده از
 زیارت به ترمذی الحديث الاول حدثنا محمد بن بشار انا ابو داود انا همام عن
 قتادة قال قلت لانس بن مالك كيف كان نعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 لها قالان كفت قتادة كه كفتهم مراض ابن مالك مرا كه چگونه بود نعل پیغمبر خدای
 صلی الله علیه وسلم گفت انس که برای هر کدام از آن دو فعل و قبال بود در
 مهذب گفته که قبال بکسر قاف دو ال فعلین که میان انگشتان بود و مولانا شیخ
 عبد الحق دهلوی در شرح مشکوٰۃ آورده که بود برای هر یک از دو نعل رسول الله

صلی الله علیه وسلم دو قبال وضع میکرد یکی از آن دو قبال را در میان انگشت نزد
انگشت که متصل بوی است و وضع میکرد دیگر را میان انگشت میانه و انگشت که متصل
به اولست الحديث الثاني حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء انا و کعب عن سفیان عن خالد
الختار عن عبد الله بن الحارث عن ابن عباس قال کان لعن رسول الله صلی الله علیه
وسلم قبالان مثنی شرکهما کفنا ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که بود برای نعل پهن
خدای صلی الله علیه وسلم یعنی برای هر نعل دو قبال که دو تا کرده شده بود شرک
آن هر دو قبال گفته اند که شرک دوالتک می باشد از نعل بر پشت قدم و چه خوش
گفته مولانا عارف جانی رحمه الله تعالی زنجیری برآمد جان عالم ترجم بانی الله تعالی
جوانی دیده کرده درفش راه اند چو فرش اقبال با بوس تو خواهند آید طایفی
نعلین پاک شرک از شیشه جانهائی ماکن نجره پای در صحن حرم نه بفرق
خاک ره بوسن قدم نه الحديث الثالث حدثنا احمد بن منيع انا ابو احمد الزبير
انا عيسى بن طهمان قال اخرج الينا انس بن مالك نعلين جرداوين لهما قبالان
واحد ثني ثابت بعد عن انس انما كانا نعل النبي صلی الله علیه وسلم کفنا عیسی
بن طهمان که هر دو آن نعل را در خانه خود انس بن مالک رضی الله تعالی عنه دو نعل
موی را که هر کدام آن نعل را دو قبال بود گفت عیسی بن طهمان که پس حدیث کرد مرا

ثابت بر آن صحیح را آوردن آن نعلین و امر جالی که راوی بود از انس این را که آن
دو نعل بوده اند نعلین حضرت نبی التقلید صلی الله علیه وسلم سر بر عرش را نعلین
اوتاج امین و نجی و صاحب بر معراج و معروف می داد مسکین نظام الدین
در نعت مقدس این دو بر با می و این چند بیت را آن قدمهای سید کونین
جنت است اهل جنت است نعلین هست واقع که اهل جنت جردا
دو نعل جرداوين تحت اقدام آن رسول خدا هست فردوس و جنت الماوی
در بهشت است آن نعل و هر آنچه در بهشت است او دعواست جدا زبیر
قدیم سید تقلید هست آن هر دو نعل جرداوين زیرا آن هر دو نعل بهشت
مرحبا آن دو نعل قدس مرشت بوسه گاه ملائکه آن نعل تا بوسش کنند بسیار
خاک آن نعل راست قدر بلند که خدا کرده است به آن سو کنند کاش آن خاک
آیدم بنظر که آب حیوان رسد مرا جعفر خاک حرمین آن دو شهر شریف
رکش شده متر آن دو نعل لطیف که میسر شود نظامی را کحل دیده کند تمامی را
یا که بیاکن این ده عا مقبول از طفیل زکال رسول صلوات و سلام تو
بدوام بر نبی و بر آل و صحب کرام الحديث الرابع حدثنا اسحاق بن موسى النعادي
قال انا معن قال انا مالک انا سعيد بن ابی سعيد المقبري عن عبيد بن جريح انه قال

عرفت که تلبس بفعل السبعیة قال فی ساری رسول الله صلی الله علیه وسلم یلبس البغال
 التي ليس فيها شعر ویتوضا فيها فانما احبب ان البسها گفت عبید بن جریج مرابع
 رضی الله تعالی عنهما که دیدم ترا که می پوشی نعلهای بی موی را که قسم نفیس است و
 پوشیدن آن عاده تو انکار است گفت بن عمر رضی الله تعالی عنهما که بدرستی من دیدم
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که می پوشید نعلها را که در آنها هیچ موی نبود و
 میکرد در آنها پس من دوست میدادم پوشیدن این قسم نعل را به و قصد اتباع سنی
 بنوی صلی الله علیه وسلم نه به و قصد تنعم و تکلف یاد هم تو فرموده که آدم بجای تو
 مرکب آنچه فرمان خدا و سنی پیغمبر است خورشید که نیست هیچ نعلش از نعل آدم
 تستر نعلش انداز نه نعل تست والله محراب مستحان درگاه الحدیث الخامس
 حدثنا السخی بن منصور بن ابراهیم الزرقانی عن معمر بن ابی ذئب عن صالح بن مولى التوام
 عن ابی هريرة قال كان لنعل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبالة ان كفت ابی هريرة
 رضی الله تعالی عنهما که بود هر کدام نعل رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو قبالة نعل
 او تاج بر سر شاهان افسر و جنت سلطنت خواهان الحدیث السادس حدثنا احمد
 بن منیع حدثنا ابو احمد اناسفیان عن السدقی قال حدثني من سمع عمر بن الخطاب
 يقول ايت رسول الله صلی الله علیه وسلم يصلي في نعلين مغموصتين يكف عمر بن

حزب رضی الله تعالی عنهما که دیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که ناز میکرد
 دو نعل که از دو جلد بود که یک جلد بر جلد دیگر دوخته شده بود نعلین تو تاج
 قاب قوسین تکمین توشان آفرینش صلی الله علیه وسلم شکر شفاعت تو قوت مسکن آفرینش
 الحدیث السابع حدثنا اسحاق بن موسى الانصاري انما عن مالك عن ابی الزناد
 عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا يمشی من احدكم
 في نعل واحد لينعلها جميعا او ليخفها جميعا حدثنا قتيبة عن مالك عن ابی الزناد
 غوه مروی است از ابی هريرة رضی الله تعالی عنهما که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه
 وسلم گفت که راه نرو در هر اینکه یکی از شما در یک نعل کوفته باشد هر دو پا را با بر خیزد
 کند هم هر دو پا را از نعل نبرد که مشی در یک نعل سبب محزنة است و عدم وقار
 الحدیث الثامن حدثنا اسحاق بن موسى انما عن ابی الزبير عن جابر ان النبي صلی
 علیه وسلم نهی ان ياكل بعين الرجل بشماله او يمشی في نعل واحد مروی است از جابر
 رضی الله تعالی عنهما که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرد از اینکه خورد
 مرد بدست چپ خود بی ضرورتی که از آنکه راه رود مرد در یک نعل بداند آنکه تخصیص
 مرد بدست چپ برای احتراز از آنکه نیست بلکه برای شرافت مرد است و نه تا بعد
 در حکم الحدیث التاسع حدثنا قتيبة عن مالك وانا اسحاق بن موسى انما عن ابی الزناد

عن ابی النضر عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 اذا انتعل احدكم فليبدأ باليمين واذا نزع فليبدأ بالشمال فلتكون اليمنى اولها
 تنعل واخرها تنزع مروى است ان ابی هريرة رضي الله تعالى عنه كذب بشي من غير خد
 صلى الله عليه وسلم گفت که وقتی که نعل پوشید یکی از شما پس کواغان کند بپای راست
 و وقتی که نکشد نعل را یکی از شما پس کواغان کند بپای چپ پس کواغان کند بپای راست
 اول دو پا در حال پوشیدن نعل و آخر دو پا در حال کشیدن نعل برای آنکه نعل
 پوشیدن از باب تکریم است و هر چه از باب تکریم است مسنون است در آن تقدیر
 راست بر چپ و هر چه از باب تکریم نیست مسنون است در آن تقدیر چپ بر راست
 مانند کشیدن نعل و بر آمدن از مسجد و در آمدن در خلأ و در باز آمدن از خلأ
 العاشر حدثنا ابو موسى محمد بن المثنی اننا سمعنا جعفر بن انا شعث وهو
 ابن ابی الشعثاء عن ابيه عن مسروق عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يحب اليمين ما استطاع في ترجله و تنعله و يطهوه گفت ام المؤمنين عائشة رضي
 الله تعالى عنها که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم دوست میداشت آغان کردن
 را از جانب راست مادام که می توانست در شانۀ کمردن یعنی اول از جانب راست
 شانۀ میکرد و در نعل پوشیدن و در وضو ساختن الحديث الحادی عشر حدثنا

محمد بن مروق ابو عبد الله ثنا عبد الرحمن بن قيس ابو معاوية ثنا هشام عن محمد بن
 ابی هريرة قال كان لنعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قبالة و ابی بكر عمر رضي
 الله عنهما و اقول من عقد عقدا واحدا عثمان رضي الله عنه گفت ابو هريرة رضي الله
 عنه که بود برای هر نعل رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو قبالة و برای هر نعل
 ابی بکر و برای هر نعل عمر رضي الله عنهما دو قبالة و اقول کسی که کمره نیست بیکر
 یعنی یک قبالة اختیار کرد برای یک نعل عثمان است رضي الله تعالى عنه تا مردم معلوم
 کنند که برای هر نعل یک قبالة یسوق مکره نیست باب ماجاری ذکر خاتم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم این باب دو اندام است در احادیث شریفه که وارد است در
 ذکر انگشتر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صفة خاتم دستش که به آن شاهان
 کرده دعوة سوی اسلام و نوشته فرمان خاتم از هفت فلک حلقه ساز یافته
 از مهر بنوة طران که چه سلیمان شود انگشتر پیغمبر خضر او را نرسد در نیکین
 کرد شد حلقه پیغمبر این خاتم او مهر نهاده بر آن و در این باب هشت حدیث
 الحديث الاول حدثنا قتيبة بن سعيد وغير واحد عن عبد الله بن وهب
 عن يونس عن ابن شهاب عن ابن مالك قال قال خاتم النبي صلى الله عليه وسلم
 من ورق وكان فصه حبشيا گفت انس رضي الله تعالى عنه که بود انگشتر پیغمبر

بنو صلی الله علیه وسلم انقره و بود نیک آن انگشتری منسوب بسوی حبشه بود
از حبشه آورده شده بود عقیق بود یا جری دیگر گاهی باشد در حبشه یا صانع او از
اهل حبشه بود یا ساخته شده بود در حبشه یا بوده است سیاه مانند رنگ حبش
گذاشته شرح مشکوٰۃ للشیخ الدهلوی و عرض بیا نمیدارد معسکین نظام الدین آنچه
از فضل ربانی فانیض شده است بر او از نظم این رباعیات خمسة که پنج کج است
از سیم سفید حلقه مهر بنی در وی است سواد و فلیکن حبشی در عین سواد
مردم دیده به بین آن نقش محمد رسول قرشی مهر بنی سپید و سید و باشد همان
روشن شده است دید عالم ز نور آن آن دیده مراد جهان چشمه حیات دارند
خشم فتح در خلد جمله زان آن بیاض حلقه سیم و سواد آن نیک در وی از نام محمد
نقش نور افزایه بین ماه سیمین حلقه کرده فقر حبشی و میان بر امید نقش نام
توشه انگشتری مهر بنی سفیدش حلقه و حبشی نیک در بیاض قدس شکل بر
شبه است این از بهشت آمد برون در آندوی خنجرش بر مثال مهر کرده دیده
خشم خور عین مهر گش حلقه سفید و حبشی است او را نیک نقش وی نام محمد
بر روی است این همچنین خشم ملائک منقش برین نام هست و باشد این هر دو
خشم از بر حسن یار بین الحديث الثالث حدثنا قتيبة انا ابو عوانة عن ابي شير

عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم اتخذ خاتمان فضة فكان يحتم بهما يلبسه
قال ابو عيسى ابو بشير اسم جعفر بن ابي جحش مروي است از عبد الله بن عمر رضي الله تعالی
که بدست بنی صلی الله علیه وسلم گرفت انگشتری را انقره پس بود که مهر میکرد به آن بر نیک
هدایت بخش که به ملوک و سلاطین می فرستاد و می پوشید آنرا بطریق دوام بلکه
در بعضی اوقات می پوشید الحديث الثالث حدثنا محمد بن عیلام ان احفص بن عمر
ابن عبیده هو الطائفي انا زهير ابو خيثمة عن حميد عن ابي قال كان خاتم رسول
صلى الله عليه وسلم من فضة وفضة منه گفت اشر رضي الله تعالی عنه که بود انگشتری
رسول خدا صلی الله علیه وسلم انقره و نیک آن نیز انقره بود آنکه منافق نیست
این حدیث شریف سابق را برای جوان تعداد در انگشتری مبارک و برای تعداد
در لفظ حبشی الحديث الرابع حدثنا اسحق بن منصور و انا معاذ بن هشام حدثني ابي
عن قتادة عن انس بن مالك قال لما اراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكتب
الى العجم قيل له ان العجم لا يقبلون الا كتابا عليه خاتم فاصطنع خاتما كان في انظر الى بياضه
في كفه گفت انس بن مالك رضي الله تعالی عنه که آن هنگام که خواست مهر خدای صلی
علیه وسلم این که بنویسد و فرستد نامه ای هدایت اسلام به سوری باد شاهان عجم
گفته شد آن سرور عالم را صلی الله علیه وسلم که بدست بنی مردم عجم قبول می کنند هیچ

نامه دامکر نامه که بر وی می باشد پس امر کرد رسول خدا ای صلی الله علیه وسلم به ختن
خاتم پس ساختند خاتم و گویند که نظر میکنم سوئی سفیدی آن خاتم در کف دست مبارک
او صلی الله علیه وسلم الحديث الخامس حدثنا محمد بن عیسیٰ انما محمد بن عبد الله الانباری
قال حدثنی ابی عن ثمامة عن انس بن مالک قال کان نقش خاتم النبی صلی الله علیه
محمد سطر و رسول سطر و الله سطر گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود نقش
انگشت بنی صلی الله علیه وسلم محمد یک سطر و رسول یک سطر و الله یک سطر بداند
تصریح کرده است امام نووی و غیره آن نیز بدان که سطر آله الله بود و سطر ثانی
رسول و سطر سوم یعنی سطر آخر بن محمد کذا فی شرح مشکوٰۃ الشیخ الدهلوی
التجلی و چه سخن گفته شده است در نهج شریف ابن بیت لطیف (لوشق عن قبله
تری وسطه) ذکر کرد التوحید فی سطر الحديث السادس حدثنا نصر بن علی
الجهمی ابو عمر و قال اما نوح بن قیس عن خالد بن قیس عن قتادة عن انس بن
النبی صلی الله علیه وسلم کتب الی کسری و قیرنکاشی فقیل له انهم للیقبلون کنا یا
الاخاتم فصاع رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم خلقه فضة و نقش فیة محمد رسول
مرفی است از انس رضی الله تعالی عنه که بدست بنی صلی الله علیه وسلم امر کرده بودن
زمان و اجبلا ذغان سوی کسری بادشاه عجم و سوی قیربادشاه روم و سوی نجاشی

بادشاه جسته برای دعوت آنها باسلام محمد که بی دعوی تحت قناج و شاهان
به شمشیر بستند خراج خراج او دش حاکم روم و سری خراجش فرستاد کسری و کی
پس گفته شد آن سرود عالم داصلی الله علیه وسلم که بدست بنی که ایشان قبول نمیکند
نامه دامکر بهر پس امر کرد پیغمبر خدا ای صلی الله علیه وسلم به ساختن مهر که حلقه
آله نقش بود و نقش کرده شد در آن مهر محمد رسول الله محمد که از نا باده چه
هست به آرایش نام او نقش بست طراذمن سکه نام او است بقای ابد
جرعه جام او است الحديث السابع حدثنا اسحاق ابن منصور انما سعید بن
عامر و الجراح بن منهال عن همام عن ابن جریج عن الزهري عن انس بن مالک
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دخل الخلاء نزع خاتمه مرفی است از انس
بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدست بنی صلی الله علیه وسلم وقتی که اراده میکرد
در جای قضا حاجه میکرد می کشیدی از انگشت مبارک و سرود می نهادی
مبارک خود را زیرا که مشتمل بود بر اسم اعظم الله بلکه بر آیه قرآن عظیم و درین
تعظیم اسم رب است سبحانه و تعالی و تعلیم ادب است مرا تدری انخذوا همیم
توفیق ادب فی ادب معروف کشت لطیف رب الحديث الثامن حدثنا اسحاق بن
منصور انما عبد الله بن نمیر انما عبد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال انخذ رسول الله

صلی الله علیه وسلم خاتم من ورف فکان فی بیده شکران فی دلی بکر و عمر رضی الله عنهما
شکران فی بید عثمان رضی الله عنه حتی وقع فی بئر اریس نقشه محمد رسول الله گفت ابرو عمر
رضی الله تعالی عنهما که ساخت بفرخند ای صلی الله علیه وسلم خاتم انقر پس بود آن خاتم
در دست حق پرست آن حضرت صلی الله علیه وسلم در زمان حیات او بعد از آن بود
مهر بارک در دست امیر المؤمنین ابوبکر امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنهما که آمین بود
بر آن مهر بارک و ختم میکردند و سایل را بآن مهر بارک در زمان خلافت خود پیشتر
آن مهر بارک در دست امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه تا آنکه افتاد آن مهر بارک
در چاه اریس از دست معقیب که خادم امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه بود و
نقش مبارک محمد رسول الله بود و آنکه اریس بجز خمره و تحفیه را مکسور و سبیل
مهر نام چاهی است معروف که نزدیک مسجد قبا نزد مدینه منوره است کذا فی التمهید
و بدانکه سقوط آن مهر بارک در چاه اریس بعد از گذشتن شش سال که از خلافت
امیر المؤمنین عثمان گذشته بود و آن زمان روز فتنه و ابتلا بجال خلافت امیر المؤمنین
عثمان را یافته ها تا که سیری در مهر مبارک ایداع یافته بود و این واقعه مثل واقعه
کم شدن مهر سلیمان علیه السلام و اختلال ملک سلیمان نزد سقوط آن مهر بود
و برای بنده مسکین نظام الدین در این مقام در دلجام این سه رباعی منظوم است

چون مهر بنی قتاد در چاه اریس در ملک بلخیس شد فتنه انیس از کم شدن مهر سلیمان
گویا میکرد و روح و بقی دیو ابلیس در چاه اریس مهر فرو جهان از دست معقیب
ندیم عثمان افتاد و به عثمان غم و چون یعقوب از افتادن یوسف به چه اندر
یوسف برآمد انچه و آن مهر بر نیامد غرقه شده چو یونس و از تهر بر نیامد شبهای تار
مانده و تاریک شد جهان در غریب رفت و هیچکدام مهر بر نیامد باب ملجای
عقمت رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سیزدهم است در بیان احادیث شریفه
که آمده است در کیفیت پوشیدن خاتم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و وصف
پوشیدن خاتم که هر دست کریم میکند خاتم از گرم خویش عیان و قدر این
باب چار حدیث است الحدیث الاول حدیثنا محمد بن سہیل بن عسکر البغدادی
وعبد الله بن عبد الرحمن قال قال النبی صلی الله علیه وسلم انا سلیمان ابن بلال عن شریک
بن عبد الله بن ابی نعیم عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین عن ابیہ عن علی بن
ابی طالب رضی الله تعالی عنہ ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یلبس خاتم فی یمینہ
حدیثنا محمد بن یحییٰ بن احمد بن صالح انا عبد الله بن وهب عن سلیمان بن بلال
عن شریک بن عبد الله بن ابی نعیم عن مروی عن امیر المؤمنین علی کریم الله وجہ
که بدستی بفرخند ای صلی الله علیه وسلم بود که می پوشید خاتم خود را در دست راست

حدثنا احمد بن منيع انا يزيد بن هارون عن حماد بن سلمة قال رايت ابن ابي سراقع
يتختم في يمينه فضالته عن ذلك فقال رايت عبد الله بن جعفر يتختم في يمينه وقال
عبد الله بن جعفر كان النبي صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه حدثنا يحيى بن موسى
انا عبد الله بن خزيمة انا ابراهيم بن الفضل عن عبد الله بن محمد بن عوف عن عبد الله
بن جعفر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتختم في يمينه كفت ابن ابي سراقع كد يداه
عبد الله بن جعفر كد يدي پوشيد خاتم دادر دست راست خود و كفت عبد الله بن
جعفر بود بنی صلوات الله علیه و سلم که می پوشید انگشتی بر مبارک دادر دست راست
خود بد آنکه مراد از جعفر در اینجا جعفر طیار ابن ابیطالب است و ضعیف است
جعفر آن کس هر دو بار فقط کشت و شد پوشید آنچه دادش خدا را به باغ جنتی رسید
اهل ایمان راست تصدیق از دل و جان که این خبر گفته به امر جبر و اذیوار
دید حدثنا ابو الخطاب خیراد بن عیسی انا عبد الله بن عیسی عن جعفر بن محمد
عن ابيه عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتختم في يمينه مرفی است از
جابر رضی الله تعالی عنه که بدرستی پیغمبر خدای صلوات الله علیه و سلم بود که می پوشید
خاتم دادر دست راست خود حدثنا احمد بن حنبل الازنی انا جبر بن محمد بن عوف
عن الصلت بن عبد الله قال كان ابن عباس يتختم في يمينه ولا اخاله الا قال كان

رسول الله صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه بود ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که می
پوشید خاتم دادر دست راست خود و همان نمی برم ابن عباس را مگر آنکه گفته رسول خدای
صلوات الله علیه و سلم که می پوشید خاتم دادر دست راست خود الحديث الثالث حدثنا ابن
ابي عمير انا سفيان عن ايوب بن موسى عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله
عليه وسلم اتخذ خاتما من فضة وجعل نقشه ما يلي كفه ونقش فيه محمد رسول الله
ان ينفش احد عليه وهو الذي سقط من معيقيب في يرايس مرفی است از ابن عمر
رضی الله عنهما که بدرستی پیغمبر خدای صلوات الله علیه و سلم گرفت خاتمی از نقره و کرد
نکین آنرا در موضعی که قریب بود از باطن کف دست مقدس او چنانچه وارد شد
در هر دو آنه مسلم و نقش کرده شده بود در آنهم محمد رسول الله و منی که در رسول
خدای صلوات الله علیه و سلم از آنکه نقش کند آخدی بر خاتم خود محمد رسول الله
و ان خاتم همان خاتم است که افتاده است از معيقيب در چاه ادریس بد آنکه در
جامع الاصول گفته معيقيب بضم میم و فتح عین ممله و سکون یا مشتاة تختا نیرو
کسر قاف و پس او را مشتاة تختا نیرو ساکنه پس آن بار موحده الحديث الثالث حدثنا
قتيبة بن سعيد انا خاتم بن اسماعيل عن جعفر بن محمد عن ابيه قال كان الحسن
الحسين رضي الله تعالی عنهما يتختمان في يسارهما مرفی است از امام جعفر الصادق

رضی الله تعالی عنه در حالتی که او روایت کرد از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است
 رضی الله تعالی عنه که او گفت که بودند امام حسن و امام حسین و رضی الله تعالی عنهما
 که می پوشیدند آنکشتی این را در دست چپ خود بد آنکه معلوم می شود ازین که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم خاتم رابست چپ مبارک خود نیز پوشیده
 و اگر نه امام حسن و حسین و رضی الله تعالی عنهما و در دست چپ آنکشتی نمی پوشیدند
 برای کمال انبیا و افتاد ایشان به اخلاق مصطفویه و شمایلی نبویه و پس شنید
 شنید هر آن بود که هر یک از او در ای خلق محمدی کرم مرتضی علی حاشا عبد الله
 بن عبد الرحمن انما محمد بن عیسی و هو ابن الطباع انا عباد بن العولم عن سعید
 ابی عریبه عن ثناء عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه و سلم تجتمعت فی یمینیه
 مروی است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که پدر شنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 پوشیده است خاتم را در دست راست خود الحديث الرابع حدثنا محمد بن عبید
 المجابی الکوفی ثنا عبد العزیز بن ابی حاتم عن موسی بن عقبه عن نافع عن
 عرقا ان اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتما من ذهب فکان یلبسه فی یمینیه
 فاتخذ الناس خواتم من ذهب فطرح رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال لا اله
 ابد افطرح الناس خواتمهم گفت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که گرفته و ساخته بود

پیغمبر خدا

پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنکشتی را از زین پس می پوشید آنرا در دست
 راست خود و این پیش از تحریم زین مردان بود پس گرفتند و ساختند اصحاب
 رضی الله تعالی عنهم اجمعین آنکشتی را و از زین طرح کردند و انداخت آنکشتی
 زین رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت که پس ششم آنکشتی زین را در هیچ
 وقت پس نکرده اند و انداختند اصحاب رضی الله تعالی عنهم اجمعین آنکشتی را
 خود را که از زین بود و عرض یازید و فقیر نظام الدین خیر و در قبول بیم
 هر چه هست ای مظهر حق زمام آن در یک دست آنرا که تو بنواختیش و دل
 دهدش خلق و آنرا که تو انداختیش کس ندهد دستها شد نصیب ذهب فراق
 نیت اسم را وصل آن بدین بیضا شده و فزود و در بعض صفة اسم را رسید
 صبح آسا باب ما جانی صفة سیف رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب جاریست
 در احادیث شریفه که آمده است در صفة تیغ رسول خدا صلی الله علیه و سلم صفة
 سیف بنی آنکه هینت جبهه تحت طلش بود و نقره دین راست ضامن و در این باب
 سه حدیث است قول نبوی است که عمار و علی و سلمان خلده مشتاق و دیده
 این هر سه بدان خلده باشند مشتاق به این هر سه حدیث می نرود تا که سعد
 شورش دو چندان الحديث الاول حدثنا محمد بن بشار و اما وهب بن جبر و انما

ف

عن قتادة عن انس قال كان قبيلة سيف رسول الله صلى الله عليه وسلم من قحفة
 گفت انس رضی الله تعالی عنه که بود قبيلة شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از
 نقره بد آنکه در مغرب آورده که القبيلة بفتح قاف و کسر باء موحده و سکون یاء
 مشاة تحتانیة و عین مهملة آنچه که بر سر قبضة گاه شمشیر بود از سیم یا آهن یا غیر آن
 حدثنا محمد بن بشار نا معاذ بن هشام حدثني ابي عن قتادة عن سعيد بن ابی
 الحسن قال كانت قبيلة سيف رسول الله صلى الله عليه وسلم من قحفة گفت سعيد
 بن ابی الحسن که بود سر قبضة گاه شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از سیم
 الحديث الثاني حدثنا ابو جعفر محمد بن صالح البصري نا طالب بن جبير عن هود
 و هو ابن عبد الله ابن سعيد عن جده لأمه قال دخل رسول الله عليه وسلم
 مكة يوم الفتح و على سيفه ذهب و قحفة قال طالب فسالته عن الفحفة فقال كانت
 قبيلة السيف قحفة مروی است از هود در حالی که داوی است از جدمادری
 خود که گفت جد او رضی الله تعالی عنه که داخل شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 در مکه معظمه و در فتح مکه در اغال که بود بر تیغ او طلا و نقره و چه خوش است
 این بیت مناسب بفتح مکه معظمه تیغ تو باز سفید آسایه پروا آمده و از سر
 هر و سیاهی سرخ و باز آمده گفت طالب کبریا است از هود که پس سوال کردم

هو در از سیم که در کدام موضع از تیغ بود پس گفت که قبيلة سيف از نقره بود و لانا
 محمد حنفی در شرح شمایل آورده که در این حدیث ضعف است نیست اسناد او
 قوی و تعلیه به و حرام است انتی و گفته شده است که ممکن است که موه باشد
 به نزد این حرام نیست بر مردان و تفیصل آن در کتب فقه است لکن شرح للشیخ
 للشیخ الدهلوی رحمه الله تعالی الحديث الثالث حدثنا محمد بن شعاع البغدادي
 نا ابو عبيدة الخلد عن عثمان بن سعد عن ابن سيرين قال صنعت سيفي على
 سيف سمر بن جندب و زعم سمر انه صنع سيفه على سيف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم و كان حقيقيا حدثنا عقبه بن مكرم البصري نا محمد بن بكر عن عثمان
 بن سعد بهذا الاسناد نحوه گفت ابن سيرین که ساختم شمشیر خود را بر تیغ
 بروش شمشیر سمر ابن جندب و گفت سمر که بد رستی او ساخته بود تیغ خود را
 بر هیئت و شکل تیغ رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بوده است تیغ رسول خدا صلی
 صلی الله علیه وسلم حنفی ای منسوب بسوی بنی حنیفة یعنی معنوع بنی حنیفة بود
 که این قبيلة مشهور و معروف است بخونی صنعة شمشیر با جب ملجاء
 فی صنعة درع رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب باز در هم است در احادیث
 متوفیه که آمده است در صنعة نقره و رسول خدا صلی الله علیه وسلم صنعة درع که پیش

رسولش در جنگ هست آن حصن حصین جزو عالم میمان و در این باب
 دو حدیث است الحدیث الاول حدیث ابو سعید عبد الله بن سعید الأشجعی ناویس
 بن بکر عن محمد بن اسحاق عن یحیی بن عباد بن عبد الله بن الزبیر عن ابی عن
 جده عبد الله ابن الزبیر عن الزبیر بن العولم قال کان علی النبی صلی الله علیه وسلم
 یوم اُحد در میان فرغانه فیض فی الفحرة فلم یستطع فأقعطط لجمعة ففصم النبی صلی
 علیه وسلم حتی استوی علی الفحرة قال فسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول انا حبیب
 طمحة گفت زبیر بن عوام عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یوم اُحد در میان
 روز جنگ اُحد و زبیر بن عوام شد و فصل کرد بسوی سنگ بزرگ که بالای آن سنگ
 بزرگ بر آید تا اصحاب را بر آید و بینند و بشن آن سر و عالم جمع شوند زبیر بن
 شیطان ندانده بود که محمد رسول الله مقبول شده است پس توانست که بالای آن سنگ
 بر آید بسبب ثقل و زبیر و دیگر اسلحه پس نشان داد طمحة و از فی الله تعالی عن
 زیر خود و پای میباید که بر پشت او نهاد بر شال زبیر پای آنکه تاج سر من خاک کف
 پاش بود باد شاهی بکم کر بسم بآید ای خوشحاله آن مست که در پای حبیب
 سر و ستارند آنکه کدام انداند پس بالا بر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه
 و مستوی و قیام شد بر آن سنگ بزرگ گفت زبیر بن عوام پس شنیدم پیغمبر خدا صلی

که میگفت

که میگفت که واجب است طمحة برای نفس خود جنت را یا شفاعت خاصه را به سبب این فعل
 یا به تمام آنچه کرد از کارها در روز جنگ اُحد و کرده بود طمحة در این روز نفس خود را
 و قائم و سر بلند جیب خدا و جان خود را فدا و ثار آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه
 به زیاده از هشتاد و خیمه روح شد و هر دو دست او شکست و بزبان حال فرخنده
 مال میگفت که ثار قلم یا کرامی نکتم که هر چاه بچه کارد کرم باز آید الحدیث
 الثاني حدیث ابن ابی عرثنا سفین بن عیینة عن یزید بن خصیفة عن السائب بن یزید
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علیه یوم اُحد در میان قد ظاهر بین ما رویت
 از سائب بن یزید رضی الله تعالی عنه که بود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز جنگ
 اُحد و زبیر بن عوام تحقیق جمع کرده بود میان آن دو دنده و پوشیده بود یکی را بالای دیگر
 بدانکه این از نیایه شجاعة آن حضرت بود برای آنکه هر که مردانه ترقق و ترقود او
 در کار بیشتر باشد سلاح او و استعداد او بیشتر بود و در این حدیث دلالت است
 بر آنکه مباشرة اسباب منافی توکل نیست اگر بقیه مجال خود باشد باب ماجاری
 صفة مغفر رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب شانزدهم است در احادیث
 شریفه که داد است در صفة مغفر سر و عالم صلی الله علیه وسلم و صف مغفر که به
 سر داشت رسول مغفور لغزین و تبه با و بیخه خوردانه قرآن بدانکه مغفر یکیم

وسکون غین معی و به فتح فائز و کما فتنه میشود بر اندازد سر بیخ خود و در این باب
دو حدیث است الحديث الاول حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا مالک بن انس
عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة وعنه
فقيل له هذا خطل متعلق بأستار الكعبة فقال اقبلوه مروى است از انس بن
مالك رضي الله تعالى عنه که بدین سنی که خبر خدا صلی الله علیه و سلم داخل شد مکة معظمه
و حال آنکه بر سر مبارک او خود بر دوش گرفته شد آن سرود کائنات و صلی الله علیه و سلم
که این ابن خطل است که چنگ زده به پرده های کعبه شریفه است پس گفت سرود عالم
صلی الله علیه و سلم که بکشید او را الحديث الثاني حدثنا عيسى بن احمد ثنا عبد الله
بن وهب حدثني مالك بن انس عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم دخل مكة عام الفتح وعاد اسيه للمغفر قال فلما نزل على الجاه و جل فقال ابن
خطل متعلق بأستار الكعبة فقال اقبلوه قال ابن شهاب وبلغني ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم یکون یومئذ محرما مروی است از انس بن مالک رضي الله تعالى عنه
که بدین سنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم داخل شد در مکة معظمه در سال فتح مکة
و بر سر مبارک او خود بر دوش چوین کشید پس خبر خدا صلی الله علیه و سلم خود را از مبارک
آمد پیش او مروی است که آن مرد که ابن خطل چنگ زده و پناه گرفته است به پرده ها

کعبه شریفه پس گفت سرود عالم صلی الله علیه و سلم که بکشید او را که او بر اندازد او را
داد و مسلمانیان را با حق کشنده و به چوین اهل اسلام راضی بوده و سببیکه گفت ابن
شهاب که راوی است از انس بن مالک که رسید است مرا این که بدین سنی که خبر خدا صلی
صلی الله علیه و سلم بنوده است در آن روز صلح احرام نهی می حج و نه برای عمره باب
ما جانی عمامه رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب هفتم است در احادیث
شریفه که وارد شده در وصف دستار رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وصف
دستار سرود عالم که فداش ساختند افسر و تاج و سر خود جمله شهبان و درین
باب پنج حدیث است الحديث الاول حدثنا محمد بن بشار حدثنا عبد الرحمن بن
مهدی عن حماد بن سلمة و حدثنا محمود بن عیسیان ثنا و کعب عن حماد بن سلمة عن
الزبير بن جابر قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم مكة يوم الفتح وعليه عمامة سوداء
كففت جابر رضي الله تعالى عنه که داخل شد خبر خدا صلی الله علیه و سلم در مکة معظمه در روز
فتح مکة شریفه در آن حال که بر سر مبارک آن سرود عالم صلی الله علیه و سلم دستار سیاه بود
بدانکه صحیح آن است که این عمامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سیاه بود در اصل و
سیاهی او عارضی بنود و بعد آنکه گفت یک شاه از بنی عباس با ابوبکر و صف آن
رئیس و راس که از هر دو نگاهداری رنگ بهتر است کن بیان بغیر و رنگ

گفت اول امام بود بسف دادند که سیاه شرف دادند که قرآن نوشته اند بر او
خوش نمانست هیچ رنگ از او چون سیه بود پوشش خلفا که آن شاه شکر آن تو
رحمت حق بر روح آن مفتی که این چنین سفت لولوی مین عرض داد نظام
زینان سخن از جوش عشق و شوق و سران موی خوشبو بفرق آن سرود سیه
هم بخاین اطهر هم عمامه سیاه هم کیس در میان تو جلوه آید نیست
در حال حسن بدترین در سیاهی بدترین شمس در سواد آید
چنان نه غلاف سیه بکعبه چنان آب حیوان نه هم در ظلمه دیده خود و سره
چون بسته وصف حسن و جمال آن سرود نیست حد ملک نه حد بشر آنکه محبوب
خود خدا کردش خلق و عالم همه فد کردش حسن او در بیان کش ناید وصف
او در کلام و ب شاید یارب از حسن اعتقاد تمام از طفیل حبیب و اکرام
خواهد از تو نظامی مسکین خاتمه و بحسن و خیر قرین الحدیث الثانی حدیث
ابن ابی عمر بن سفيان عن مساور الوراق عن جعفر بن عمرو بن حريث عن ابيه قال
دلت على النبي صلى الله عليه وسلم عمامة سودا كفت عمرو بن حريث رضي الله تعالى عنه
که دیدم بر سر مبارک پیغمبر خدای صلوات الله علیه و سلم دستان سیاه بد آنکه در بخت
یحیی المصایب آورده که از امام نووی منقول است که رسول خدای صلوات الله علیه

دو ستار داشت یکی قیصر آن هفت گز بود و دیگری طویل و آن دو آورده که بود و در هر حال
المستقیم آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گاه عمامه بی کلاه پوشیدی و گاه با کلاه و گاه
کلاه و عمامه الحدیث الثالث حدیث عمرو بن عبیدان و یوسف بن عیسی قال احذنا و کعب
مساور الوراق عن جعفر بن عمرو بن حريث عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم خطب
الناس و عليه عمامة سودا مروی است از عمرو بن حريث رضي الله تعالى عنه که بدترین
پیغمبر خدای صلوات الله علیه و سلم خطبه خواند و وعظ کرد مردم را و حال آنکه بر سر مبارک
دو ستار سیاه بود الحدیث الرابع حدیث اهارون بن اسحاق الحدیث الثانی حدیث
عن عبد العزيز بن محمد عن عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كان النبي صلى الله
عليه وسلم اذا اتم سدا لعمامة بين كفيه قال نافع وكان ابن عمر يفعل ذلك قال عبيد الله
ورایت القاسم بن محمد و سلماني فعلا ان ذلك كفت ابن عمر رضي الله تعالى عنه که بود نبی صلوات
علیه و سلم وقتی که دستار می پوشید بر سر مبارک خود او بر آن میکرد طرف دستار را
دو شانیه مبارک خود یعنی فاش میکرد اشت گفت نافع که روی ابن حدیث است از ابن
عمر که بود ابن عمر رضي الله تعالى عنه که میکرد آن را یعنی فاش میکرد میان دو شانیه خود
گفت عبيد الله مذکور که دیدم قاسم بن محمد بن امير المؤمنين ابی بکر و سلم بن عبد الله
ابن امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه که میکردند آنرا یعنی فاش میکرد اشت میان دو شانیه

خود هابداً آنکه در شرح مشکوٰۃ مولانا شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی آورده که اقل
 آن فسخ چارواک نشاء است و اکثر آن یکگز است و در آن که در آن زیاده از نصف نیست
 بدعت است و موصوب آنست که فسخ گذاشتن مستحب است نه سنه مؤکده و گفته است
 در کنز الدقائق و مذاب لبس السواد و در سال ذب العوامه و همچنین است در دیگر
 کتب جنفیدانی که ما له الحدیث الخامس حدثننا یوسف بن عیسیٰ ثنا وکیع ثنا ابوسلمه
 و هو عبد الرحمن بن العنسیل عن عکرمه عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم
 خطب الناس وعلیه عصا به و مرعى است از عبد الله بن عباس که بفرستی که بیضا
 خدا صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و وعظ کرد مردم را و رفع مکه معظمه نزدیک
 کعبه شریفه و حال آنکه بر سر آن سرور صلی الله علیه وسلم دستار سیاه بود باب ملها
فی صفة ان رسول الله علیه وسلم این باب هفتم است در احادیث لطیفه که وارد
 شده در صفة از رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب در وصف از وی که در پیش
پوشید از شک خداست که حسن کریم کرده میان و در این باب چارواک نشاء
الحدیث الاول حدثننا احمد بن منیع حدثننا اسمعيل بن ابراهيم ثنا یوب عن حمید بن
هلال عن ابی بردة قال خرجت الینا عائشة کساة ملبداً و از اعلیٰ طافالت قبض
 روح رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذین گفت ابی بردة رضی الله تعالی عنه که چو

آورده سوئی ما ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها چادر ملبداً یعنی مرقع که
 خر قها بر او دوخته شده بود برای کهنکی و از اذ غلیظ و در شش مرقع فاش آن شد
 بود پس گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که قبض کرده شد روح مقدس
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم درین دو جامه یعنی کساء ملبداً و از او در شش فاش
 بد آنکه مراد ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها از این قول آن شاد به آن است که خدا
وسید الانبیاء صلی الله علیه وسلم در وقت کمال اسنیله و غلبه او بر اعدا و فتح اکثر
 بلاد و ملک بجای او با وجود آنکه کوههای نزدیکش کوه شده در خدمت آنحضرة صلی
 علیه وسلم پوشاک آن صاحب تاج لولاک لما خلقت الافلاک این چنین بود و نهاده
 سرور کائنات علیه احسن الصلوات در دنیا و اعراض او از شاع دنیا و لذات دنیا با
 کمال بود آنکه دنیا را از او باشد ثبات کی بود او را بدینا الثبات الحدیث
الثانی حدثننا محمد بن غیلان ثنا ابو داود عن شعبه عن الاشعث بن سلیم قال سمعت
عمی بن عبد الله عن عمر بن الخطاب قال یبنا انا امی بنی بالمدينة اذا انشاک خلیفی یقول ارفع ازاک فانه
انقر و ابقی فالنقت فاذا هو رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله انما
 هی برة ملها قال اما لک فی اسوة ففطرت فاذا انزه الی نصف سائیه گفت اشعث
 بن سلیم که شنیده ام از عمر بن خطاب که حدیث میکرد از عمر خود که گفت هم او که وقتی

شیخ الحسن من رسول الله صلى الله عليه وسلم كان الشمس تجري في وجهه وماريت اخذ
اسرع في مشيته من رسول الله صلى الله عليه وسلم كما في الارض تطوي له انا الجبل انشا
وانه لغير ملكوت كفتا بوجه رضى الله تعالى عنه كند يده ام هي جبره ان الحسن
باشدا از رسول خدا صلى الله عليه وسلم بجهت هي ^{بها و در محبت} از وي نديدم نه باوي مساي
در حسن و عديم كوي كه آفتاب جاري بود در روي منور او و نديدم ام هي كس كه شتاب
باشدا در راه رفتن از رسول خدا صلى الله عليه وسلم كوي كه زمين در نور يده ميشه
مراد با وجود آنكه به كمال وفاء تمام تكليف ميرفت و بدست ماهرانه جهد و كوشش
و رنج ميداديم نفسهاي خود را در رفتن تا همراه او باشيم و از اوجدا غايبم و حال
آنكه بدمرستي رسول خدا صلى الله عليه وسلم با كنداشت در رفتن خود و بي جهد و
بي كوشش ميرفت و با وقار و با تكليف بمقتضاي طبع كريم و جليل خود سلوك طريق كرده
الحديث الثاني حدثنا علي بن حجر وغير واحد قالوا ثنا عيسى بن نون عن عمر بن عبد الله
مولى غفرة قال حدثني ابراهيم بن محمد عن ولد علي بن ابي طالب كرم الله وجهه
قال كان علي اذا وصف رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كان اذا مشى يقلع كما هنا
ينخطي صلب بود علي رضى الله تعالى عنه وقتي كه وصف ميكرد صغير خدا صلى الله عليه
مي گفت كه بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم وقتي كه ميرفت كند از زمين ميرفت

بني قدم

بني قدم مبارك از زمين به كمال قوه بر ميداشت كوي كه خود را بجلگي از زمين بر ميداده
و اين روشن رفتار و ديان و صاحب همتان و زنده دلانست و معتدلترين
روشها است چنانست كه فرود مي آيد در زمين نشيب و اين نقي تكبر است در رفتار
و اختيار و سبيل تواضع است هميشه رفتار با بزرگواران از جمله سر و سر كشت كه بنا بر قدو
قامت برخواست ^{الحديث الثالث} حدثنا سفيان و كيع انا ابى عن المسعودي عن
عثمان بن مسلم بن هرمز عن نافع بن جبير بن مطعم عن علي قال كان النبي صلى الله
عليه وسلم اذا مشى تكفأ تكفأ كما هنا ينخطي من صلب گفت امير المؤمنين علي رضى الله
عنه كه بود بنبي صلى الله عليه وسلم وقتي كه ميرفت مايل به پيش مي بود ميل كروي كوي كه
فرود مي آيد در زمين نشيب بر رستي قدش تاج بود عرش بدان پايه محتاج بود
باب ما جاتي تفنن رسول الله صلى الله عليه وسلم اين باب پيستم است در حديث
شريف كه آمده است در تفنن رسول خدا صلى الله عليه وسلم تفنن انداختن قناع
بر روقناع خرقه كه بر سر انداخته ميشود پس از استعال غن ^{وصف خرقه كه بر سر انداخته}
روغن مي بود تر بشك تر و خوش بو بر سر آلتان و در اين باب يك حديث است
فقير نظام الدين نياد آورده اين يك روايتي مراد وصف آن يك حديث لطيف چنان بكي
كه هزاران زبان فداي بر او ست احيات عالم دل احديتي از لب و دست به مجلسي كشيده

ف

انتمائش خوانند همیشه شامه آنها بوی جان خوش بواست حدثنای یوسف بن
 عیسی تاویج انا الربیع بن صبیح عن یزید بن ابان عن انس بن مالک قال قال رسول
 صلی الله علیه وسلم یکنز للقناع کان ثوبه ثوب نریات گفت انس بن مالک رضی الله تعالی
 بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بسیار استعمال میکرد قناع و اجناسی که قناع او جامه
 زینت فروش است باب ملجاء فی جلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب بیست
 یکم است در احادیث لطیفه که آمده است در بیان هیئت و نوع نشستن پیغمبر خدا صلی
 علیه وسلم و صف آن جلسه که بر تخت رساله بنشست تا جدلان همه استاد بدر چون
 در بیان و در این باب حدیث شریف مروی شده الحدیث الاول حدثنای
 حمید انا عفان بن مسلم ثنا عبد الله بن حسان عن جدته عن قیلة بنت عیسی
 انها رأت رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد وهو قاعد القنصاء قالت فلما رايت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم للتخشع فی الجلسة ان عدلت من الفرق مروی است از
 قیلة رضی الله تعالی عنها که بدرستی او دید که پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در مسجد
 در آنجا که نشسته بود نشستن قنصاء و این عبادت است از نشستن بر روی زمین و حساب
 هر دو دان به شکم و دوشهای خود را بر ساقهای خود در آوردن همچنانکه ثوب بر
 ساقها پیچیده میشود و باشد هر دو دست بجای ثوب بر ساقها و این جلسه است

و جلسه غریبا است که مشغل باشد اند و در جاهای آنها فکر عبودیت است گفت قیلة رضی الله
 تعالی عنها که چون دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بکمال خشوع و تمام خضوع در
 حالت و هیئت نشستن که سر مبارک در حیطه مراقبه فرو برده و چشم منور از ماسوی
 الله تعالی پوشیده لرزانیده شدم از خوف که پیدا شد در من از عظمت مراتب و سطوت
 جلالت آن جناب رساله مآب صلی الله علیه وسلم لولفه ای منظر جلال آخر بهیبت
 شیران بلرزه قیصر و کسری است باج ده و ای منظر جلال حق از بخشش و کرم هوار و توبه
 خیل کد اخت و تاج ده الحدیث الثانی حدثنای سعید بن عبد الرحمن المخزومی و غیر
 واحد قال انا سفا بن عن الزهري عن عباد بن تمیم عن عمه انه رای النبی صلی الله
 علیه وسلم مستلقی فی المسجد و اینه الحدیثی رجله علی الاخری روایت کرده عباد بن
 تمیم از عم خود بدرستی که عم وی دید نبی را صلی الله علیه وسلم بر حالتی که خسیب
 بود بر پشت مقدس در مسجد در آنجا که نهاده بود یک پای مبارک بر پای دیگر
 الحدیث الثالث حدثنای سلمة بن شبيب ثنا عبد الله بن ابراهیم المدنی انا الحاق بن محمد
 الانصاری عن ریح بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابیه عن جده ابی سعید الحدیث
 قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس فی المسجد لاحتی بیده گفت ابو سعید
 حدثنی رضی الله تعالی عنه بوده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که می نشست

در سبب احتیاج میکرد در بعض اوقات بدو دست مبارک خود یعنی چرخ گردن پنداشتند
 خود را و دو ساق مبارک خود را بدو دست مبارک خود در حال نصب و کتبین
 باب ما جازنی تکا و رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب بدست و دویم است
 در بیان آنچه تکیه میکرد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و مراد مصنف در این باب
 بیان باشد است و در باب آئینده بیان آنکه که بر آدمی بوده بر بالش باب در وصف
 و ساد که بر آن تکیه نمود آنکه او تکیه خلق و همه را پیشین بیان و در این باب سه حدیث
 است الحدیث الاول حدیثنا عباس بن محمد الدونانی البغدادی انا اسحاق بن منصور
 عن اسیر ایل عن سماک بن حرب عن جابر بن سمرق قال رايت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 متکلیاً علی سادة علی سادة گفت جابر بن سمرق رضی الله تعالی عنه که دیدم رسول خدا
 را صلی الله علیه و سلم در آن حال که تکیه کنند بود بر بالش که نهاده بود بر جانب
 چپ خود بد آنکه در شرح مشکوٰه مولانا رشید علی دهلوی رحمه الله تعالی
 آورده که بوده است این تکیه کردن در غیر حالت اکل و بوده است رسول خدا صلی
 علیه و سلم که در صیفت میداشت و ساد را یعنی بالش را و بر جانب چپ خود میشد
 اتقی کلامه و نیاز آورده فقیر نظام الدین ابن رباعی را آن شه که شهادت ملاده
 بد تکیه بر چپ نهاده بر لطفش تکیه کرده عالم او صاحب تکیه بر ساد

الحدیث

الحدیث الثاني حدیثنا حمید بن مسعدة انا و بشر بن المفضل ان الجری عن عبد الرحمن
 بن ابی بکر عن ابيه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الاخذ بکم بالکبریا قالوا
 بلی یا رسول الله قال الا شراک بالله و عقوب الوالدین قال و جلس رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یقولها حق قلنا لیه سکت گفت ابی بکر رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا ای صلی الله علیه و سلم
 ای احادیث کلم شما را به بنی کزیم که ها نه بزرگ گفتند صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم که بلی ای
 رسول خدا حدیث کن و بیان فرما گفت پیغمبر خدا ای صلی الله علیه و سلم که اکبر کبریا تکیه
 کردن است به خدا ای تعالی چیز را و به فرماید کردن به هر و مادر یا یکی از این دو گفت
 ابی بکر و نشسته بود رسول خدا ای صلی الله علیه و سلم در آن حال که تکیه کرده بود بر
 بالش گفت رسول خدا ای صلی الله علیه و سلم که دیگر از اکبر کبریا را کو اهی و غ است یا
 قول در دفع آبرو شک را وی است گفت ابی بکر که پس همواره پیغمبر خدا ای صلی الله علیه و سلم
 می گفت این را و تکیه می کرد تا آنکه گفتیم مادر و دل خود که کاشکی آن حبیب اکرم صلی
 علیه و سلم سکوت کند تا به آن حفره تشویشی و مشقتی نرسد یا بجهت خوف از آنکه
 بر زبان مجربان سیف الرحمن چیزی جاری شود که سبب نزول بلا و عذاب گردد
 الحدیث الثالث حدیثنا قتیبة بن سعید ناشر یک عن علی بن الاقرع عن ابی جحيفة قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما انا فلا اکل متکلیا گفت ابو جحيفة رضی الله تعالی عنه

و كان متکلیا قال و شهادة
 الزور او قول الزور قال
 فانما قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم

که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر چه که باشد من نمی خورم و در آن حال که تکیه
کنده باشم بدانکه کلمه اما در اینجا برای مجرد تاکید است نه برای تفصیل حدیثنا محمد
بن بشار ازنا عبد الرحمن بن مرادی اناسفیان عن علی بن الاقر قال سمعت ابا جعفر
یقول قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اکل متکلیا گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که نمی خورم و در آن حال که تکیه کنند و باشم حدیثنا یوسف بن عیسی ثنا اسرائیل عن
سماک بن حرب عن جابر بن سمره قال راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم متکلیا علی
وساده فلما گفت جابر بن سمره رضی الله تعالی عنه که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
در آن حال که تکیه کنند و بود بر بالش قال ابو عیسی لم یذکر فیہ وکیع علی یساره و هکذا
روی غیر واحد عن اسرائیل بن خویزیه وکیع و لا نعلم احدا روی فیہ علی یساره الا مارک
اسحاق بن منصور عن اسرائیل گفت ابو عیسی مصنف این کتاب مستطاب که ذکر نکرد
است در این حدیث وکیع لفظ علی یساره را نمی دانیم هیچکس را که روایت کرده باشد
در حدیث اسرائیل لفظ علی یساره مگر آنچه که روایت کرده است اسحاق این منصور
اسرائیل باب ماجاء فی تکلیف رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب بیست و نهم
است در حدیث شریفه آمده است در تکیه کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
بر آدمی باب در تکیه کردن بیکدیگر از اصحاب وقت ضعف مرض آنست سالار جوان

و در این باب

و در این باب دو حدیث لطیف است الحدیث الاول حدیثنا عبد الله بن عبد الرحمن انما
عمر بن عاصم ان احاد بن سلمة عن حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان شاکیا
فخرج یتوکا علی اسامة و علیه ثوب قطری قد تشعب به فصلا بهم مروی است از انس رضی الله
تعالی عنه که بدین معنی نبی صلی الله علیه و سلم بود مریدین پس هر روز آمد از خانه و در حالتی که تکیه
کرده بود بر اسامه رضی الله تعالی عنه و حال آنکه بر نبی صلی الله علیه و سلم جامه قطری بود که
پوشیده بود آن جامه را باین روش که یک طرف آن جامه را اندر بغل بر آورده اند لکن
بود بر دوش چپ پس ناگهان از روی بجهت کولم یعنی امامت کرده آنها را رضی الله تعالی عنهم اجمعین
الحدیث الثاني حدیثنا عبد الله بن عبد الرحمن انما محمد بن المبارک شاعطاه بن مسلم الخفاف
الخلبی نا جعفر بن برقان عن عطاه بن ابی رباح عن الفضل بن عباس قال دخلت علی
رسول الله صلی الله علیه و سلم فی مرضه الذی توفی و علی راسه عصابة صفراء فسلات
فقال یا فضل قلت لیسک یا رسول الله قال اشد بهذه العصابة راسی قال ففعلت
ثم قعد فوضعت کفه علی منکبک ثم قام و دخل فی المسجد و فی الحدیث قصة طويلة کتبت
فصل بن عباس رضی الله تعالی عنه که در آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در مرض
او که وفات یافت است در آن مرض و حال آنکه بر سر آن سرود عالم صلی الله علیه و سلم
عصابة یعنی سر بند نازد بود پس سلام دارم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت

رسول خدا بعد از جواب سلام یا فضل گفتم لبیک ای رسول خدا و معنی لبیک استاده ام
چند مرتبه نوشتند بر این استاد گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که استوابه بند
به این سر بند سر گفت فضل که هر کس در اطاعت امر آید و محکم بنعمت عصابه را نشود
نشست آن خدا صلی الله علیه و سلم بر نهاد کف الطف خود را بر پیش من و آن
نمایه لطف و مکام اخلاق مشرف و منور و مطهر و معطر که در پیش مراست برخواست
و داخل شد و مسجد منور و قدس حدیث قصه در آن است و آن فضل را بانی طفیل گفت
حبیب رحمانی برای مسکین نظام الدین این را باقی فائز شد یکه رفتی نوازش
فضل بخواست بر تنگ فضل کف نهاد و برخاست و از فضل و کرم رسول گفتش یا
فضل این فضل و ضیافه فضل از فضل خدا است باب ما جانی صفة اکل رسول الله
صلی الله علیه و سلم این باب بیست و چهارم است در احادیث شریفه که آمده است در
خوردن رسول خدا صلی الله علیه و سلم صفة کل طعام و نوش خوردن آن
که رسول عرب آنرا به آداب خورده چنان قدس بر باب مستطاب فی حدیث است
الحديث الاول حدثنا محمد بن بشارة عن عبد الرحمن بن مهدي عن سفيان عن
سعيد بن ابراهيم عن ابن لكعب بن مالك عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم
كان يلقى اصابعه ثلثا قال ابو عيسى وروى غير محمد بن بشارة هذا الحديث قال كان

يلقون اصابعه الثلث مروى است از لكعب بن مالك انصاری رضی الله تعالی عنه بدرستی بخبر
خدا صلی الله علیه و سلم بود که میبوسید سه انگشت مقدس را و در هوا حب لذت اول
که آن سه انگشت ابرام و سبابه و وسطی بوده اول وسطی میبوسید بعد از آن ابرام
و در شرح سفر السعادة آورده که چون فارغ شدی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
از خوردن طعام انگشتان بلیسیدی و کاهی اطفال و صبیان را بلیسایدی
و در بلیسیدن اصابع فرموده که چون بخورد یکی از شما طعام را باید که بلیسد
انگشتان را زیرا که معلوم نیست که در کدام جزء طعام برکت است الحديث
الثاني حدثنا الحسن بن علي الخلال ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن
انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اكل طعاما لقي اصابعه الثلث
كف انس رضي الله تعالى عنه بود بنوع خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که میخورد طعام
می بوسید هر یک از سه انگشتان را الحديث الثالث حدثنا الحسين بن علي بن
يزيد الصلاني البغدادي ثنا يعقوب بن اسحاق يعني الحفري انا شعبة عن
سفيان الثوري عن علي بن الاقرع عن ابي جحيفة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
اما انا فلا اكل متكيا حدثنا محمد بن بشارة عن عبد الرحمن بن مهدي انا سفيان
عن علي بن الاقرع گفت ابو جحيفة رضی الله تعالی عنه که گفت بنوع خدا صلی الله علیه و سلم

که هر چوین که باشد پس من نمی خورم در آن حال که تکیه کنند باشم مروی است که فرمود
من نیده ام بخورم مگر خواجه بنده کان خوردن الحديث الرابع حد ثنا هارون
بن اسحاق الحمدا فی ثنا عبدة بن سلیمان عن هشام بن عروة عن ابن کعب
بن مالک عن ابیه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل یا صابو له التلث
ویلقق من کعب بن مالک بعد یغیر خدا صلی الله علیه وسلم که می خورد پس آنکشت
یعنی ابهام و سبابه و وسطی فی لیسید آن هر سه را الحديث الخامس حد ثنا احمد بن
منیع ثنا الفضل بن دکیں ثنا مصعب بن سلیم قال سمعت انس بن مالک یقول انی برزنا
صلی الله علیه وسلم بقرآنیه یا کل وهو مفعول من الجوع مروی است از انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه که آورده شد پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرمای پس دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم که می خورد در آن حال که نشسته بود بر روی مبارک و
بعد از آن مبارک را نصب کرده بودند از سبب غایه که مشکلی بد آنکه این نوع نشستن
در وقت خوردن مسنون است و در زمان منتهی است باب ملجانی صفة خیر رسول
الله صلی الله علیه وسلم این باب بیست و پنجم است در احادیث شریفه که آمده است
در صفة نان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صفة نان که وسید شرف از دست رسول
به ملک قرصه و خوردن بر این باب و در این باب هشت حدیث است الحديث الاول

حدیث محمد بن المنذر بن بشیر قال حدیثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن ابی اسحاق قال قال
عبد الرحمن بن بريد حدث عن الاسود بن یزید عن عائشة رضی الله تعالی عنها انها
قالت ما شبع آل محمد صلی الله علیه وسلم من خبز الشعیر یومین متتابعین حتی قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
که سیر نشده است اهل بیت و عیال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از نان جو
دو روز به در پی تا آنکه قبض کرده شد روح مقدس رسول خدا صلی الله علیه
وسلم الحديث الثاني حدیثنا عباس بن محمد الدوري ثنا یحیی بن ابی بکر ثنا جابر بن
بن عثمان عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا امامة یقول ما کان یفضل عن اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم خبز الشعیر گفت سلیم بن عامر که شنیده ام از ابا
امامة رضی الله تعالی عنه که میگفت نبوده است که فاضل آید از خوراک اهل بیت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نان جو و این از فقر اختیار می بود و سخت در زاولیه
فقر نهاده داد صد تحت سلیمان بن یزاد الحديث الثالث حدیثنا عبد الله بن معاذ
البحری ثنا ثابت بن بريد عن هلال بن خیاب عن عكرمة عن ابن عباس قال کان رسول
صلی الله علیه وسلم یسیت الیالی المتابعة طویا هو واهله لا یجدون عشاء و
اکثر خبزهم خبز الشعیر گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنه که می خورد

صلی الله علیه وسلم بیتی که میکرد شبها در دین در آن حال که کمر سندی بود آن سره
عالم صلی الله علیه وسلم و اهل بیت او که نمی یافتند طعام شب را و بود بیشتر نان ایشان
نان جو بود آنکه بوده است این حالت بسبب اختیار ایشان فقر را ترک و نیاز را
و به سبب ایشان مساکین را و فقر را بر آنفس مقدس خود با وجود احتیاج
گما قال الله تعالی و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمیا و اسیرا الحدیث الرابع حدیثا
عبد الله بن عبد الرحمن ثنا عبید الله بن عبد المجید الحنفی ثنا عبد الرحمن وهو
ابن عبد الله بن دینار ثنا ابو حازم عن سهل بن سعد انه قيل له اكل رسول الله
صلی الله علیه وسلم النقیع الخوی قال سهل ما رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم
النقیع حتی لقی الله عز وجل فقيل له هل كانت لكم مناخل علی عهد رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال كانت لنا مناخل فقيل كيف كنتم تصنعون بالشعیر قال كنا نفتحها
فیطير منه ما طار ثم نجعله بدمی شای این است که گفته شد مرسل بن سعد
رضی الله تعالی عنه که یا خورده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نقی را یعنی نان میله
و این گفت سهل بن سعد که ندیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نان میله را
تا آنکه لقار که خدا می را عز وجل یعنی تا زمان وفات شریف پس چگونه خورده
باشند نان میله را پس گفته شد مرسل بن سعد رضی الله تعالی عنه که یا بود مرسل

عزیرا در زمان حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت سهل بن سعد که بنود ما را
آرد پزها پس گفت شد مرسل بن سعد که چگونه میکردید شایه جو و چه شایه
پاک میکردید از پس بر گفت سهل بن سعد رضی الله تعالی عنه بودیم که دم میکردیم
آرد جو را پس می پرید از آنجمله قابل پریدن بود پس خیز میکردیم آنرا و آن می
محتمل الحدیث الثامن حدیثا عن ابن عمر بن بشار و انما معاذ بن هشام حدیثا عن ابی هریرة
عن قتادة عن انس بن مالك قال ما اكل نبي الله صلی الله علیه وسلم علی خوان و آن
سکرچه و لا خمر له مرتفع قال فقلت لقتادة فعلى ما يا كليون قال على هذه السفرة
قال محمد بن بشار یونس هذا الذي روي عن قتادة هو یونس السکاني گفت
انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که خورده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر خوان
و نه بر سکرچه که آن عادت متکبران و خرمیان و بسیار خوان و بخیلان است
بد آنکه خوان بکسر خاء مع و فتح و او و پس از الف نون طبعی را گویند که یا میباد آرد و
از باب تنعم و ترفه بر آن چیزی می خوردند و سکرچه طبعی که صغیر که می دهند بر آن
چیزی که اشتها می آرد و بواسطه طعام زیاد خورده می شود و در نهایت آورده که
سکرچه آوند خورده را گویند که خورده می شود در روشتی قلیل از نان خورده
چگونگی یا خورنده در آن شریک بنود و خورده در آن تکرار است و او علامه بخیر است

گفت یونس پس گفتم مر قناده را که پس بر چه چیزی خوردند رسول مقبول و اهل بیت
 و صحابه بکلام علیهم الصلوٰۃ والسلام گفت قناده که برین سفرهای می خوردند الحدیث
 السادس حدثنا احمد بن منيع ثنا عباد بن عباد المديني عن مجاهد عن الشعبي عن
 مسروق قال دخلت على عائشة فذعنت لي بطعام وقالت ما أشبع من طعام فأنشد
 أن أيكلي الألبكت قال قلت لم قالت أذكر لي الحال التي فارق عليها رسول الله صلى الله
 عليه وسلم الدنيا والله ما شبع من خبز ولا لحم مرتين في يوم ولحدت مسروق
 رضي الله تعالى عنه أنه در آمدم بزيارت ام المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها پس
 طلبید و خواند برائی من طعام را و گفتم ام المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها که
 ساینه شوم از هیچ طعامی پس خواهم این که کرم کنم مگر چیست ام گفت مسروق
 رضي الله تعالى عنه که گفتم بام المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها که ای چه خواهی
 که بستانم و گفتم ام المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها که برائی آنکه یاد میکنم حال را
 که مفارق کرده است بر آنحال پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوگند خدای تعالی که
 سیر نشده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نان و نه انگشت دو بار و یکبار
 و خدا از تمام ایام عمر خود پس کرم میکنم از دوی تا ساف و غریب بر آن سختی کشیده
 است آنرا بنی الله صلی الله علیه و سلم یا از دوی حسرت بر آن مرتبه اکل که بوده است

دنیارام

مرا و افاضی بودم بدان به برکت محبت حبیب خدا صلی الله علیه و سلم آنحال خواند که
 نیم لیک این قدر دایم که تو هر که بخاطر کبریا شکر خدا امان بگزید و چه خوش
 گفته است یکی از مصیبه زدگان فراق ما را خاک کوی تو پیراهنی است بر تن
 آنهم را شکر دیده صد جا که تا بد امن الحدیث السابع حدثنا محمود بن غیلان
 ثنا ابو داود الطيالسي ثنا شعبه عن ابي اسحاق قال سمعت عبد الرحمن بن يزيد
 يحدث عن الاسود بن يزيد عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت ما شبع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم من خبز شعير يومين حتى قبض گفت ام المؤمنين عائشة
 رضي الله تعالى عنها که سیر نشده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم از نان جو و دو
 روز به در پی تا آنکه قبض کرده شد روح مقدس الهی علیه و سلم الحدیث
 الثامن حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا عبد الله بن عمر ابو معمر قال ثنا عبد الله
 عن سعيد بن ابی عروبة عن قتادة عن انس قال ما أكل رسول الله صلى الله عليه
 وسلم على خوان ولا أكل خبز امر قناده حتى مات گفت انس رضي الله تعالى عنه خود را
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طعام را بر خوان و نه خورده است نان تنگ تا آنکه
 وفات یافت علیه افضل الصلوات واجمل التحيات باب ما جاء في صفة اداء رسول
 الله صلى الله عليه وسلم این باب بیست ششم است در احادیث شریفه که آمده است

مشت بعین

در صفة و بیان ناغوشش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صفة ناغوشش خونی که پسندید
 بنی ریشک افشان بشت آمده با چند لون و در این باب سی و دو حدیث است
مولفه اندرین باب سی و دو است حدیث هیچ بابی باین عدد نداشت
 و صف عددش یک نفر این است چونند است آن نهشت بشت حدیث الاول
 حدیث محمد بن سهل بن عسكر و عبد الله بن عبد الرحمن قال انا عیجی بن حسان ثنا
 سلیمان بن بلال عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله تعالی عنهما ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال نعم الا دام الخ قال عبد الله بن عبد الرحمن
 فی حدیثه نعم الا دام و الا دام مروی است اذا ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی
عنها که بدینستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت که نیک است ناغوشش که
 الحدیث الثانی حدیث ثقیفه بن سعید ثنا ابو الاحوص عن سماک بن حرب قال
 سمعت النعمان بن بشیر یقول السهم في طعام و شراب ما شتم لقد ایت نبیکم
 علیه و سلم و ما یجد من الدقل ما یملأ بطنه گفت سماک بن حرب که شنیده ام از
 نعمان بن بشیر که میگفت ایانیتید شما در طعام و شراب وقت خواش خودیا آنچه
 که می خواهید بقیه هستید در تنم و تو سعه و افراط و استفهام برای تو بیخ است
 سو کند خدا تعالی که هر آنکه دیده ام بنی شما را صلی الله علیه و سلم در لغال که نمی یافت

چیزی که بر سافند شکم اکر ام او را از غرما ردی و خشک بد آنکه مقصود روی این
 حدیث بحث مخاطبین است بر اقلاده سید الانبیاء و بر اعراض از دنیا و مستلذا
 دنیا الحدیث الثالث حدیث ثقیفه بن عبد الله بن عبد الرحمن عنی ثیام معاویة بن هشام عن
سفيان عن محارب بن دثار عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم نعم الا دام الخ کذا شد ترجمه این حدیث شریف الحدیث الرابع حدیث ثقیفه
 و کعب عن سفيان عن ايوب عن ابی قلابه عن زهدم الجری کنا عند ابی موسی
فاتی بلحم دجاج فتخى رجل من القوم فقال مالک قال ائی را لیتما تا کل نشتا فحلفت
ان لا اکلها قال اذن فاتی را لیت رسول الله صلی الله علیه و سلم با کل لحم دجاج
گفت که زهدم که بودیم نزد ابی موسی اشعری رضی الله تعالی عنه پس آورده شد
گوشت خروس را یا ماکیان را نزد او پس بیک طرف شد مری آن مجلس طعام و از
خوردن گوشت دجاج پرهیز کرد پس گفت ابو موسی رضی الله تعالی عنه که چه
سبب است مری که نمی خوری این لحم را گفت آن مرد که بدینستی دیده ام دجاج را
که می خورد قاذورات را و چیزی کند را پس سوگند خورد هم که بخورم گوشت
دجاج گفت ابو موسی رضی الله تعالی عنه که هر دو یک شو و بخور و بوی آنکه بدینستی
من دیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که می خورد گوشت دجاج را پس باید

که خوری گوشت دجاج را برائی اقتضای به سنت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
و کفارة دهی از سوگند خود و بر که لاهه طبع خود عمل نکنی الحدیث الخامس حدثنا
الفضل بن سهل الأعرج البغدادی ثنا ابراهیم بن عبد الرحمن بن ممدی عن
ابراهیم بن عمر بن سفینه عن ابيه عن جده قال اكلت مع رسول الله صلی الله علیه و آله
لحم خبازي كفت سفینه رضي الله تعالی عنه که خوردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله
گوشت تغذری الحدیث السادس حدثنا علی بن حجر ثنا اسمعيل بن ابراهیم عن
ایوب عن القاسم الیمی عن زهلم الجرمی قال کنا عند ابي موسى قال تقدم
طعامه و قدم فی طعامه لحم دجاج و فی القوم رجل من بنی یتیم الله احرکانه
مولی فلم یذک فقال له ابو موسی اذک فانی قد رايت رسول الله صلی الله علیه
و سلم اکل منه قال انی رأیته یأکل نکتا فتذکرته فخلفت ان لا اطعمه امدا
کفت زهلم که بوده ایم نزد ابو موسی پس آورده شد طعام ابي موسی و پیش
آورده شد طعام ابي موسی گوشت خروس و در قوم مردی بود از بنیان یتیم الله
که نام قبیله است سرخ رنگ بود آن مرد گویاک بشوای آن قبیله است پس گفت
مرا و ابو موسی که نزدیک شو و بخور برائی آنکه بدترستی من تحقیق دیده ام
پس خرد ادا صلی الله علیه و سلم که خورده است از گوشت خروس گفت آمرد و اعتدال

که بدترستی من دیده بودم خروس را بخور و چیزی کنده و این پلید شد اشم گوشت او را
پس سوگند خورده بودم که بخورم او را همیشه و حالاکه ازین حدیث شریف معلوم
شد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم خورده است گوشت دجاج و این برائی تابع
ستنبیو خواهم خورد لحم دجاج را و کفارة سوگند خواهم داد که اقتضای به سنت خیر
از بقاء بر سوگند الحدیث السابع حدثنا محمد بن غیلان انا ابو احمد المزبوری و ابو
نعیم قالنا ثنا سفیان عن عبد الله بن عیسی عن رجل من اهل الشام یقال له
عطاء عن ابي اسید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلو الذب وادهنوا فانه من
شجرة مبارکة کفت ابي اسید رضي الله تعالی عنه که گفت پس خرد ادا صلی الله علیه و آله
که خوردید روغن زیتون را و چرب کنید خود را بآن پس بدترستی که روغن زیتون
از درخت مبارک حاصل است که در قرآن مجید ذکر آن و مدح آن واقع شد
الحدیث الثامن حدثنا یحیی بن موسی ثنا عبد الرزاق ثنا معمر بن زید بن اسلم
عن ابيه عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلو الذب
وادهنوا فانه من شجرة مبارکة قال ابو عیسی و عبد الرزاق کان یحضر
فی هذا الحدیث فرما اسند و ربما ارسله حدیثنا السخی و هو ابو داود سلیمان
بن معبد المرزبی السخی ثنا عبد الرزاق عن معمر بن زید بن اسلم عن ابيه

که در ادراک کاسه پس همیشه دوست میدادم که در اذان و اقامه و در کعبه
خدا ای راضی الله علیه و سلم که دوست میداشت آنرا و میبخت آنرا در اطراف
کاسه و معروض میداد آنحضرت در این مقام فیض نظام بر فقیر نظامی فائز شده
سید المرسلین و خالق عظیم رحمة العالمین نلطف کریم رفته است خود بخانه خیا
کرد مقبول دعوتش به نشاط خورده نان جوین و مرق قلید بکمال کرم بلطف جبر
مزید جست در کاسه قطعه دبا کرد و خوش از کرم دل متعافا جست قطعا
آن که و که نمود جست جویش برای دلها بود بهر آینه شده است این تعلیم از
کرمهای آن رسول کریم یا الهی طفیل آن خیاط که هدایت مستقیم صراط تانظا
کنده همیشه عمل حسب سنن پیغمبر اکمل الحدیث الثانی عشر حدثنا احمد بن ابراهیم
الدوری و سلمة بن شبيب و محمد بن غیلان قالوا ابنا ابی اسامة عن هشام بن
عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم
یحیی الحلو و العسل گفت ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها بود پیغمبر خدا که
دوست میداشت حلوا را و انکیس را و شیخ ابن حجر گفته حلوا هر چیزی که در او
حلاوة و شیرینی بود پس ذکر غسل پس از حلوا و تحفیس بعد از نهم است برای
شرقة شان غسل قال الله تعالی فیہ شفاء للناس الحدیث الثالث عشر حدثنا

الحسن بن محمد الزعفرانی انا حجاج بن محمد قال قال ابن جریر اخبرني عن يوسف
ان عطاة بن يسار اخبره ان ام سلمة اخبرته انها قربت الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم جنباً مشروباً فاكل منه ثم قام الى الصلوة و ما قوضا بغير سني عطاة
بغير سني اخبره محمد بن يوسف و انك بغير سني ام سلمة رضی الله تعالی عنها اخبره
عطاة بن يسار و انك نزد يك ساخت آن ام المؤمنین سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم گوشت بپزید که بریان کرده شده بود پس خورد بانه از آن بپزید پیوسته
سوی نماز و حال آنکه وضو ساخت آن حضرت صلی الله علیه و سلم الحدیث الرابع عشر
حدثنا قتيبة بن ثواب بن ابي طيبة عن سليمان بن زياد عن عبد الله بن الحارث
قال اكلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شواكاً في المسجد گفت عبد الله بن حارث
که خوردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گوشت بریان در مسجد بدانکه مولانا
شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ آورده که عقیق مذکور است در کتب فقه اینکه بشه
پکوه است غیر معتکف را خوردن و آشامیدن و خواب کردن در مسجد مک
برای شخص غریب که نمی باید جای از غیر مسجد و گفته اند بعضی مشایخ که باید هر دو
وقتی که داخل شود در مسجد اینکه نیت اعتکاف کند اگر چه یکساعت باشد زیرا که
در این مخلص است از بسیاری از آنچه مذکور شده با حصول نواب و اجزای کلمه

الحديث الخامس عشر حدثنا محمد بن غيلان ابنا وكيع ثنا مسعر عن ابي مخنف جامع
 بن شداد عن المغيرة بن عبد الله عن المغيرة بن شعبه قال مضى مع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ليلة فاني عجب مشوي ثم اخذ الشفرة فخرني بها منه فجعل
 يحركني بها منه فجاء بلال يؤذن بالصلوة فالتقي الشفرة فقال ماله تربت يداه
 قال وكان شارب قد وثق فقال له اقصه لك على سواك واقصه على سواك قلت
 مغيرة بن شعبه رضي الله تعالى عنه من رسول خدا صلى الله عليه وسلم مهران مرغ
 شدیم در شبی پس آورده شد نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم گوشت پهلوی که
 بریان کرده شده بود و زنی و سبع از قدم مهران تست انگس که مهران توشه
 میزدان تست بستر گرفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم کار در بزرگ را پس
 برید برای من به آن کار و ازان گوشت پاره پس شروع کرد که قطع میکرد برای
 من بآن کار و ازان پهلوی پس آمد بلال رضی الله تعالی عنه در آن حال که اعلام میکرد
 بلال هر دو عالم را به نماز پس القاء کرد و انداخت پس رسول خدا صلى الله عليه وسلم آن
 کار در این گفت پس رسول خدا صلى الله عليه وسلم که چشمت مر بلال را که بر نکر دتا از طعام
 فارغ میشدیم و هنوز وقت نماز عشاء بسیار راست به تراب چسبید و بخاک چسبید
 دست او از شدت فقر گرفت مغیره که بود بروت آن مغیره تحقیق در آن شد و گفت

رسول خدا صلى الله عليه وسلم مغیره را که قطع میکنم بروت دراز تر از بر سواک یا الله
 گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم که قطع کن بروت را بر سواک و این شکر را و این
 بدانکه در این حدیث شریف در تحقیق معنی تربت یداه مباحث شریفه و در فایده
 لطیفه است که متحمل نیست آنرا این شرح مختصر که خواص اطلاع بران پس مرجع کن
 بسوی کتاب عقده نظامیه که شرح مطول است برای کتاب مستطاب شمایل النبی
 الحديث السادس عشر حدثنا واصل بن عبد الأعلى ثنا محمد بن فضيل عن ابي حنبل
 التيمي عن ابي زبده عن ابي هريرة اني النبي صلى الله عليه وسلم يلجم فرج اليه الذراع
 وكانت تعجبه فمس منها فقلت ابو هريرة رضي الله تعالى عنه اودعه شد نزد پیغمبر خدا
 صلى الله عليه وسلم گوشت پس برداشته شد سوی آن حضرة صلى الله عليه وسلم
 بازوی کوسید را و بوده است ذراع کوسید که خوش می آمد آن حضرة و اصل
 علیه وسلم پس دیدند آن مبارک که رفت ازان گوشت ذراع السابع عشر
 حدثنا محمد بن بشان ثنا ابو داود عن زهير بن جهم عن ابن جهم عن ابي اسحاق عن سعد
 بن عياض عن ابن مسعود قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يلجم الذراع
 قال وسمي الذراع وكان يري به ان اليه وسموه گفت ابن مسعود رضي الله
 تعالی عنه بود بنی صلى الله عليه وسلم که خوش می آمد او را گوشت بازوی کوسید

گفت ابن مسعود رضی الله تعالی عنه زهر داده شده است بنی راضی الله علیه وسلم
ذراع وقت فسخ خیر و چون خورد از آن ذراع مسموم یک نفر خیزد و اجب بر او
صلی الله علیه وسلم به این که آن ذراع مسموم است پس ترک کرد او را و فریاد کرد
الحقیرة و آن زهر بود ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که گمان می برد آنکه یهود زهر
داده اند رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن ذراع زیرا که ذبی که در آن ذراع
زهر انداخته بود بمشورت یهود انداخته بود پس گویا که یهود زهر دادند
الحديث الثامن عشر حدثنا محمد بن بشار ثنا مسلم بن ابراهيم ثنا ابان بن يزيد
عن قتادة عن شهر بن حوشب عن ابي عبيد قال طجحت للنبي صلی الله علیه وسلم
قلعة وكان يعجبه الذراع فناولته الذراع ثم قال يا ولى لى الذراع فناولته ثم
قال يا ولى فقلت يا رسول الله صلی الله علیه وسلم كم للشاة من ذراع فقال و
الذي نفسي بيده لو سكت لنا قلتي الذراع ما دعوت گفت ابي عبيد رضی الله عنه
که چنگم برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیکه یا این گوشت را در دیکه بوده است
که خوش می آمد او را گوشت بازوی کوفته پس دادم پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ذراع پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم که بدام را ذراع پس دادم او را صلی
وسلم ذراع دیکه پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدام را ذراع دیکه

پس گفت

پس گفت ای رسول خدا چند ذراع است برای کوفته معلوم است که از دو ذراع
ندارد و هر دو بتو دادم پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم سر کند انگس که نفس من
در قبضه قدرت او است اگر سکوت می کرد می هرانید می دادی مرا ذراع مادام که
طلب می کردم و این معجزه آن حضرة است صلی الله علیه وسلم الحديث التاسع عشر
حدثنا الحسن بن محمد الزعفراني ثنا يحيى بن عباد عن فليح بن سليمان قال حدثني
رجل من بني عباد يقال له عبد الوهاب بن يحيى بن عباد عن عبد الله بن الزبير
عائشة قالت ما كان الذراع أحب اللحم الى رسول الله صلی الله علیه وسلم ولكنه كان
لا يحب اللحم الا عبنا وكان يجعل اليها لانها تجعلها نفعا قلت ام المؤمنين عائشة
رضی الله تعالی عنها که بنود گوشت ذراع محبوب تر از گوشت های دیگر نزد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن شان این است که بود آن رسول خدا صلی الله علیه
که نمی یافت و تناول نمی کرد گوشت را مگر گاهی و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
شتابی می کرد سوی ذراع برای آنکه گوشت ذراع شتاب تر از گوشت های دیگر است از
بوی پخته شدن بخلاف دیگر گوشت ها بد آنکه مراد ام المؤمنين عائشة رضی الله
تعالی عنها آنست که مقتضای طبع مقدس سرور عالم صلی الله علیه وسلم آن بود که
چون خاطر مبارک او متوجه میشد به چیزی میجو است که زود تر از آن فارغ شود

تا بمصلح مسلمین و تبلیغ و دعوت خلق پردازد پس چون خاطر اقدس کاهی غایب
گوشت میشد گوشت ذریع اختیار میکرد برای آنکه بسرعت بختم میکرد و دفع
خاطر از آن به شتابی حاصل میشد و حدیث العشرین حدیث شامحمد بن عبداللہ ثنا
ابو احمد ثمالی سمع قال سمعت شیخا من فہم قال سمعت عبد اللہ بن جعفر یقول سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الطیب اللحم الطیر مرئی است از عبد اللہ بن
جعفر کہ میگفت شنیده ام از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ میگفت کہ بدرستی
خوشت رو یا کثرت زلف گوشتها گوشت پست است برای آنکه لذیذ تر است بد آنکه وجه
مناسبه این به باب آن است کہ اطیب بودن او مقتضی است این را کہ تناول کردہ باشد
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آنرا در بعض اوقات حدیث الحادی والعشرین
حدیثا سفیان بن وکیع ثارید بن الحباب عن عبد اللہ بن المؤمن عن ابن ابی
ملیکہ عن عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال نعم الا لحم
مرئی است از ام المؤمنین عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا کہ بدرستی پیغمبر خدا صلی اللہ
وسلم گفت کہ نیکو است نان خوشت رو کہ حدیث الثانی والعشرین حدیثا ابو کریب
حدیثا ابو کریب عیاش عن ثابت البحرہ الثمالی عن الشعبي عن ام هانی قالت دخل
علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال اعندک کوشی فقلت لا الا جریا بس وقل فقال کاشی

ما انفک بیت من ادم فیه خل کف نام هانی رضی اللہ تعالیٰ عنہا کہ در آمد بر من نبی صلی
علیہ وسلم پس گفت نبی صلی اللہ علیہ وسلم ایازد تو چیزی هست از خوشت رو پس
گفتم کہ نیست نزد ما چیزی مگر نانی خشک و سرکہ و لایق نیست او بعد آن چنان
رسالت و عظمت مآب پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای تسلیم او و
برای تنبیه بر قناعت با دینی چنین کہ بد و بیادای ام هانی نان و سرکہ را کہ نیست
از خوشت رو خانه کدر آن خانه سرکہ است حدیث الثالث والعشرین حدیثا محمد بن
المثنی حدیثا محمد بن جعفر ثمالی عن عمرو بن مرة عن مرة الهمدانی عن ابی ہریرہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال فضل عائشہ علی النساء کفضل الشریذ علی سائر
الطعام گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فضیله عائشہ صدیقه بر همه زنان
همچو فضیله اشکنه است بر تمام اقسام طعام اشکنه شود بای گوشت کہ نان در آن
دینہ ریزہ کنند و کاهی با شور با گوشت هم می باشد و نزد عرب این طعام خیلی
مرغوب و محبوب است بد آنکه ام المؤمنین عائشہ صدیقه رضی اللہ تعالیٰ عنہا
از علما یای ربانی بلحسن خلق حسن سیره و حلاوة فطرت و فصاحت زبان و جود
طبع و متانت فکر و دقت اندیشی و صیانت عقل و عجب و توقیر و روح کریم خود حبیب
خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن قدر بود کہ در حوصله بیان نمی کفید و زنی دیگر را یکی

اذا ان كماله به ان قد روي الحديث الرابع والعشرون حدثنا قتيبة بن سعيد
انا عبد العزيز بن محمد عن سميل بن ابي صالح عن ابي عبد الله عن ابي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم توضع من ثور اقط شاة اكل من كنف شاة ثم صلى ولم يبق
مروي است ان ابي هريرة رضي الله تعالى عنه كتحقيق وي ديد است رسول خدا را
صلى الله عليه وسلم كه وضو كرد از سبب خوردن پاره از پير بستر و ديد ابو هريرة
رسول خدا را صلى الله عليه وسلم كه خوردن گوشت شاة كوشتند بستر نماز خواند
و وضو نكرد بد آنكه بعضى علماء گفته اند كه مراد از وضو نشستن و دست و پا
الحديث الخامس والعشرون حدثنا ابن ابي عمير ثنا سفيان بن عيينة عن وايل
عن داود عن ابن بكير بن وايل عن الزهري عن انس بن مالك قال اولى رسول الله
صلى الله عليه وسلم على صفة بئر سويق كفت انس بن مالك رضي الله تعالى عنه
كه ممانى عروسي كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بنكاح ام المؤمنين صفية رضي
تعالى عنها بخر ما و بست مولانا نظامي كنجوي در هفت شريف گفته است و شكركست
عباد و هفت بسته عذاب شد شكرك يك كف بست توبه صحرائى عشق بر كحل
روز نماش عشق الحديث السادس والعشرون حدثنا الحسين بن محمد البصري
ثنا الفضل بن سليمان حدثني قايده مولي عبید الله بن علي بن ابي ارفع مولي رسول

صلى الله عليه وسلم قال حدثني عبید الله بن علي عن جدته سلمى ان الحسن بن علي وابن
عباس وابن جعفر اتوها فقالوا لها اصنعي لنا طعاما ما كان يعجب رسول الله صلى الله
عليه و يحسن اكله فقالت يا بني لا تشتميه اليوم قال بلى اصنعيه لنا قال فقامت فطابت
شيئا من الشعير فطخته ثم جعلتني قدر وصببت عليه شيئا من زيت فذقت
الفلفل والتوابل فترتبه اليهم فقالت هذا مما كان يعجب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ويحسن اكله مروي است از سلمى رضي الله تعالى عنها كه وي كفت بدستى امام حسن
بن امير المؤمنين علي و عبد الله بن عباس و ابن جعفر برادر ايرام المؤمنين علي
و يحيى به تعانهم آمدند نزد سلمى در خانه سلمى پس گفتند مر سلمى كه بسازد براى اطعمه
از آنچه كه بوده است كه خوش مي سلخت آن پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و نيكو بپزد
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خوردن او را پس كفت سلمى كه اي پسر كه من و غيبت خود
كرد آن طعام را امروزه براى فراخي عيش و تكلف آنچه كه در اين زمان عادت شده
و در زمان سابق نبود كفت آن پسر كه آري و غيبت داريم و خوش ميكنم بسازان
طعام را براى ما كفت عبد الله كه پس بخواست سلمى پس كرفت پاره از جو پس آرد
ساخت آن جو را بستر انداخت سلمى آن آرد را در ديك و روغن بر ريخت و ريخت بر ريخت و ريخت
روغن زيت و كرفت و باريد كه سلمى فلفل كرد و آرد و يك افزانها را مانند زيت

و فرقتل و غیر آن پس نزدیک آورد سلمی آن طعام را سوی ایشان پس گفت سلمی که این
طعام ازان طعام است که خوشی ساخت پیغمبر خدا و اصلی الله علیه و سلم و نیکی
میداشت خوردن آن الحديث السابع والعشرون حدثنا محمد بن عیلام ثنا ابو
احمد ثنا سفیان عن الاسود بن قیس عن بنی العزنی عن جابر عن عبد الله قال
انا انما النبي صلى الله عليه وسلم في منزله فاذ بجنازة فاكلنا منها فقلت يا رسول الله
اللحم وفي الحديث وقته گفت جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله تعالی عنه که آمد
ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در منزل ما پس فرج کردیم برای ضیاقه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم گوشتی را پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چنانست که
جابر و اهل منزل او دانسته اند آنکه ما دوست میدادیم گوشت را و در حدیث گفته
است الحديث الثامن والعشرون حدثنا ابن ابی عمر ثنا سفیان ثنا عبد الله بن
محمد عقیل مع جابر قال قال سفیان واخبرنا محمد بن المنکدر عن جابر قال خرج
رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا معه فدخل على امرأة من الانصار فلذبت
له شاة فاكل منها وانه يقناع من وطب فاكل منه ثم توضا للظهر و صلى ثم
انصرف فاستبعماله عن علالة الشاة فاكل ثم صلى العصر ثم توضا گفت جابر
که برآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و آن حال که من با او بودم پس در آمد

در خانه و فی ان قبيلة انصار رضی الله تعالی عنهم پس فرج کرد آن زن خود یا امر کرد و بیج
آن برای ضیاقه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گوشتی را پس خود آن حضرت
صلی الله علیه و سلم از گوشت آن گوشت و آورد آن زن طبق را از هر ماه تر پس خود
آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن خرمه ماهی پخته و وضو کرد برای ظهر و نماز ظهر
کرد و پخته برگشت از نماز پس آورد آن زن انصاریه بقیه را از بقیه گوشت
آن گوشت پس خود آن حضرت صلی الله علیه و سلم پخته کرد و نماز عصر و
نکرد و وضو الحديث التاسع والعشرون حدثنا العباس بن محمد الدوري ثنا
يونس بن محمد ثنا الفرج بن سليمان عن عثمان بن عبد الرحمن عن يعقوب بن ابی
يعقوب عن ام المنذر قالت دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه علي
وكانا ذليل معلقة قالت فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل وعلم معه ياكل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكافا فقلت قلت فجلس علي والنبي صلى
عليه وسلم ياكل قالت فجعلت لهم سلقا و شعيرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم
يا علي من هذا فاصب فان هذا افق لك كنت ام منذر انصارية ورضي الله عنها
که در آمد بر من یعنی و در خانه من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم علی بن ابی طالب بود رضی الله تعالی عنه و ما را خوشه های غوره خرمه آویخته بودند

کرد و خورده شود و طب آنرا به تلحیح گفت ام مندر رضی الله تعالی عنهما پس شروع کرد
پس بخدا صلی الله علیه و سلم در خوردن خرما و علی رضی الله تعالی عنهما نیز آغاز کرد
در خوردن آن پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم حفرة عار که باز دار
خود را و مخی خرما را که بدست تو نایقه هستی یعنی نزدیک از پماری به شد و
هنوز قوه تو بکمال رجوع نکرده است بر همین بگو تا از ثقل خرما ماضی بمانی هر که
در همین بزیرد نصیب از پنهان دارد و در بر طبیب گفت ام مندر رضی الله تعالی
عنهما پس برگرد و نشست علی رضی الله تعالی عنهما و بنی صلی الله علیه و سلم می خورد گفت
ام مندر رضی الله تعالی عنهما پس ساختن و بختن برای صیافه ایشان شلغم و جوی ابرام
آمیخته پس گفت بنی صلی الله علیه و سلم که ای علی از این طعام بخور که این طعام مؤ
است ترا نه خرما و حدیث الثلثون حدیثنا محمد بن غیلان ثنا ابی السری عن صفیاء
عن طلحة بن عیسی عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المومنین قالت کان النبی
صلی الله علیه و سلم یاتینی فیقول أعندک عذار فاقول لا قالت فیقول انی صائم فأت
فأتانی یوما فقلت یا رسول الله انه أهذبت لنا هدیة قال وما هی قلت خلیس قال
أما انی اصیبت صامیا قالت ثم اکل گفت ام المومنین عائشة رضی الله تعالی عنهما که بود
بنی صلی الله علیه و سلم می آمد مرا پس میگفت ایانزد تو غذا هست یعنی طعام که

اول روز خورده میشود پس میگفتم که بی گفت ام المومنین عائشة رضی الله تعالی عنهما
که پس میگفت بنی صلی الله علیه و سلم که بدست من روزه دارند ام گفت ام المومنین
عائشة رضی الله تعالی عنهما که پس آمد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روزی پس گفت
ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدست من نشان این است که فرستاده شده است
برای ما هدیه گفت پس بخدا صلی الله علیه و سلم که چیست آن هدیه گفتم که خلیس
و خلیس طعامی است که ساخته میشود از خرما و پنیر و روغن کدو آنرا نهایتا الجبنی
گفت بنی صلی الله علیه و سلم که آگاه باش که بدست من صبح کرده ام درمان حال که
روزه دارند ام گفت ام المومنین عائشة رضی الله تعالی عنهما که بدست خود بنی صلی
الله علیه و سلم خلیس الحدیث الحادی و الثلثون حدیثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا
عمر بن حفص ابن غیاث ثنا ابی محمد بن ابی عیسی الاسلمی عن یزید بن ابی امیة الله
الاعور عن یوسف بن عبد الله بن سلام قال رايت النبی صلی الله علیه و سلم احدث کسرة
من خبز الشعیر فوضع علیها تمر ثم قال هذه ادام هذه گفت یوسف بن عبد الله
بن سلام رضی الله تعالی عنهما ویدم بنی صلی الله علیه و سلم که کوفته و از نان جو پس
نماد بر پاره از نان جو خرما را و بدست گفت که این خرما نافع و ش این پاره نان جو
الحدیث الثانی و الثلثون حدیثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا سعید بن سلیمان عن

فأكله

بعد

صلی الله علیه وسلم و خبرته بما فرات فی التوریه فقال رسول الله صل الله علیه وسلم
برکة الطعام الوضوء قبله والوضوء کف سلمان که خوانده ام در تورات که بکشد
برکة طعام وضو است یعنی شستن دودست پس از خوردن طعام پس ذکر کردم
آنرا برای حضرة پیغمبر خدا صل الله علیه وسلم و جنود ادم او را علیه الصلوة
والسلام پیغمبری که خوانده بودم در تورات پس گفت پیغمبر خدا صل الله علیه وسلم
که برکة طعام وضو است یعنی شستن دودست پیش از طعام و شستن دوی
دست پس از طعام باب ما جاء فی قول رسول الله صل الله علیه وسلم قبل الطعام
وبعد ما یفرغ منه این باب بیست هشتم است در احادیث شریفه که آمده است
در بیان آنچه میگفت پیغمبر خدا صل الله علیه وسلم پیش از طعام و پس فراغ از آن
صفة قول نبی قبل طعام وبعد ش **بسم الله** و در آخر حدیث سبحان و در این باب
هفت حدیث است **چون سبع مثانی** هر این هفت حدیث از ماه دوم هفتم
احسن آن در این **زین هفت** منور شده است **هفت فلك** هر سبعة سیاره و هم
هفت زمین **الحدیث الاول** حدیث ثقیف بن سعید ثانی لایحه عن یزید
ابن ابی حنیبل عن راشد بن حنبله الیافی عن حبیب بن اوس عن ابی ایوب
الانصاری قال لما عند النبی صل الله علیه وسلم یوما ففرق الیه طعام فلم

اد طعاما کان

ت
أطعما ما کان أعظم برکة منه **اول ما اکلنا ولا اقل بکنتی** آخره قلنا یا رسول الله کیف هذا
قال انا ذکرنا اسم الله حين اکلنا ثم بعد من اکل ولم یسم الله یأکل معه الشیطان
گفت ابی ایوب انصاری رضی الله تعالی عنه بوده ایم **پس پیغمبر خدا صل الله علیه وسلم**
در روزی پس نزدیک آورده شد سوی او طعامی را پس ندیدم هیچ طعامی را
که باشد بزرگتر از دوی برکة از آن طعام در اول وقت خوردن ما و نگذاشت
دوی برکة در آخر آن گفتیم ای رسول الله چگونه است این وجه مراست در این گفت
پیغمبر خدا صل الله علیه وسلم که بدرستی ما ذکر کردیم نام خدا را و فقی که آغاز بخورد
آن طعام کردیم **پس نهشت کسی که خورده و ذکر نکرد** نام خدا را پس خورد با او
شیطان **الحدیث الثانی** حدیث یحیی بن موسی نا ابرو داود شاهد هشتم الدستوای
عن بدیل العقیلی عن عبد الله بن عبید بن عمر عن ام کلثوم عن عائشة قالت قال
رسول الله صل الله علیه وسلم اذ اکل احدکم فینسئ ان یشکر الله تعالی طعامه فلیقل
بسم الله **اوله** و آخره گفت ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها که گفت رسول خدا
صل الله علیه وسلم که چون خورده یکی از شما پس فراموش کند ذکر خدا را بیعتار طعام
خود پس بگوید بسم الله **اوله** و آخره ای اکل مستعینا بسم الله **اوله** و آخره یعنی
میخوردیم طعام را در حال استعانة بنام خدا در اول وقت خوردن طعام و در آخر آن

و مراد به اقل و آخر احاطه جمیع اجزاء است تا خارج نشود و سطر لیکن استعانة در اول
 حکما است زیرا که حال و شان مؤمن استعانة بخدا است در جمیع افعال و احوال
 اگر چه جای نشود بر زبان به سبب نسیان و این معقول است الحديث الثالث حدثنا
 عبد الله بن الصباح الهاشمي البصري ثنا عبد الاعلى عن معمر بن هشام بن عروة
 عن ابيه عن عمر بن ابي سلمة انه دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده طعام
 فقال اذن يا بني فسم الله تعالى وكل به بينك وكل مما يليك مروي است از عمر بن ابي
 سلمه رضي الله تعالى عنه که بدهر سنی وی در آمد پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در
 که نزد آنحضرة طعامی بود پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که نزدیک شو ای
 پسر که من تصغیر برای ^{شفقت} ~~تقصیر~~ است پس ذکر بکن نام خدا را و بخور بدست راست
 خود نه بدست چپ و بخور از موضع که نزدیک بود ترا یعنی از پیش خود خود نشان
 موضعی که نزدیک تو نبود الحديث الرابع حدثنا شعوب بن عبد الله ثنا ابو احمد الزبيري
 ثنا سيفان الثوري عن ابي هاشم عن اسمعيل بن صالح عن صالح بن عبيدة عن ابي
 سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من طعامه قال الحمد لله
 الذي اطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمين كفت ابو سعيد خذ بهي رضي الله تعالى عنه
 که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که فانی می شد از خوردن طعام می گفت الحمد لله

تا آخر یعنی جنس حمد مختص است بخدا ای که طعام داد ما را و سیراب کرد ما را و که ما را سقانا
الحديث الخامس حدثنا محمد بن بشير ثعلبي بن سعيد ثنا شهر بن يزيد ثنا خالد بن
 عن ابي امامة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دفت المائدة من بين يديه
 يقول الحمد لله حمد اكثر اطيبا مباركا فيه غير مودع ولا مستغنى عنه ربنا كفت ابو امامة
 رضي الله تعالى عنه بوده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که چون برداشته می شد سفره
 از پیش او می گفت الحمد لله حمد تا آخر یعنی جنس حمد مختص است بخدا ای سقا حدی بسیار
 پاک از دنیا و سمعه و از آنچه که بختنا به حق سبحانه لایق بنود زیرا که خدا ایضا طیب است
 قبول نمیکند مگر طیب را و حمدی که برکته و زیاد کرده شده است در آن بر اسطره فیضا
 زیاده تعبد بر آن و حمدی که غیر متروک و غیر معرض عنه است یعنی دایم و مستمر است
 و حمدی که استغناء کرده نشده است از آن یعنی هر کس محتاج است به آن برای وجوب
 آن بر همه کس الحديث السادس حدثنا ابو بکر بن ابان ثنا وكيع عن هشام الدستوائي
 عن بدیل بن ميسرة العقيلي عن عبد الله بن عمر عن ام كلثم عن عائشة رضي الله
 تعالى عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يأكل الطعام في ستة من اصحابه فجار
 اعز به فاكلة بلقيين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو سمى الكفاكم كفت ام المؤمنين عائشة
 رضي الله تعالى عنها که بود بنی صلی الله علیه و سلم می خورد طعام با شش مرد از اصحاب

خود رضی الله تعالی عنهم اجمعین پس آمد اعرابی پس خورد آن طعام و ابد و لقمه پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که اگر می گفت بسم الله هر آینه کفایت میکرد آن طعام ^{بسم الله}
الحديث السابع حدثنا هناد ومحمد بن غيلان حدثنا ابو اسامة عن زكريا بن ابي
ذائدة عن سعيد بن ابي برد عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله يرضي عن العبد ان ياكل الاكلة او يشرب الشرية فيموت عليها كفت انس بن مالك
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بدمرستی الله تعالی هر آینه راضی میشود از بنده از خبیه
خوردن و لقمه را یا خوردن یکبار یا نوشیدن او شربتی پس حمد گفتن او یعنی خوشنوی
حق تعالی ازین حاصل میشود که بنده مومن طعامی قدر یک لقمه خورد یا یکبار خورد
یا نوشید یکبار یا نوشیدنی یا شربتی پس حمد گوید خدا تعالی را بر آن بدارد که در کتاب
مغرب مذکور است که الاكلة بفتح الهمزة مصدر مرفوعة است و بفتح آن میگوید لقمه باب
ما جاء في صفة قدح رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب بیست و نهم است و در حدیث
شریفه آمده است در صفة قدح پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باب در وصف پیاله که
شد خاص رسول آب کوثر به تنه که کند جای در آن و در این باب دو حدیث است
الحديث الاول حدثنا الحسين بن الاسود البغدادي ثنا عمر بن محمد ثنا عيسى بن طهمان
عن ثابت قال اخرج الينا انس بن مالك قدح خشب عظيم مصنوباً جديداً فقال يا ابا

هذا قدح رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت ثابت که بر آورد سوئی ما انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه قدح چوبین را که در شست و سطر بود و بند نه شده بود به آهن
پس گفت انس بن مالک که ای ثابت این قدح و پیاله پیغمبر خدا است صلی الله علیه و سلم
روایت کرده است احمد از عاصم که دیده ام آن قدح مبارک را نزد انس و در آن قدح
صبه بود یعنی پخته بود از نقره و رنگ آن قدح مایل بود به زردی و امام بخاری گفته
است که دیده ام آن قدح مبارک را در بصره و نوشیده ام از آن قدح مبارک را
فی شرح الشيخ ابن حجر ساقی لبالب است قدح از شراب پاک و از کاسه کرام نصیب
است بر خاک خاک در هفت نظامی و تو منظر کردم که قطره عطای کینش بر آن قدح
پاک الحديث الثاني حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ثنا عمر بن عاصم ثنا جابر بن سلمة
انا حميد وثابت عن انس قال لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا القدر
الشراب كله الماء والنبيد والعسل والدين كفت انس رضي الله عنه سوكند خدا
تعالی که هر آینه عقیق بنوشانید ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باین قدح چوبین
شراب همه انواع یعنی آب و شیر و خرما و مویز و انگبین و شیر باب ما جاء في صفة فاكهة
رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب سیم است در احادیث شریفه که آمده است
در صفة میوه که خورده است آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و صف آن میوه که

خبر ده است بنی حاصل شد میوه را کام و حلایه هر زمان کام و دهان و در این باب
 هفت حدیث است الحدیث الاول حدیثنا اسمعیل بن موسی الفراء بنی حدیثنا ابراهیم بن
 سعد عن ابيه عن عبد الله بن جعفر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم ياكل الثناء
 بالرب كفت عبد الله بن جعفر رضي الله تعالى عنه انه كان يقول في صلى الله عليه وسلم
 من خورده بادر نيك خبر ما من الحدیث الثاني حدیثنا عبدة بن عبد الله الخزاز البصري
 ثنا معاوية بن هشام عن سفيان عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبي
 صلى الله عليه وسلم كان ياكل البطيخ بالرب مروي است ازام المؤمنين عائشة
 رضي الله عنها انه بلغه رستي بنی صلى الله عليه وسلم بود که می خورد خربزه و خبر ما من
 الحدیث الثالث حدیثنا ابراهیم بن یعقوب ثنا وهب بن جریر ثنا ابی قال سمعت
 حمید ایقول او قال حدیثی حمید قال وهب وكان صدیقاً له عن انس بن مالك
 قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين الخبز والرب كفت انس بن مالك
 رضي الله تعالى عنه انه كان يقول في صلى الله عليه وسلم ان كان حاله جمع مكره
 سفيان خربزه و خبر ما من الحدیث الرابع حدیثنا محمد بن يحيى ثنا محمد بن عبد العزيز الترمذي
 ثنا عبد الله بن يزيد بن الصلت ان النبي صلى الله عليه وسلم اكل البطيخ بالرب مروي
 ازام المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها انه كان يقول في صلى الله عليه وسلم خورده است خربزه

عن حمزة بن اسحاق عن
 يزيد بن زومان عن
 عروة عن عائشة رضي

رايهنما تراحدیث الخامس حدیثنا قتيبة بن سعيد عن مالك بن انس ح وثنا
 اسحاق بن موسى ثنا معن ثنا مالك عن سمیل بن ابی صلح عن ابيه عن ابی هريرة
 قال كان الناس اذا اذاعوا قول الفرجاؤا به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا قاله
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم بارك لنا في ثناؤنا وبارك لنا في مدينتنا
 وبارك لنا في صاعنا وفي مدينتنا اللهم ان ابراهيم عبدك وخليفك ونبيك
 واني عبدك ونبيك وانه دعاك ملكة واني ادعوك للمدينة بمثل ما دعاك
 به ملكة ومثله معه قال ثم يدعوا لصغر وليد يراه فيعطيه ذلك الثمر كفت
 ابو هريرة رضي الله تعالى عنه انه كان يقول في صلى الله عليه وسلم ان كان حاله جمع مكره
 مي آوردند آنرا سوي به خبر خدا صلى الله عليه وسلم برای تعظيم و تكريم حضرت
 و سالة تسخير ميگرفت آن ميوه را رسول خدا صلى الله عليه وسلم ميگفت
 که يا الله بركة وافر و ني کن برای ما در ميوه های ما و بركة کن برای ما در مدينته
 ما به کثرت و وسعت اديان و دوام آن بر اهل مدينته و به اقامه شعاردین
 و اظهار دين در مدينته بمرتبه که یافته نشود در غير آن و بركة کن برای
 ما در صانع ما و در مدينت ما در مذهب کفته للمذاقيم و تشديد دل اهل
 و طل و ثلث يعني ثلث اهل الحجاز و طلالان عند اهل العراق صلوات

الشريعة كفتة الصاع كيل سبع فيه ثمانية اوطال والطل نصف للون اي بار خلدنا
بدستى ابراهيم بنده تست و دوست تست و پيغمبر تست و بدستى من بنده
توام و سخاير توام و بدستى ابراهيم عليه الصلوة والسلام دعا کرده است
ترا برائى مکه و بدستى من دعا ميکنم ترا برائى مدینه بمثل آنچه که دعا کرده است
ترا برائى ابراهيم برائى مکه و به مانند آن مثل که دعا کرده است ابراهيم برائى
مکه يعني من دعا ميکنم که مدینه را دو چند بکند مکه عطا کن گفت ابراهيم
رضي الله عنه که هستي خواند جيب اکرم صلى الله عليه وسلم خود
زني کودي که را که ميديد او را پس مي داد او را آن ميوه برائى تمام مناسبه
در اکودک و ميوه از نويسي و برائى کمال شفقه و رحمة بر اطفال قال الله
تعالى و ما ان سلناک الادحمة للعالمين للحديث السادس حدثننا محمد بن
بن حميد الرازي ثنا ابراهيم بن المختار عن محمد بن اسحاق عن ابي عبيدة
بن محمد بن عماد بن ياسر عن الربيع بنت معوذ بن عفره قالت بعثني
معاذ بن عفره بقتاع من وطب و عليه كجر من قناء مرغوب و كان النبي
صلى الله عليه وسلم يحب القناء فاثبت به و عند محليته قد قدمت عليه
من البحر فملأ يد منها فاعطانيه فكتف ربيع دختر معوذ رضي الله تعالى عنها

فرستاد مرا عاذ

فرستاد مرا عاذ نعم من به طبق پرا زخم ما تر و بران طبق بود با درنگ تازه و
خورد که موهای خورده و بر نشه داشت و بود بنی صلی الله علیه و سلم که دست
میداشت با درنگ را پس آمدن پیش آن حضرة صلی الله علیه و سلم به آن طبق
و حال آنکه بود نزد او ز پیری که رسید و بود پیش آن حضرة از خراج و غنایم
بحرین پس بر کرد دست مبارک خود را از آن ز پیر پس عطا کرد چنان زیور
ای عشر عطار تو بیکدم صد ساله خراج هر دو عالم جا دم ز تو از خلق پس کرد
که دست تو شد نوال برود الحديث السابع حدثننا علي بن حجر ابن اشريك
عن عبد الله بن عقیل عن الربيع بنت معوذ بن عفره قالت اتيت النبي صلى
عليه وسلم بقتاع من وطب و لجر مرغوب فاعطاني ملائكة حليا او قالت ذهابا
كفت ربيع رضي الله تعالى عنها آمدن بنی را صلی الله علیه و سلم به طبق از خرماء
تو از با درنگ خورده صاحب موهای خورده و زیور پس عطا کرد چنان زیور
پری دست بر کردم خود پیرانه و زیور یا گفت که پری دست مبارک طلا
ای ز تو بردا من امید منا و ان کرمت نعمت جاوید ما باب ماجاني
صفة شراب رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب می یکم است در احادیث
شریفه که آمده است در صفة آنچه اشامید است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

باب در وصف شراب شهردو عالم شیرآب و غسل از نوش لبش باغشته جان
و در این باب دو حدیث است الحدیث الاول حدثنا ابن ابی عمر بن مسعود عن
معمر بن الزهري عن عائشة قالت كان أحب الشراب إلى رسول الله صلى الله
عليه وسلم الخمر الباردة كفت أم المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها ما كان يورد وشر
وبهترین شراب تازد به غیر خدا صلی الله علیه وسلم آب شیرین سرد الحدیث الثانی
حدثنا أحمد بن منيع ابن اسمعيل بن إبراهيم ابن علي بن زيد عن عمرو بن أبي
حرمة عن ابن عباس قال دخلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا وخالد
بن الوليد على ميمونة فجاءتنا باناء من لبن فشرب رسول الله صلى الله عليه
وآنا على ميمونة وخالد على شماله فقال لي الشربة لك فان شئت أنوت بها
خالداً فقلت ما كنت لأؤثر على سؤرك أخذ انهم قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من اطعمه الله طعاماً فليقل اللهم بارك لنا فيه واطننا خيراً منه ومن
سقاها الله لبناً فليقل اللهم بارك لنا فيه وزدنا فيه قال رسول الله صلى الله
وسلم ليس مكان الطعام والشراب غير اللبن قال ابو عيسى هكذا روى
بن عيينة هذا الحديث عن معمر بن الزهري عن عروة عن عائشة ورواه
عبد الله بن المبارك وعبد الرزاق وغير واحد عن معمر بن الزهري عن النبي

صلى الله عليه وسلم ولم يذكرنا فيه عن عروة عن عائشة وهكذا يروي يونس بن
واحد عن الزهري عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسل قال ابو عيسى واما
ابن عيينة من الناس قال ابو عيسى وميمونة بنت الحارث زوج النبي صلى
عليه وسلم هي خالة خالد بن الوليد وخالة ابن عباس وخالة ابن يزيد الام
واختلف الناس في رواية هذا الحديث عن علي بن زيد بن جدعان فروى
بعضهم عن علي بن زيد عن عمر بن ابي حرملة وروى شعبه عن علي بن زيد
فقال ابن عمر بن حرملة والصحيح عمر بن ابي حرملة كفت ابن عباس رضي الله تعالى
عنه كدر آمدن با به غیر خدا صلی الله علیه وسلم من وخالد بن الوليد وروى ميمونة
که از آنواج مطهرات بود رضي الله تعالى عنهم وابن عباس وخالد بن الوليد
هر دو خواهرزاده آن ام المؤمنين بودند پس آوردن ام المؤمنين ميمونة رضي
عنها آندى که در آن شیر بود پس آشامید به غیر خدا صلی الله علیه وسلم
در آن حال که من بر جانب راست آن حضرة بنام وخالد بن عباس بن جبر الخضر
بود صلی الله علیه وسلم پس گفت حضرة صلی الله علیه وسلم مرا که شربت بر تو است
یعنی حق تست زیرا که صاحب یمین هستی پس اگر خواهی این را کنی بشربت خالداً
یعنی تو بخنداری که حق خود خالداً را دهی که از تو بزرگتر است پس گفتیم که نیستیم

که ایشان کم و بکنیم به پس خورده تو کسی را بر ذات خود یعنی خود می نوشتم
بدیگری نمی دهم این نعمت عظمی و سعادت کبری را در شرح صراط مستقیم آورده
که پس بخورد و بخالد ننداد و لطف جید با سر و اسرار تو محبوب دل و جانم
دهم جان را ولیکن دادن محبوب تو انم اگر خالد و کر خلد است نکریم و دانه
که سوره نودهم آنرا و من محرم ز او مانم بیشتر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
کسی که بخورد اند او را الله تعالی طعامی پس باید که بگوید یا الله برکت و افزایش
کن برای مادر این طعام و بده طعام مادر بهتر از این و کسی که بنوشاند او را
خدا ایضا شیر پس بگوید ای مادر خدا یا برکت و افزایش کن برای مادر این شیر
و زیاده کردن مادر از آن و در این افاده آفت که نیست بهترین از شیر جلال
باقی اطعمه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که نیست هیچ چیز که کفایت کند و قائم
شود بجای طعام و شراب غیر شیر یعنی شیر دفع که سنگی میکند و هم دفع تشنگی
باب ما جاز فی صفة شرب رسول الله صلی الله علیه و آله این باب سی و دوم است
در احادیث شریفه که وارد شده در بیان کیفیت آشامیدن پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و وصف نوشیدن آبش که چه کیفیت داشت کرده آن سائے کوثر
هه آداب عیان و در این باب نه حدیث است این تسع حدیث و وصف شرب

آن سائے حوض کوثر از فیض آید از هشت بهشت نهند این نه بکند در نور هدایت
افضل است و آید در آن مکان که ذکر کنند این حدیث نه نه آسمان سجود بر آن
مکان دهد هر کس که گشته است تالخوان آن رسول در مدح او بلیغ اگر این یا
دهد نه کس فلک نهد اندیشه نیر بای تا بوسه بر کعب تالخوان آن دهد
که سعدی و ظهیر برده و آفرین گویند بر کسی که نعمت این نشان دهد
در شرح و ذکر شمایل نظام دین عرأید زبان و دل و صبح و جان دهد الحدیث
الاول حلتنا الحدیث بن سبیح تلهفیم ابنا عاصم الاحول و مغیره عن الشعبي عن
عباس ان النبي صلی الله علیه و آله شرب من ماء زمزم قائما مرفی است از این
عباس رضی الله عنه که بنی صلی الله علیه و آله و سلم آشامید از آب چاه زمزم در آن
حال که استاده بود شیخ دهلوی رحمه الله تعالی در شرح مشکوٰۃ احمد که بعضی
گفته اند خوردن آن در حاله قیام مخصوص است به آب زمزم که بدرستی ثابت
شده است بنبوت و آنچه از ضررها در شرب آب قایما شمرده اند خاصه غیر آب
زمزم است و در آب زمزم آن ضررها مانع میگردد برای برکتی و نوبی که
در آب زمزم است خاصه در فضل وضو گفته اند و در شرح ابن الهمام مذکور است
که از آداب است که بقیه آب وضو را مستقیل قبله استان بخورد و اگر خواهد

خورد الحديث الثاني حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا محمد بن جعفر عن حسين المعلم
عن عرو بن شعيب عن ابيه عن جدنا قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يشرب قايما وقاعدا مروى است از جد عمر ورضي الله تعالى عنه كوفي گفت كه بدم
پنغير جد اوصلي الله عليه وسلم در آن حال كه مي آشاميد در حال استادن و در حال
نشستن نبي در حال استادن يكبار براي بيان جواني و در حال نشستن بار
هائي بسيار كذا في نزهة الشيخ ابن الجوزي رحمه الله تعالى الحديث الثالث حدثنا علي بن
جعفر ثنا ابن المبارك عن عاصم الاحول عن الشعبي عن ابن عباس قال سقيت النبي
صلى الله عليه وسلم من زمزم فشرب وهو قائم گفت ابن عباس رضي الله تعالى عنه
كه آب دادم حضرة پنغير باصلي الله عليه وسلم از چاه زمزم كه چاهي است معروف
در مسجد حرام نزد كعبه شريف پس آشاميد در آن حال كه استاده بود خوشا
سعادت كه از بهر ابن عباس است خدا انصیب نمودش ز لطف جان پرور
كه بهر خوشي آب آيدش حبيب خدا انصابت او بخورد آب ساقی كوش
الحديث الرابع حدثنا ابو بكر بن محمد بن العلار و محمد بن ظريف قال ابن الفضل
عن الامام عن عبد الملك بن ميسرة عن الزوال ابن سيرة قال ابي علي بكوفي
من ماء وهو في الرحبة فاحل منه كفا فغسل يديه ومغض واستنشق ومسح

وجهه و ذرا عيه و اسد شرب وهو قائم ثم قال هذا وضوء من لم يحدث هكذا
وابت رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت نزال ابن سيرة كه آورده شد نزد امير المؤمنين
عليه السلام وجهه كونه و از آب در آن حال كه او نشسته بود در كاخ ميان مسجد
كوفه پس گرفت امير المؤمنين عليه رضي الله تعالى عنه اذان كو كفي آب پس نشست و
دست حق برست خود را و گرفت كفي ديگر پس مغضه كرد يعني آب در دهان كرد
و استنشاق كرد يعني آب در هني كرد و مسح كرد و ببارك خود را و هر دو آن
دست مقدس خود را و ببارك خود را پستراشاميد از آب بقيه كه در كوزه
ماند در آن حال كه استاده بود پس گفت كه اين وضوء و تطاقت اذان كسي است
كه حدث نداد و وضوء او شكسته است همچنين ديده ام پنغير خداي اله
عليه السلام كه ساخته بود وضوء تنظيف بغير آن حدث الحديث الخامس حدثنا
قتيبة بن سعيد و يوسف بن حماد قال ثنا عبد الوارث بن سعيد عن ابي عامر
عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتنفس في الاناء ثلثا اذ انزل
ويقول هو اقم و او قى مروى است از انس بن رضي الله تعالى عنه كه بدست
بنی صلی الله عليه وسلم دم ميگرفت در آن وقت آب سداب و قتي كه مي آشاميد
آب را و ميغرمود كه سداب تنفس كردن كوار است و سداب كند تراست

الحديث السادس حدثنا علي بن خشرم ثنا عيسى بن يوسف عن مرشد بن كريب عن
 ابيه عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا شرب تنفس مرتين
 مروي است اذا بن عباس رضي الله تعالى عنه ⁴ ⁵ ⁶ ⁷ ⁸ ⁹ ¹⁰ ¹¹ ¹² ¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ ³¹ ³² ³³ ³⁴ ³⁵ ³⁶ ³⁷ ³⁸ ³⁹ ⁴⁰ ⁴¹ ⁴² ⁴³ ⁴⁴ ⁴⁵ ⁴⁶ ⁴⁷ ⁴⁸ ⁴⁹ ⁵⁰ ⁵¹ ⁵² ⁵³ ⁵⁴ ⁵⁵ ⁵⁶ ⁵⁷ ⁵⁸ ⁵⁹ ⁶⁰ ⁶¹ ⁶² ⁶³ ⁶⁴ ⁶⁵ ⁶⁶ ⁶⁷ ⁶⁸ ⁶⁹ ⁷⁰ ⁷¹ ⁷² ⁷³ ⁷⁴ ⁷⁵ ⁷⁶ ⁷⁷ ⁷⁸ ⁷⁹ ⁸⁰ ⁸¹ ⁸² ⁸³ ⁸⁴ ⁸⁵ ⁸⁶ ⁸⁷ ⁸⁸ ⁸⁹ ⁹⁰ ⁹¹ ⁹² ⁹³ ⁹⁴ ⁹⁵ ⁹⁶ ⁹⁷ ⁹⁸ ⁹⁹ ¹⁰⁰ ¹⁰¹ ¹⁰² ¹⁰³ ¹⁰⁴ ¹⁰⁵ ¹⁰⁶ ¹⁰⁷ ¹⁰⁸ ¹⁰⁹ ¹¹⁰ ¹¹¹ ¹¹² ¹¹³ ¹¹⁴ ¹¹⁵ ¹¹⁶ ¹¹⁷ ¹¹⁸ ¹¹⁹ ¹²⁰ ¹²¹ ¹²² ¹²³ ¹²⁴ ¹²⁵ ¹²⁶ ¹²⁷ ¹²⁸ ¹²⁹ ¹³⁰ ¹³¹ ¹³² ¹³³ ¹³⁴ ¹³⁵ ¹³⁶ ¹³⁷ ¹³⁸ ¹³⁹ ¹⁴⁰ ¹⁴¹ ¹⁴² ¹⁴³ ¹⁴⁴ ¹⁴⁵ ¹⁴⁶ ¹⁴⁷ ¹⁴⁸ ¹⁴⁹ ¹⁵⁰ ¹⁵¹ ¹⁵² ¹⁵³ ¹⁵⁴ ¹⁵⁵ ¹⁵⁶ ¹⁵⁷ ¹⁵⁸ ¹⁵⁹ ¹⁶⁰ ¹⁶¹ ¹⁶² ¹⁶³ ¹⁶⁴ ¹⁶⁵ ¹⁶⁶ ¹⁶⁷ ¹⁶⁸ ¹⁶⁹ ¹⁷⁰ ¹⁷¹ ¹⁷² ¹⁷³ ¹⁷⁴ ¹⁷⁵ ¹⁷⁶ ¹⁷⁷ ¹⁷⁸ ¹⁷⁹ ¹⁸⁰ ¹⁸¹ ¹⁸² ¹⁸³ ¹⁸⁴ ¹⁸⁵ ¹⁸⁶ ¹⁸⁷ ¹⁸⁸ ¹⁸⁹ ¹⁹⁰ ¹⁹¹ ¹⁹² ¹⁹³ ¹⁹⁴ ¹⁹⁵ ¹⁹⁶ ¹⁹⁷ ¹⁹⁸ ¹⁹⁹ ²⁰⁰ ²⁰¹ ²⁰² ²⁰³ ²⁰⁴ ²⁰⁵ ²⁰⁶ ²⁰⁷ ²⁰⁸ ²⁰⁹ ²¹⁰ ²¹¹ ²¹² ²¹³ ²¹⁴ ²¹⁵ ²¹⁶ ²¹⁷ ²¹⁸ ²¹⁹ ²²⁰ ²²¹ ²²² ²²³ ²²⁴ ²²⁵ ²²⁶ ²²⁷ ²²⁸ ²²⁹ ²³⁰ ²³¹ ²³² ²³³ ²³⁴ ²³⁵ ²³⁶ ²³⁷ ²³⁸ ²³⁹ ²⁴⁰ ²⁴¹ ²⁴² ²⁴³ ²⁴⁴ ²⁴⁵ ²⁴⁶ ²⁴⁷ ²⁴⁸ ²⁴⁹ ²⁵⁰ ²⁵¹ ²⁵² ²⁵³ ²⁵⁴ ²⁵⁵ ²⁵⁶ ²⁵⁷ ²⁵⁸ ²⁵⁹ ²⁶⁰ ²⁶¹ ²⁶² ²⁶³ ²⁶⁴ ²⁶⁵ ²⁶⁶ ²⁶⁷ ²⁶⁸ ²⁶⁹ ²⁷⁰ ²⁷¹ ²⁷² ²⁷³ ²⁷⁴ ²⁷⁵ ²⁷⁶ ²⁷⁷ ²⁷⁸ ²⁷⁹ ²⁸⁰ ²⁸¹ ²⁸² ²⁸³ ²⁸⁴ ²⁸⁵ ²⁸⁶ ²⁸⁷ ²⁸⁸ ²⁸⁹ ²⁹⁰ ²⁹¹ ²⁹² ²⁹³ ²⁹⁴ ²⁹⁵ ²⁹⁶ ²⁹⁷ ²⁹⁸ ²⁹⁹ ³⁰⁰ ³⁰¹ ³⁰² ³⁰³ ³⁰⁴ ³⁰⁵ ³⁰⁶ ³⁰⁷ ³⁰⁸ ³⁰⁹ ³¹⁰ ³¹¹ ³¹² ³¹³ ³¹⁴ ³¹⁵ ³¹⁶ ³¹⁷ ³¹⁸ ³¹⁹ ³²⁰ ³²¹ ³²² ³²³ ³²⁴ ³²⁵ ³²⁶ ³²⁷ ³²⁸ ³²⁹ ³³⁰ ³³¹ ³³² ³³³ ³³⁴ ³³⁵ ³³⁶ ³³⁷ ³³⁸ ³³⁹ ³⁴⁰ ³⁴¹ ³⁴² ³⁴³ ³⁴⁴ ³⁴⁵ ³⁴⁶ ³⁴⁷ ³⁴⁸ ³⁴⁹ ³⁵⁰ ³⁵¹ ³⁵² ³⁵³ ³⁵⁴ ³⁵⁵ ³⁵⁶ ³⁵⁷ ³⁵⁸ ³⁵⁹ ³⁶⁰ ³⁶¹ ³⁶² ³⁶³ ³⁶⁴ ³⁶⁵ ³⁶⁶ ³⁶⁷ ³⁶⁸ ³⁶⁹ ³⁷⁰ ³⁷¹ ³⁷² ³⁷³ ³⁷⁴ ³⁷⁵ ³⁷⁶ ³⁷⁷ ³⁷⁸ ³⁷⁹ ³⁸⁰ ³⁸¹ ³⁸² ³⁸³ ³⁸⁴ ³⁸⁵ ³⁸⁶ ³⁸⁷ ³⁸⁸ ³⁸⁹ ³⁹⁰ ³⁹¹ ³⁹² ³⁹³ ³⁹⁴ ³⁹⁵ ³⁹⁶ ³⁹⁷ ³⁹⁸ ³⁹⁹ ⁴⁰⁰ ⁴⁰¹ ⁴⁰² ⁴⁰³ ⁴⁰⁴ ⁴⁰⁵ ⁴⁰⁶ ⁴⁰⁷ ⁴⁰⁸ ⁴⁰⁹ ⁴¹⁰ ⁴¹¹ ⁴¹² ⁴¹³ ⁴¹⁴ ⁴¹⁵ ⁴¹⁶ ⁴¹⁷ ⁴¹⁸ ⁴¹⁹ ⁴²⁰ ⁴²¹ ⁴²² ⁴²³ ⁴²⁴ ⁴²⁵ ⁴²⁶ ⁴²⁷ ⁴²⁸ ⁴²⁹ ⁴³⁰ ⁴³¹ ⁴³² ⁴³³ ⁴³⁴ ⁴³⁵ ⁴³⁶ ⁴³⁷ ⁴³⁸ ⁴³⁹ ⁴⁴⁰ ⁴⁴¹ ⁴⁴² ⁴⁴³ ⁴⁴⁴ ⁴⁴⁵ ⁴⁴⁶ ⁴⁴⁷ ⁴⁴⁸ ⁴⁴⁹ ⁴⁵⁰ ⁴⁵¹ ⁴⁵² ⁴⁵³ ⁴⁵⁴ ⁴⁵⁵ ⁴⁵⁶ ⁴⁵⁷ ⁴⁵⁸ ⁴⁵⁹ ⁴⁶⁰ ⁴⁶¹ ⁴⁶² ⁴⁶³ ⁴⁶⁴ ⁴⁶⁵ ⁴⁶⁶ ⁴⁶⁷ ⁴⁶⁸ ⁴⁶⁹ ⁴⁷⁰ ⁴⁷¹ ⁴⁷² ⁴⁷³ ⁴⁷⁴ ⁴⁷⁵ ⁴⁷⁶ ⁴⁷⁷ ⁴⁷⁸ ⁴⁷⁹ ⁴⁸⁰ ⁴⁸¹ ⁴⁸² ⁴⁸³ ⁴⁸⁴ ⁴⁸⁵ ⁴⁸⁶ ⁴⁸⁷ ⁴⁸⁸ ⁴⁸⁹ ⁴⁹⁰ ⁴⁹¹ ⁴⁹² ⁴⁹³ ⁴⁹⁴ ⁴⁹⁵ ⁴⁹⁶ ⁴⁹⁷ ⁴⁹⁸ ⁴⁹⁹ ⁵⁰⁰ ⁵⁰¹ ⁵⁰² ⁵⁰³ ⁵⁰⁴ ⁵⁰⁵ ⁵⁰⁶ ⁵⁰⁷ ⁵⁰⁸ ⁵⁰⁹ ⁵¹⁰ ⁵¹¹ ⁵¹² ⁵¹³ ⁵¹⁴ ⁵¹⁵ ⁵¹⁶ ⁵¹⁷ ⁵¹⁸ ⁵¹⁹ ⁵²⁰ ⁵²¹ ⁵²² ⁵²³ ⁵²⁴ ⁵²⁵ ⁵²⁶ ⁵²⁷ ⁵²⁸ ⁵²⁹ ⁵³⁰ ⁵³¹ ⁵³² ⁵³³ ⁵³⁴ ⁵³⁵ ⁵³⁶ ⁵³⁷ ⁵³⁸ ⁵³⁹ ⁵⁴⁰ ⁵⁴¹ ⁵⁴² ⁵⁴³ ⁵⁴⁴ ⁵⁴⁵ ⁵⁴⁶ ⁵⁴⁷ ⁵⁴⁸ ⁵⁴⁹ ⁵⁵⁰ ⁵⁵¹ ⁵⁵² ⁵⁵³ ⁵⁵⁴ ⁵⁵⁵ ⁵⁵⁶ ⁵⁵⁷ ⁵⁵⁸ ⁵⁵⁹ ⁵⁶⁰ ⁵⁶¹ ⁵⁶² ⁵⁶³ ⁵⁶⁴ ⁵⁶⁵ ⁵⁶⁶ ⁵⁶⁷ ⁵⁶⁸ ⁵⁶⁹ ⁵⁷⁰ ⁵⁷¹ ⁵⁷² ⁵⁷³ ⁵⁷⁴ ⁵⁷⁵ ⁵⁷⁶ ⁵⁷⁷ ⁵⁷⁸ ⁵⁷⁹ ⁵⁸⁰ ⁵⁸¹ ⁵⁸² ⁵⁸³ ⁵⁸⁴ ⁵⁸⁵ ⁵⁸⁶ ⁵⁸⁷ ⁵⁸⁸ ⁵⁸⁹ ⁵⁹⁰ ⁵⁹¹ ⁵⁹² ⁵⁹³ ⁵⁹⁴ ⁵⁹⁵ ⁵⁹⁶ ⁵⁹⁷ ⁵⁹⁸ ⁵⁹⁹ ⁶⁰⁰ ⁶⁰¹ ⁶⁰² ⁶⁰³ ⁶⁰⁴ ⁶⁰⁵ ⁶⁰⁶ ⁶⁰⁷ ⁶⁰⁸ ⁶⁰⁹ ⁶¹⁰ ⁶¹¹ ⁶¹² ⁶¹³ ⁶¹⁴ ⁶¹⁵ ⁶¹⁶ ⁶¹⁷ ⁶¹⁸ ⁶¹⁹ ⁶²⁰ ⁶²¹ ⁶²² ⁶²³ ⁶²⁴ ⁶²⁵ ⁶²⁶ ⁶²⁷ ⁶²⁸ ⁶²⁹ ⁶³⁰ ⁶³¹ ⁶³² ⁶³³ ⁶³⁴ ⁶³⁵ ⁶³⁶ ⁶³⁷ ⁶³⁸ ⁶³⁹ ⁶⁴⁰ ⁶⁴¹ ⁶⁴² ⁶⁴³ ⁶⁴⁴ ⁶⁴⁵ ⁶⁴⁶ ⁶⁴⁷ ⁶⁴⁸ ⁶⁴⁹ ⁶⁵⁰ ⁶⁵¹ ⁶⁵² ⁶⁵³ ⁶⁵⁴ ⁶⁵⁵ ⁶⁵⁶ ⁶⁵⁷ ⁶⁵⁸ ⁶⁵⁹ ⁶⁶⁰ ⁶⁶¹ ⁶⁶² ⁶⁶³ ⁶⁶⁴ ⁶⁶⁵ ⁶⁶⁶ ⁶⁶⁷ ⁶⁶⁸ ⁶⁶⁹ ⁶⁷⁰ ⁶⁷¹ ⁶⁷² ⁶⁷³ ⁶⁷⁴ ⁶⁷⁵ ⁶⁷⁶ ⁶⁷⁷ ⁶⁷⁸ ⁶⁷⁹ ⁶⁸⁰ ⁶⁸¹ ⁶⁸² ⁶⁸³ ⁶⁸⁴ ⁶⁸⁵ ⁶⁸⁶ ⁶⁸⁷ ⁶⁸⁸ ⁶⁸⁹ ⁶⁹⁰ ⁶⁹¹ ⁶⁹² ⁶⁹³ ⁶⁹⁴ ⁶⁹⁵ ⁶⁹⁶ ⁶⁹⁷ ⁶⁹⁸ ⁶⁹⁹ ⁷⁰⁰ ⁷⁰¹ ⁷⁰² ⁷⁰³ ⁷⁰⁴ ⁷⁰⁵ ⁷⁰⁶ ⁷⁰⁷ ⁷⁰⁸ ⁷⁰⁹ ⁷¹⁰ ⁷¹¹ ⁷¹² ⁷¹³ ⁷¹⁴ ⁷¹⁵ ⁷¹⁶ ⁷¹⁷ ⁷¹⁸ ⁷¹⁹ ⁷²⁰ ⁷²¹ ⁷²² ⁷²³ ⁷²⁴ ⁷²⁵ ⁷²⁶ ⁷²⁷ ⁷²⁸ ⁷²⁹ ⁷³⁰ ⁷³¹ ⁷³² ⁷³³ ⁷³⁴ ⁷³⁵ ⁷³⁶ ⁷³⁷ ⁷³⁸ ⁷³⁹ ⁷⁴⁰ ⁷⁴¹ ⁷⁴² ⁷⁴³ ⁷⁴⁴ ⁷⁴⁵ ⁷⁴⁶ ⁷⁴⁷ ⁷⁴⁸ ⁷⁴⁹ ⁷⁵⁰ ⁷⁵¹ ⁷⁵² ⁷⁵³ ⁷⁵⁴ ⁷⁵⁵ ⁷⁵⁶ ⁷⁵⁷ ⁷⁵⁸ ⁷⁵⁹ ⁷⁶⁰ ⁷⁶¹ ⁷⁶² ⁷⁶³ ⁷⁶⁴ ⁷⁶⁵ ⁷⁶⁶ ⁷⁶⁷ ⁷⁶⁸ ⁷⁶⁹ ⁷⁷⁰ ⁷⁷¹ ⁷⁷² ⁷⁷³ ⁷⁷⁴ ⁷⁷⁵ ⁷⁷⁶ ⁷⁷⁷ ⁷⁷⁸ ⁷⁷⁹ ⁷⁸⁰ ⁷⁸¹ ⁷⁸² ⁷⁸³ ⁷⁸⁴ ⁷⁸⁵ ⁷⁸⁶ ⁷⁸⁷ ⁷⁸⁸ ⁷⁸⁹ ⁷⁹⁰ ⁷⁹¹ ⁷⁹² ⁷⁹³ ⁷⁹⁴ ⁷⁹⁵ ⁷⁹⁶ ⁷⁹⁷ ⁷⁹⁸ ⁷⁹⁹ ⁸⁰⁰ ⁸⁰¹ ⁸⁰² ⁸⁰³ ⁸⁰⁴ ⁸⁰⁵ ⁸⁰⁶ ⁸⁰⁷ ⁸⁰⁸ ⁸⁰⁹ ⁸¹⁰ ⁸¹¹ ⁸¹² ⁸¹³ ⁸¹⁴ ⁸¹⁵ ⁸¹⁶ ⁸¹⁷ ⁸¹⁸ ⁸¹⁹ ⁸²⁰ ⁸²¹ ⁸²² ⁸²³ ⁸²⁴ ⁸²⁵ ⁸²⁶ ⁸²⁷ ⁸²⁸ ⁸²⁹ ⁸³⁰ ⁸³¹ ⁸³² ⁸³³ ⁸³⁴ ⁸³⁵ ⁸³⁶ ⁸³⁷ ⁸³⁸ ⁸³⁹ ⁸⁴⁰ ⁸⁴¹ ⁸⁴² ⁸⁴³ ⁸⁴⁴ ⁸⁴⁵ ⁸⁴⁶ ⁸⁴⁷ ⁸⁴⁸ ⁸⁴⁹ ⁸⁵⁰ ⁸⁵¹ ⁸⁵² ⁸⁵³ ⁸⁵⁴ ⁸⁵⁵ ⁸⁵⁶ ⁸⁵⁷ ⁸⁵⁸ ⁸⁵⁹ ⁸⁶⁰ ⁸⁶¹ ⁸⁶² ⁸⁶³ ⁸⁶⁴ ⁸⁶⁵ ⁸⁶⁶ ⁸⁶⁷ ⁸⁶⁸ ⁸⁶⁹ ⁸⁷⁰ ⁸⁷¹ ⁸⁷² ⁸⁷³ ⁸⁷⁴ ⁸⁷⁵ ⁸⁷⁶ ⁸⁷⁷ ⁸⁷⁸ ⁸⁷⁹ ⁸⁸⁰ ⁸⁸¹ ⁸⁸² ⁸⁸³ ⁸⁸⁴ ⁸⁸⁵ ⁸⁸⁶ ⁸⁸⁷ ⁸⁸⁸ ⁸⁸⁹ ⁸⁹⁰ ⁸⁹¹ ⁸⁹² ⁸⁹³ ⁸⁹⁴ ⁸⁹⁵ ⁸⁹⁶ ⁸⁹⁷ ⁸⁹⁸ ⁸⁹⁹ ⁹⁰⁰ ⁹⁰¹ ⁹⁰² ⁹⁰³ ⁹⁰⁴ ⁹⁰⁵ ⁹⁰⁶ ⁹⁰⁷ ⁹⁰⁸ ⁹⁰⁹ ⁹¹⁰ ⁹¹¹ ⁹¹² ⁹¹³ ⁹¹⁴ ⁹¹⁵ ⁹¹⁶ ⁹¹⁷ ⁹¹⁸ ⁹¹⁹ ⁹²⁰ ⁹²¹ ⁹²² ⁹²³ ⁹²⁴ ⁹²⁵ ⁹²⁶ ⁹²⁷ ⁹²⁸ ⁹²⁹ ⁹³⁰ ⁹³¹ ⁹³² ⁹³³ ⁹³⁴ ⁹³⁵ ⁹³⁶ ⁹³⁷ ⁹³⁸ ⁹³⁹ ⁹⁴⁰ ⁹⁴¹ ⁹⁴² ⁹⁴³ ⁹⁴⁴ ⁹⁴⁵ ⁹⁴⁶ ⁹⁴⁷ ⁹⁴⁸ ⁹⁴⁹ ⁹⁵⁰ ⁹⁵¹ ⁹⁵² ⁹⁵³ ⁹⁵⁴ ⁹⁵⁵ ⁹⁵⁶ ⁹⁵⁷ ⁹⁵⁸ ⁹⁵⁹ ⁹⁶⁰ ⁹⁶¹ ⁹⁶² ⁹⁶³ ⁹⁶⁴ ⁹⁶⁵ ⁹⁶⁶ ⁹⁶⁷ ⁹⁶⁸ ⁹⁶⁹ ⁹⁷⁰ ⁹⁷¹ ⁹⁷² ⁹⁷³ ⁹⁷⁴ ⁹⁷⁵ ⁹⁷⁶ ⁹⁷⁷ ⁹⁷⁸ ⁹⁷⁹ ⁹⁸⁰ ⁹⁸¹ ⁹⁸² ⁹⁸³ ⁹⁸⁴ ⁹⁸⁵ ⁹⁸⁶ ⁹⁸⁷ ⁹⁸⁸ ⁹⁸⁹ ⁹⁹⁰ ⁹⁹¹ ⁹⁹² ⁹⁹³ ⁹⁹⁴ ⁹⁹⁵ ⁹⁹⁶ ⁹⁹⁷ ⁹⁹⁸ ⁹⁹⁹ ¹⁰⁰⁰

بودی آب را با آن سر مشک ملاصق کرده میدادند شفا می یافت در دلدرا و
 بجز طبیب به نگرده مگر به بوی حبیب گفت تمامه که بود انس بن مالک
 رضی الله تعالی عنه که نفس می گرفت در آنجا آشامیدن از او ندیده بار و گفت
 انس که به رستی بنی صلی الله علیه وسلم بود که نفس می گرفت در آنجا و گفت در آنجا
 شرب از او ندیده بار الحدیث الثامن حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی
 ابرعاصم عن ابيه جريح عن عبد الكريم عن البراء بن زيد عن ابنة انس
 بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على ام سليم اليها من القرية ففقطها
 مروي است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که به رستی بنی صلی الله علیه وسلم
 در آمد بر ام سلیم یعنی در خانه ام سلیم که مادر انس است در آن حال که مشک
 آویزان بود در آن خانه پس نوشید حبیب خدای صلی الله علیه وسلم از دهان آن
 مشک در آن حال که آن حضرت استاده بود پس برخاست ام سلیم مشرب شد
 سر آن مشک پس برید آن را برای حیانه و حفظ آن از ایندال و مسرغی و در
 بزرگ و طلب شفا که از هر سید لب حبیب رب العالمین صلی الله علیه وسلم
 معده شفا ظاهر و باطن کشته چنانچه به صحت پیوسته که بهما دانایان سر شک
 ملاصق کرده میدادند شفا حاصل می شد و آن بركات این مقام سعادت

و توبه طاهره و شرب من
 العزیز و حرمه و شرب من

استقام نظم این رباعی بر موسیقی نظام الدین فایض شده تا که مفسر کرد لب
دوست دمی با سر مشک کشته آن مشک بیو خوشتر از نانه مشک **قال الیها**
میگوید از مشک از لطف لب دوست **برخیز چشمه حیوان شده از شک**
مرشک **دین فایض شده** که هر کرد دوست حقیقی به وصال خود یکبار بنوازد
باید او را قطع کرد از غیر قاصد نکرده و مقصود محفوظ باشد بروجه
بترک و مظهر شفاء گردد برای طالبان شفاء صوری و معنوی بر قیاس آن
سر مشک مبتکر که یکبار بلب حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم وصال یافتم و مقطع
از اغیار کشته **بجز خلق و عنقا قیاس کار بگیر** که صفت کوشه نشینان
ز قاف تا قاف است **همچنین دل تو چون بد که حق یکبار شاغل و حاصل شود**
باید که قطع کند از غیر حق و باز بهر غیر آلوده نکرده و چه خوش گفته
مصحح الدین شیخ سعدی شیرازی **دلم خانه مهر یار است و بس** از آن میگوید
در او مهر کس و همچنان چشم نیز باید که از مشاهده غیر قطع نماید چنانچه
خواجہ حافظ شیرازی گفته **جان من چشم من آنکه که بروی تو قناد جز حق**
در هر چه توان دید از آن آمد **الحدیث التاسع** حدیث احمد بن نصر النیسابوری
ابن اسحاق بن محمد القرقی حدیث عبیده بن ربیع نایل عن عائشة بنت سعد

ابن وقاص عن ابیہ ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یشرب قایما و قال بعضہم حبیبہ
بنت نابل مروی است از سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنہما که بدست پی
صلی الله علیه وسلم بود که می نوشیدی در حاله قیام یعنی در بعضی اوقات باب
مجاهد فی تعطر رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب سی و سیوم است در احادیث
لطیفه که وارد شده است در استعمال خوشبوی و رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب
در وصف تعطر که حبیب اشرف عطر را داد به طیب تو خود عطر قرآن و در این باب
مستطاب شش حدیث طیب است **لعمریه شش حدیث است در تعطر دوست**
شش جبهه برز طیب و عطر از دا است **اهل دین شش ضرورتی** **دانش این را عقیده**
این خوشبوی است **الحدیث الاول** حدیث احمد بن رافع و غیره **والحدیث الثانی** از ابن
احمد النیریری **شش حدیث است** **عن عبد الله بن المحنار عن موسی بن انس بن مالک عن**
قال کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم شکره یطیب منها گفت انس بن مالک رضی الله تعالی
عنه که بود برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم شکره که خوشبو میکرد **خود از آن بد آنکه** **که**
بعض سبب مرمعه و تشدید کاف نوع معروف است از خوشبوی و بد آنکه استعمال
حبیب خدا صلی الله علیه وسلم طیب را و بختی وی مر آن در حقیقت حکم بجای است و
مناسبه ذایه بود و این طیب ذایه وی صلی الله علیه وسلم بخدی بود که تمامه و لایح

طبیعی عالم به ششم ازان نرسند در آن دیار که بادی وزد نظره دوست چه جای
دم زند تا فمائی تا نادی است و هیچ مشک و هیچ عطری خوشبو تر از عرق و
نبود صلی الله علیه و سلم و چون میگذاشت آنحضرت بر اینها نعلهای مدینه می بایستند و
بوی خوش ازان راه از دهکده می خاک سرگویی شما بود هر نافه که در دست نیم عمر
افتاد و میگفتند که حبیب خدا صلی الله علیه و سلم ازین راه گذشته است خوش است
از بخردان این نکته گفتند که عشق و مشک از تنان نهفتن نیم صبح غیر بواسطه
مکر بادم و صحر اگر گفتند حدیث الکلیا حدیث احمد بن بشادنا عبد الرحمن بن مکر
شاعریه بن ثابت عن شمامه بن عبد الله قال کان انس بن مالک لا یترک الطیب قال
انس ابن النبی صلی الله علیه و سلم کان لا یترک الطیب گفت شمامه بود انس بن مالک که
رو نمیکرد و بان نمیکرد ایند هدیه چیز خوشبوی را و گفت انس رضی الله تعالی عنه
که بدو بی بی صلی الله علیه و سلم بود که بان نمیکرد ایند شی خوشبوی را چون کسی هدیه
می آورد و قبول میکرد آنرا حدیث الثالث حدیث قتیبه بن سعید نا ابن ابی ذئب
عن عبد الله بن مسلم بن حذاف عن ابیه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
و سلم ثلث لا ترک الوسائد والدھن واللبن گفت ابن عمر رضی الله تعالی عنه که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که سه چیز است که در کرده نشود یکی بالش و دم و فم

تا و از در ما و

خوشبو

خوشبو مانند ریح بنفشه و فیت سیوم شیر خوشبوی و شیر و تکیه اهل قبل
رد نیست به سنه رسول مقبول حدیث الرابع حدیث احمد بن غیلان نا ابی ذئب
الحضری عن سفیان عن الجریری عن ابی قفرة عن رجل عن الطفاوی عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طیب الرجال ما طهر بجمه و خفی لونه و طیب
الفساء ما طهر لونه و خفی بجمه حدیث علی ابن عمر ابنه اسمعیل بن ابراهیم عن الجریری
عن ابی نصر عن الطفاوی عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم مثله بجمه
گفت ابی هریرة رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خوشبوی
مردان چیزی است که ظاهر بود بوی او و پنهان بود در تن او مانند کلاب
عقب و کافور که اشکارا کردن و تنگ خود را راستن است و این لایق مردان نیست
و خوشبوی زنان چیزی است که اشکارا بود در تنک وی و پنهان بود بوی وی
ذعفران و خضار تا شوهر را بر تنک و آرایش میل بود حدیث الخامس حدیث احمد بن
حلیقه و عمر بن علی قال لا تنایزید بن ذبیع شاجاج الصواف عن حبان عن ابی
عثمان النهدي قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا عطی احدکم الريحان
فلا یرده فانه خرج من الجنة قال ابو عیسی و لا یعرف الحنان غیر هذا الحدیث و قال
عبد الرحمن بن ابی حاتم فی کتاب الحج و التعلیل حنان الاسدی عن بنی اسد بن

باب کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب بیست و چهارم است
چند و شش بود کلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب در وصف سخن کردن آن
افصح خلق مثل ان یطوق نذرها شده به هیچ زبان و درین باب خیر مآب
سه حدیث است موطا و مؤلفان ثلثه کشته مشتاق سردانند جمله که زافاتی پیش
تر مدنی از بر این سه تلمذ کرده باشند در طلب طاق الحدیث الاول حدیث محمد
بن مسعدة البصری شاحید بن الاسود عن اسامة بن زید عن الزهري عن
عروة عن عائشة قالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسر و کثر دکر کم هذا
ولکنه کان یتکلم بکلام یبین فقیل یحفظ من مجلس الیه کت ام المؤمنین عائشة
صدیقه رضی الله تعالی عنها که بنود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که در پی سخن
کند و به تعجیل گوید همچو تعجیل شما در سخن ولیکن آن حضرة سخن میکرد بکلام
روشن و واضح و مفصول که کلمات جدا جدا می بود و به تکلف یاد میکردند
هر کس که می نشست متوجه سویی آنحضرة صلی الله علیه وسلم الحدیث الشاهدنا
محمد بن یحیی بن ابی قتیبة سلم عن عبد الله بن المنذر عن نهامة عن انس بن مالک
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعید الکلمة ثلثا یتعقل عنه کت انس
بن مالک رضی الله تعالی عنه که بنود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که اعاده میکرد

بجی

و تکلم میکرد به آن کلمه سه بار تا معلوم کرده شود آنرا از آنحضرة صلی الله علیه وسلم
و کسی را حفظ آن فوت نشود الحدیث الثالث حدیثنا سفیان بن عیینة و جامع
بن عمر بن عبد الرحمن العجلی قال حدیثی مرسل من بنی قریم من ولد ابی هالة زوج
خلیجة یکنی ابی عبد الله عن ابن ابی هالة عن الحسن بن علی رضی الله تعالی عنه
قال سالت خلیفة هند بن ابی هالة و کان وصفا فقلت صف لی منظر رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل رجل الاخران دائم الفکرة
لیست له راحة طویل السکت لا یتکلم فی غیر حاجة یفتح الکلام و یختمه باسم الله تعالی
یفتح الکلام و یختمه بأشده و یتکلم مع الکلم کلامه فصل لا فقول و لا فقیه
لیس بالحنانی و لا الهی بن یعظم النعمة و ان وقت لا یدم منها شیئا غیر انه لم یکن یدم
فواقا و لا یدم به لا یفقد الدینا و لا ما کان لها فاذا تعدی الحق لم یقم لغضبه شیء حتی
یتقرر له لا یغضب لنفسه و لا یتقرر لها اذا اشار اشار بکفه کلها و اذا تعجب قلبه ما و
اذا تحدثت الفصل بها و ضرب براحة الیمین یا به البصری و اذا غضب اعرض الشا
و اذا فرج غص طر فی رجل ضحک التسم یقر عن مثل حب الغمام گفت حسن بن علی
رضی الله تعالی عنه ما که سوال کردم خال خود را یعنی هند ابن ابی هاله را و بود آن خال
من نیک و صف کنند و بیان کنند از احوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت

که صفت کن برای من از سخن کردن رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت هندیان
هاله و ضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که چه در پی بودی ^{هاله} اند
او از احوال قیامت و غم آتیه که چرا همه ایمان نمی آورند و در آخره احوال آتیه حق
باشد و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم همیشه متفکر در صنایع حق سبحانه و تعالی
نبود مرا و هیچ راحت دنیا و بسنیا و بود خاموشی او بغیر شد سخن شنی کدام
شیر نی است که از خلوت آن لب میگذراند و نهال باغ فراغت زبان خاموش
شکوفه چون عیش بنیه کوشش است سخن نمیکفت بغیر حاجت یعنی نکلم نمیکرد مگر در
چیزی که امید ثواب داشت مثل تبلیغ احکام شرع زبان در کشای مرد بسیار
دان که فردا قلم نیست بر چه زبان صدف واد کوهر شناسان و از دهان
جز بولون نکرند باز آغان میگرد سخن و ختم میکرد آنرا بنام الله تعالی یعنی در
اول کلام بسم الله می گفت و در آخر کلام الحمد لله می گفت یا غیر آن چنانچه استغفر
می گفت کذا فی شرح النسخ ابن الجوزی و آغاز سخن و ختم آن میکرد این صفت که تمام
دهن مقدس را استعمال کردی در تکلم چنانچه در طریقه اهل کمال و اهل تواضع
است و گفتا نمیکرد به آدنی غریک دلوب چنانچه دوش اهل بیک است و سخن میگرد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکلمه های جامع یعنی با قله حرف آن کلمه ها را جمع کند

میگفتند و ابی حنیفه که عاجز میشد عقل از احصاء و استقصاء آنها و کلام آنسرود
علامه صلی الله علیه و سلم فاصل است در میان حق و باطل و کافیت به مراد نه زیاد
و نه کم و نبود در شست و شست طبع و نبود اما گفته کسی از مومنان و بزرگ
میداشت نعت را اگر چه اندک باشد و مذمه نمیکرد هیچ شی و از نعت غیر الله
نبود که ذم کند طعامی را یا شربتی را که شیوه متکرران است و نبود که مدح کند آنرا
که این شیوه حریمان است در خشم نمی آورد و دنیا و نه چیزی که بود برای
دنیا بجز علم توجه آنحضرت بدینا و اسباب آن هر وقتی که بعدی کرده میشد
از حق یعنی اگر کسی خلاف شرع صادر میشد قائم و مانع نمیشد غضب از او
تا آنکه انتقام میکشید برای حق و دین غضب نمیکردی برای نفس مقدس خود
و نه انتقام میکرد برای ذات شریف خود وقتی که اشاره میکرد بسوی چیزی
اشاره میکرد به تمام کف مبارک خود و وقتی که متعجب میشد از چیزی میگردانید
کف مبارک خود را بر این بطن کف مبارک خود را بلند میساخت چنانچه شان
متعجب است و وقتی که نکلم کردی آنسرود عالم صلی الله علیه و سلم متصل می ساخت
و میرسانید کف دست راست خود را به باطن تراکشت از آن دست چپ خود
چنانچه عادت عرب است و وقتی که غضبناک میشد از کسی اعراض میکرد

از وی و مبالغه میکرد در اعراض قال الله تعالی و اعرض عن الجاهلین و وقتی که شاد
 میشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودی خدایا این چشم من در این دنیا تا آخر وقت
 و خوشی در آنحضرت همین قدر بود که چشم مقدس را میخواست باینده بعضی بلغاچ
 خوش گفته **یربشت در که چشم بستن است** اسودیکه بکج قناعت نشستن
 است و بود کمال خنده آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم تبسم که منکشف و ظاهر
 میشد و وقت تبسم دندان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم مانند زلاله آب در بیاید
 و صفاء و لمعان **جان داده بخلق و جهان از تکلمی** اجماع صدیق ترا در تبسمی
 از محنت و راق شدم زانو ناتوان **جانان بجال بنده بفرمانی** باب
 ما جاریه صحرای رسول الله صلی الله علیه و سلم این بابی و چشم است در احادیث
 شریفه که ثابت شد در صفة خنده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باب در صفة
 تبسم و شکر خنده حبیب **حسن آن خنده و مدح روح بهر انش و جان** و در این
 باب نه حدیث است **الحدیث الاول** حدیثنا احمد بن منیع شاعباد بن العوام
 ابنا الحاج و هو ابن اذ طاة عن سماک بن حرب عن جابر بن سمره قال کان فی
 ساق رسول الله صلی الله علیه و سلم خوش شسته و کان لا یفعلک الا تبسم فقلت اذ انظر
 الیه قلت اهل العینین و لیس باهل گفت جابر رضی الله تعالی عنه که بود در هر دو

پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با دیدگی اندک و مقصود نفی غلظة ساق است و بود
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که نمی خندید مگر خنده تبسم پس بودم وقتی
 که نظر میکردم سوی حبیب خدا صلی الله علیه و سلم میگفتم که اهل العینین است
 یعنی حشمان او سیاه است به سرمه و حال آنکه نبود کحل یعنی سرمه سیاه نبود
 بلکه اهل و سیاه بود از جیلد و خلقة **الحدیث الثانی** حدیثنا قتیبة بن سعید قال
 لقیته عن عبید الله بن المغيرة عن عبد الله بن الحارث بن خز قال ما رأیت
 اکثر تبسم من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الله بن الحارث رضی الله
 تعالی عنه که ندیده ام هیچکس را بسیار تر از ندیدی تبسم از پیغمبر خدا صلی الله
 و سلم **الحدیث الثالث** حدیثنا احمد بن خالد الخلال تابعی بن اسحق السیاطی
 ثمالیث بن سعد عن یزید بن ابرهیم عن عبد الله بن الحارث قال ما کان
 صحرای رسول الله صلی الله علیه و سلم الا تبسم قال ابو عیسیه هذا حدیث غریب من حدیث
 لیت ابن سعد گفت عبد الله بن حارث رضی الله تعالی عنه که نبود خنده پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم مگر تبسم بد آنکه شیخ ابن الجوزی گفته که این حصر منجا است بر غالب
الحدیث الرابع حدیثنا ابو عماد الحسین بن حرب ثنا وکیع ثنا الاعمش عن المعمر
 ابن سويد عن ابيه ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی لاعلم اول رجل تبذل

حدیثنا احمد بن منیع شاعباد بن العوام ابنا الحاج و هو ابن اذ طاة عن سماک بن حرب عن جابر بن سمره قال کان فی ساق رسول الله صلی الله علیه و سلم خوش شسته و کان لا یفعلک الا تبسم فقلت اذ انظر الیه قلت اهل العینین و لیس باهل گفت جابر رضی الله تعالی عنه که بود در هر دو

الجنة وآخر جعل يخرج من النار يوم القيمة فيقال اعرضوا عليه صفوا
ذنوبه وخبأ عنه كبرها فيقال له عملت يوم كذا وكذا وكذا وهو مقر لا ينكر وهو
مشفق من كبرها فيقال أعطوه مكان كل شئ عابسا حسنة فيقول ان لي ذنوبا
يا أباها ههنا قال ابو ذر فقلت ما ريت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضحك حتى بدت
نواجذه اقلت ابو ذر رضي الله تعالى عنه ككفت بنو خذ اصيل الله عليه وسلم بدست
من هرايزه ميدانم بوجهي مردير كه اول داخل خواهد شد در بهشت و مردير كه آخر
خارج خواهد شد اندوخ و علماردين گفته اند كه مراد از اول و آخر خاتم النبيين
است صلى الله عليه وسلم كفت رسول خدا اصيل الله عليه وسلم آورده ميشود مردير
و در قيامه پس گفته مي شود فرشتگان كه عرض كنند بروي كنان صغير و بيا
و حال آنكه نهان كرده ميشود از كناهان بزرگ او و پس گفته ميشود او را
كه كرده بودي در جهان و در جنين و جنين و حال آنكه او اقرار كنند بودي
كناهان صغيره خود و آنكار كنند از آنها و حال آنكه نرسان باشد از كناهان
بزرگ خود پس گفته ميشود فرشتگان از او حكم ميشود از ديب الغرث كه عطا
كنند او را بجاي هر كاه صغيره كه كرده است از احسنه و نيكيهاي كويد آنمرد كه
بدست مران كناهان ديكر است كه نهي بنيم آنها را اينجا كفت ابو ذر پس سو كنند

كه داخل در بهشت شود

خدا يوعا است كه هرايزه تحقيق ديدم بنو خذ اصيل الله عليه وسلم كه خنده كند
بعدى كه ظاهر شده دند انماي منور او كه در وقت خنده ظاهر مي شود بد آنكه خند
مبارك از سبب تعجب جمال آن مرد بود كه اول از صفات نرسان بود و اخفا كليل
را غنيت ميدانست چون وسعه رحمة و عطا حق كرم ديد بر اقرار كياي خود
جزرت كه در جمعي بدست كريد و آه آوردند جمعي هم ديد و نگاه آوردند
جمعي ديدند خواهش عفو ترا رفتند جهان جهان كناه آوردند لعن الله القاتل
حدثنا احمد بن منيع شامعاوية بن عمرو ثنا زائدة عن بيان عن قيس بن ابراهيم
عن جرير بن عبد الله قال ما جئني رسول الله صلى الله عليه وسلم منذ اسلمت
ولا ارا في الاضحك كفت جرير بن عبد الله رضي الله تعالى عنه كه حجاب نكره و
منع نكره مرا حبيب خدا صلى الله عليه وسلم از در آمدن پيش خود در خلوة كه
در آن خواص اصحاب مي بودند از ابتدائي مدني كه مسلمان شده بودند و نديد
مرا در هر حال مگر خنده تبسم كرد براي من بد آنكه به صحنه رسیده است كه مسلمان
شدن جرير رضي الله تعالى عنه پيش از وفات سيد كاينات صلى الله عليه و
همچون روز بومه مولانا نظامي كنجوي در نعت شريف گفته است غناب شده
شكرت است و شكر كشته غناب در نعت يك كف هست توبه صحرای عشق

بر که چهل روز تماشا می عشق و فقیر نظامی امن آبادی سه رباعی عرض نیاز آورد.
 از حسن بیجا و شکر خنده بنی دید جبر حسن به از حسن بوسنی از فیض
 صد هزار جمله اولیا با جمله جبر پیر اند بر این بیجا حسن و تبسم احمد
 جبر پدید چهل روز خوش حال احد فدای این جمله کشته است صد هزار جمله
 ذلطف این جمله خواهند جمله فیض آید شوق خلق عظیم نبی صدق و صواب
 که یک جبر یک گفت از میانه اصحاب مرا ندید مگر آنکه خوش تبسم که بهر ملک
 در این زمن نگر حجاب الحديث السادس حدثنا احمد بن منيع ثنا معاوية بن
 عمرو ثنا ابيده عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن جبر قال ما حجبني رسول
 صلى الله عليه وسلم ولا رأيت من اداني منذ اسلمت القيم كذبت ترجمه این حدیث شریف
 الحديث السابع حدثنا هناد بن السري ثنا ابو معاوية عن الاعمش عن ابراهيم
 عن عبيدة السلماني عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اني لا عرف آخر اهل النار خروجا من النار وجل خروج منها زحفا فيقال لا تطلق
 فادخل الجنة قال فيذهب فيجد الناس قد أخذ المنازل فيقول له انك لزمنا
 الذي كنت فيه فيقول نعم فيقال له ممن قال فيتمنى فيقال له فان لك الذي تميت
 وعشرة اصناف الدنيا قال فيقول استغفرني وانت الملك قال فلقد رايته رسول

و ادب قد اخذ الناس المنازل فيقال له

صلى الله عليه وسلم فتح حتى بدت نواجده گفت عبد الله بن مسعود در حق
 نواخته که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بدرستی که من هر آنکه میدانم شرف
 که آخر اهل آتش دوزخ است از روی بر آمدن از آن آتش بخی کسی که پس از هم
 از دوزخ می بر آید آمد روی است که می بر آید از آتش دوزخ بر آمدنی زهف
 یعنی بر سرین راه رفتن همچو کودک بسبب ضعف و عدم قوه استادان پس
 گفته میشود او را از جناب رب کریم که روان شو پس در این در بهشت گفت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس می رود آن مرد نا آنگه می در آید در بهشت
 پس خواهد یافت مردم اهل بهشت را در آن حال که تحقیق گرفته اند منزلها را
 در بهشت و سکونت کرده اند در منازل پس خواهد گفت ای پروردگار
 تحقیق گرفته اند مردم منزلهای بهشت را و جای نمی یابم که سکونت کنم در آن پس
 گفته میشود او را از جناب رب العزة که ایایا می کنی آن زمان را که بودی
 در آن زمان یعنی قیاس کردی این زمانه را که هستی در آن کنونی به آن زمانه
 که در آن بودی و مرد دنیا که چون بر میشد منازل دنیا به ساکنان سابق پس
 آئید و بگرد جای و منزل نمی ماند و چنین نیست بلکه در بهشت با وجود کثرت
 اهل بهشت منزلها و مسکنهای بسیار فارغ و زاید است و فرقی آنکه دنیا دار

صنوع و محنة است و بهشت دارد و سق و فرج است پس خواهد گفت آن مرد که
آری یا در بغل من همچنان قیاس کرده ام پس گفته خواهد شد آن مرد را خطا
از جناب بجزیم که از رویکن آنچه خواست تست گفت رسول خدا صلی الله علیه
و سلم پس از او خواهد کرد به قدر حوصله خود پس گفته میشود مراد از حضرت کرم
تعالی که محقق مرزا است آنچه از روی باده مانند های دنیا گفت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم پس خواهد گفت آن مرد که یا عمل میکنی عمل استهزا و سخریه
و حال آنکه تو بادشاه بادشاهان هستی سر بادشان کردند فرزند بدرگاه
بر زمین یاز و صد و سخریه از ملک الملوک نمی فیصد و نیز من حقیر تمام
از آنکه ملک الملوک من معامله سخریه کند گفت عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه
که پس سوگند خدا ای جل جلاله که هر آینه تحقیق دیدم پیغمبر خدا بر صلی الله علیه
و سلم که خندید بعدی که ظاهر شد دند انهای من و او قاین ضحک مبارک از
سبب تعجب لغز بود از علیه رحمة حق سبحانه بر شئی و وسعه رحمة او هر شئی
کما فی الحدیث القدسی سبقت دخی علی غیبی الحدیث الثامن حدثنا قتیبة
سعيد ثنا ابو الاحوص عن ابي اسحاق عن علي بن وهب عن قال شهدت عليا رضي
تعالی عنه ای بدایه که با فلان وضع رجله فی الکراب قال بسم الله فلما استوی علی

ظهرها قال الحمد لله ثم قال سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرين وما انا الي ربنا لنقلبون
ثم قال الحمد لله ثلثا والله اكبر ثلثا سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب
الا انت ثم ضحك فقال من شئ ضحكك يا امير المؤمنين قال رايت رسول الله صلی الله علیه
و سلم صنع كما صنعت ثم ضحك فقال من اي شئ ضحكك يا رسول الله قال ان
ربك ليحب من عبده اذا قال رب اغفر لي ذنوبي يعلم انه لا يغفر الذنوب الا الله
كف علي بن وهب رضي الله تعالی عنه حاضر شد من امير المؤمنين علي رضي الله تعالی
عنه در احوال که او در مشد مرکب را تا سوگند آن شیر خدا بران مرکب زهی شاه مرکب
فهی نه سوار پس هرگاه که نداد بای مبارک خود را در مرکب سعادت نصیب
گفت بسم الله پس هرگاه که نشست و آرام گرفت بر پشت مرکب گفت الحمد لله
كف سبحان الذي آتاه پس گفت الحمد لله سه بار و گفت الله اكبر سه بار و خواند
فسيح مذکور را پس خندید شیر خدا امير المؤمنين علي رضي الله تعالی عنه پس گفت علی
بن وهب که از چه سبب خند کردی ای امير المؤمنين گفت امير المؤمنين علي کرم
الله وجهه که دیده ام پیغمبر خدا بر صلی الله علیه و سلم که کرد خناخند من کردم بر سر
ازان خنده که پس گفت ای پیغمبر خدا از چه خندیدی گفت رسول خدا صلی الله
عنه و سلم بدرستی پروردگار تو هر آینه راضی و خوشنود میشود از بنده خود

وقتی که میگوید آن بنده و ب اغفر لی ذنوبی در آن حال که میداند آن بنده اینرا
که تحقیق نمی آید که آنها را هیچ یکی غیر من الحادیت الناصح حد شامی بر بشار
تنام محمد بن عبد الله الانصاری ثنا ابن عوف عن محمد الاسود عن جابر بن سعد قال
قال سعد لعن رایت البی حیلة الله علیه وسلم ضحك یوم الخندق حتی بدت نواجذه
قال قلت کیف قال کان رجل معه ترس وکان سعدا یسار وکان یقول کذا وکذا
بالترس یطی جهته فتزع لسعد بنهم فلما رفع راسه رماه فلم یطی هداه
صدیقه جبهته وقلبته فقال برجله فضحك البی حیلة الله علیه وسلم حتی بدت
نواجذه قلت من ای شیء ضحك قال من فعله بالرجل گفت سعد بن ابی قحاص
رضی الله تعالی عنه سوگند خدا اینعلیه که هر آنکه تحقیق دیدم بنی راحیل
اسد علیه وسلم که خندید در روز جنگ خندق تا آنکه اشک داشت و دندانها
مشو را و گفت عامر که گفت من سعد را که بر چسباده بود ضحک او یعنی سبب خنده
مبارک او چه بود گفت سعد که بود مردی کافر که با وی سپری بود و بود سعد
بن ابی وقاص تیر انداز و بوز آن مرد کافر میگفت چنین وچنین یعنی غنما
نا مناسب در آن حال که میپوشید پشایی خود را بر آن سپری کشید سعد بن ابی
وقاص برای مردن آن کافر تیری از کمرش و در دهان نهاد و صف کمان را کشید

فتح بادر نون خفیفه است بناکید کاد پس وقتی که برداشت آن مرد سر خود را از دست
سعد تیر را پس خطا نکرد این و میته یعنی این تیر انداختن آن مرد یعنی پشایی
او را رسید کمان قرحق افکند چون تیر سپر جلب نشد نه هیچ تیر سپر
و گردیده افتاد و برداشت پای خود را بپای سر او نه رسید و پای او سوزی
آسمان کردید پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جدی که اشک داشتند
ضواحک منور و مبارک وی گفت سعد مرا که از چه چیز خنده کردی سرور عالم صلی
علیه وسلم گفت سعد بن ابی وقاص که از غرابت تیر انداختن من و رسیدن آن
تیر بر خطاه و گشتن آن دشمن اهل اسلام را خندیدید حبیب خدا صلی الله علیه
وسلم از روی فرجه و سر و باغچه مرتب میشود بر قتل وی از اطفال آتش کفر
خوار شدن ائمه ضلالت و نبودن آن خنده مبارک از بلند شدن دو پای او
و انکشاف عوره و فسیفه شدن او و برای مسکین نظام الدین آن بر که ایستاد
دباعی عین صواب فایض شده نه سعد خطا کند نه تیری که ز سعد نکل داشت
بر اهل کفر نه جبهه نه جعد از سعد رسید سهم و کافر افتاد گویا که رسید برق
بر روی از دعد بد آنکه در مشارق الانوار آمده که گفته است رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا سعد اقم فداک اجم و ای ای سعد تیر اندان فدا ای تو را

بدر بن و مادر بن و انجلیت در صحیح بخاری و در صحیح مسلم است و متفق علیه است
بروز چنگ بوده سعد بن ابی سعاد شاد نصیب او عامی زلف خود را
پاک لبتی بگفت او را فدای آن و ای خداوند اطفیل آنکه عالم فدایت از دل
و جان است هر دم طفیل آل پاک و صاحب اظهار که گفتا از جهادشان شده
خوار نظامی را مؤلف سازد و نواز که اسباب عزای دین کند ساز دنیا
دین را بر جبین تیر بود سعدا و ستادش مرشد و پیر باب ماجرا در صفة
مزاج رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب سی و ششم است در صفة مزاج
رسول خدا صلی الله علیه و سلم باین صفة مزاج الاذواح آمد از لطف
پیغمبر هم صدق و احسان بدانکه مزاج عبارت است از لطف و انبساط باغیر خود
از غیر ایدار و غیر حقاره او و در این باب شش حدیث است این باب احادیث
شش از لطف مزاج از هر هشت بدر بن و تفاح در شرحه جهان است
دو نام و اقامت قوت قلوب هم مزاج الاذواح الحدیث الاول حدیث ابو عبد بن
بن غیلان ابواسامه عن شریک عن عاصم الاحول عن انس بن مالک قال ان
النبي صلی الله علیه و سلم قال له یاذا الذین قال ابو عیسی قال محمود قال ابواسامه
یعنی یأذنه گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدر بنی صلی الله علیه و سلم

اولی است که
از بنی بصری
تیر اندازند

گفتند

گفتند انس را که ای صاحب د و کوش گفت ابو عیسی که گفت محمود مذکور گفت
ابواسامه که مراد میدارد انس بن مالک از روایت یاذا الذین آنکه مازحه
و مباسطه و تلف میگرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با انس از بن حنیثه که
تیمید کرد او را بغیر اسم او از آنکه میگویم میشود این یعنی که نیست مرانس از
حواس مکرر و کوش و اگر چه مقصود با و مدح انس بوده آنکه هر چه میشود
یاد میدارد و آنچه بکوش او میرسد انقیاد او میکند و عمل میکند بقتضی آن
و این احسن اوصاف است الحدیث الثانی حدیث انس بن السری تا و کعب عن
شعبه عن ابی النبیاح عن انس بن مالک قال ان کان النبی صلی الله علیه و سلم
لیخاطبنا حتی یقول لاخ ی صغیر یا باعیر ما فعل النبی ففیة ان کنی غلاما صغیرا
فقال له یا باعیر ففیة انه لا بأس ان یعطى الصبی الطیر لیلجب به قال له النبی صلی
علیه و سلم یا باعیر ما فعل النبی لانه کان له نعیر فیلعب به فوات فخرت الغلام علیه
النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا باعیر ما فعل النبی گفت انس بن مالک رضی الله تعالی
عنه که بدر بنی صلی الله علیه و سلم که هر اینه در می آیدت با ما و ملاطفت و
انبساط میکرد بمن و به اهل بیت من تا که میگفت مر برادر مرا که خورد بود
یا باعیر ما فعل النبی از اباعیر چه کرد و در این حدیث اینست که بدر بنی

رسول خدا صلی الله علیه وسلم به کتبه خواند پس صغیر را پس گفت مراود یا اباعمر
حال آنکه صغیر در حاله صغیر پنهانی باشد و این داخل کذب نیست زیرا که قصد
از کتبه تعظیم و تفاؤل است نه حقیقه لفظ و در تجدید این است که باین نیست
در پی که داده شود کودک را مرغی تا بازی کند به آن و جز این نیست که گفت
مراود یا نبی صلی الله علیه وسلم یا اباعمر ما فعل النعیر زیرا که بود مراود مرغی
پس بازی میکرد به آن پس مردان مرغ پس نمکین شد آن پس بر مردن آن مرغ
پس مزاج و میاسطه کرد آن پس را نبی صلی الله علیه وسلم به صورت استقامت آن
حال آن مرغ و استقامت مقصود نیست بلکه مقصود تلافی و تسلیه و دفع غم
آن پس است زیرا پیش تو دل دردمند شاد شود لب مخرج یا قوت بهر
غنا کان است الحديث الثالث حدثنا عباس بن محمد الدوري ابا عبد الله الحسين
بن شقيق ابا عبد الله بن المبارك عن اسامة بن زيد عن سعيد المقبري عن ابي هريرة
قال قال يا رسول الله انك تدعينا قال اني لا اقول الا حقا قلت ابو هريرة رضى الله
تعالى عنه ككتبت اصحاب رضى الله تعالى عنهم اى رسول خدا اى پدر رستى كه تو مزاج میکنی
ما را گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم پدر رستى من نمیکویم مگر حق الحديث الرابع
حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا خالد بن عبد الله عن حميد عن انس بن مالك ان

رجلا استعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اني حاملك على ولدنا فة فقال يا رسول
الله ما اضع لولدنا فة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهل تلد الا ابا الله
كفت انس بن مالك رضى الله تعالى عنه که پدر رستى مردى طلب کرد از پسر خدا صلی الله
وسلم که سوار کند او را پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و پدر که پدر رستى سوار
میکم ترا بر چه شتر ماده و گمان بود آن سائل که مرا و الفخرة شتر چه خبر است
پس گفت که اى رسول خدا چه کنم چه ناقة را که قوه بار بردارى ندانند پس گفت پسر
خدا صلی الله علیه وسلم که نمى زاید شتر را مگر ناقة ما یعنی شتران بزرگ هم ولد نامة اند
الحديث الخامس حدثنا اسحاق بن منصور ثنا عبد الملك بن عمار عن ثابت عن انس
بن مالك ان رجلا من اهل البادية كان اسمه زاهرا وكان يهدي الى النبي صلی الله
وسلم هدية من البادية ففخمة النبي صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان يخرج فقال
النبي صلی الله علیه وسلم ان زاهرا باؤتينا ونحن حاضرون وكان رسول الله صلی الله
عليه وسلم محبة وكان رجلا قريظا فافاه النبي صلی الله علیه وسلم يوم ما هو ببيع
متاعه واحتفنه من خلفه ولا يبهره فقال من هذا ان سئل قال قلت فرفق النبي
صلى الله عليه وسلم فجعل لا يالوا ما التصق لظهري بصدر النبي صلی الله علیه وسلم حين مر
فجعل النبي صلی الله علیه وسلم يقول من يشترى هذا العبد فقال يا رسول الله انا

والله تعالیٰ کا سد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکن عند الله است بگا
او قال انت عند الله قال گفت انس بن مالک رضی الله تعالیٰ عنہ کہ بدرستی مردی
از اهل بادیہ بود نام او زاهر کہ اصحاب جنگ بدر است رضی الله تعالیٰ عنہم
و بود آن مرد کہ میفرستاد سوی بنی صلی الله علیه وسلم ہدیہ و پیشکش از بادیہ
یعنی از میوہائی بادیہ و نباتات بادیہ و غیر آن از آنجہ کہ اهل حضرہ و بقیعہ بر آن
بود پس ساختگی میکرد او را بنی صلی الله علیه وسلم و قتی کہ میخواست زاهر را آمد
د بسوی وطن خود یعنی عطا میکرد حفرة او را برای او و عیال او اسباب معیشہ
و مصالح رفاهیت از آنموقع شہر کہ در بادیہ پیدا میشود پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم
بدرستی زاهر بادیہ من و بادیہ مال من است نام من رفت است روزی بر
جانان زلف اهل دل را بوی جان می آید از نام ہنوز و مایان حاضران را
یعنی مہیا می سازیم برای او آنجہ احتیاج دارد بادیہ آن از آنموقع شہر و بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کہ دوست میداشت زاهر را سر و زرد دل و جانم فدائی آن
محبوب کہ حق ضحکہ و مزہ و فغانکند دارد و بود زاهر مردی دیم یعنی در ظاهر
حسن صورت نداشت پس آمد او بنی صلی الله علیه وسلم در یکروز در آنحال کہ او
میفرودخت متاع خود را و آن حبیب خدا صلی الله علیه وسلم در بر گرفت زاهر را

از پیوستہ

از پیوستہ زاهر حال آنکہ نمی دید زاهر آن حبیب خدا صلی الله علیه وسلم را دوست
دست لطف تعویذ و نجات است یارب کہ بنم آنرا در کہ ہم حائل گفت
زاهر کہ کیست این بگذا در اہل باز نکردست زاهر پس شناخت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
و سلم پس شروع کرد کہ تعصیر میکرد در الصاق و چسباندن پشت خود
سینہ منور آن سرو ہنگامی کہ شناخت آنسر و خدا صلی الله علیه وسلم برای تبرک
و تحویل کمالات و سعادات باقی ہوستم و از غیر تو میرید دلم آشنائی تو
ندارد سر بہکائے خویش یعنی پشت خود را بسینہ آنحضرة میچسباند و بر سینہ
از کمال خوشی و راحت و استلذاف بہ آن سعادت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
دوش من دوش بدوش تو میدا است و دلم خواهد آمد روز کہ جان بھران شد
کند پس شروع کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آنکہ میگفت گھلیست کہ خرید
میکند این بند را و اطلاق عبد بزاهر کہ حر اصل است از قبیل استعاده است
پس گفت زاهر کہ ای پیغمبر خدا اگر بفروشی مرا این ہنگام سوگند خدائی کہ می یابم
مرا متاع کا سد یعنی در علاج کہ هیچکس رغبت نکند در سر زائر آنکہ زشت صورت و
حقیرم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن کا سد و بہد رواج نیست نزد
خدائی تعالیٰ بلکہ عزیز و مروج و مقبول هست یا گفت کہ تو نزد خدا آیتا کران ہستی

اگر چه حسن صورت ندادی حسن سیره و جمال می گذاری معروض میداد مسکین
نظام الدین آنچه از فضل و اهب العطا یا فایض شده است بر او نظم این رباعیات
و مضامین عالیات: **صورت زاهر در ظاهر بوده است و مایم دوست میداشت**
حبیب حقش از لطف قدیم نیست مقبره موقوف به حسن ظاهر هر که راست
خدا دادش این فضل عظیم: **به حسن ظاهر است مشتاق بدر کمال و هر شیئی**
ز حسن بدر فایق هست حسن معنوی در وی: به حسن او دلیل روشن از بهر
در عالم که آن شمس بنور از محبت آمدش در پی: از سوی کرم زاهر آمد و کرم
در بر پرتویی ز لطف و کرم های بی حساب: زاهر به حسن ظاهر آن صدمه چید کرد:
میکرد استفاده فرمودند آفتاب: **در شوق بنی چو حال زاهر دید: در بزم کفر**
سوی خویش کشیده: **تا آنکه بغیر رب نباشد مشغول: باشد بوصول حق نظر و آ**
و سعید: گوشت خلد کسی را بر خود بهر بخت: که گوشت تشنه لبی را بر خود آب
حیات: و اکل از شوق بخواند بر خود بلبل را: و ادم عیسی از لوح به تنهای
مرات: خوش بود از نیمه چون دست کشد عاشق را: در بر خویش به آن محبت
به آن لطف صفات: کشت این نغمه عظیمی است نصیب زاهر: که کشیده است
دشمنش به برآیت: یا بدست دهد خاک بفعل زاهر: در بر خود

ختم نظامی ز عطیات الحديث السادس **حدثنا عبد بن حميد ثنا منصور بن**
المقدام ثنا المبارك بن فضالة عن الحسن قال أتت عجنو إلى النبي صلى الله عليه وسلم
فقلت يا رسول الله أدع الله أن يدخلني الجنة فقال يا أم فلان إن الجنة لا تدخلها
عجنو قال فقلت تبسلي فقال أخروا لا تدخلها وهي عجنو إن الله يقول
إذا أنشأنا من أنشاء فجعلناهن أبكاراً غفرلها أن رأيا كفت حسن بصرى رضي الله
عنه كما مد يده في بيتي فبخر خداه الله عليه وسلم ليس كفت أي هر سول خدا
دعا کن خدا را که داخل کند مرا در بهشت پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
ای مادر فلان بدرشته که نمی در آید به بهشت زن زال گفت ز او بی بهشت کن
بخود رفت در آن حال که کرم میکرد: تا آنکه دید عجلو فروش می نیاید بخر خدایش
بخوش پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر دهید آن پیره زال را که بدرشته
عجنو نمی در آید در بهشت در آن حال که پیر است بلکه می در آید جوان گشته بدرشته
استیفا میکند که تحقیق ما پیدا کنیم زنان را از سر نو به واسطه ولادت پیدا
کردنی یعنی بعد از مرگ خلق کنیم ایشان را پس کردیم ایشان را دختران و شیر
که هرگاه شوهران ایشان به ایشان نزدیک کنند ایشان را بگریه بیاورد و کردیم
ایشان را دوست دادند شوهران خود بواسطه کمال عشق ایشان به شوهران خود

و کرد این ایشان را برادر هر سال که هر سی و سه ساله باشند و شوهران ایشان نیز بر این
 من هر تبیان آورده که اگر زنی شوهر نداشته باشد در دنیا آنرا به بعضی اهل
 بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نباشد او را یکی
 از بهشتیان دهند و اگر شوهر او بهشتی بود باز به او انداخته دارند و اگر زیاده
 از یک شوهر داشته باشد و هم بهشتی باشند به زوج آخرین نام زد کنند کذا فی
 تفسیر المفسنی باب ما جاء فی صفة کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم فی شعر ابن
 باب سی و هفتم است در صفة سخن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در شعر باب
 در وصف کلام بنوی اندر شعر مصرعی طبع بدیعی اندر شعر در کلام
 و در این باب نه حدیث است الحدیث الاول حدیث علی بن حجر شامی که عن القدام
 بن شرح عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت قيل لها هل كان النبي صلی الله
 و سلم يتمثل ويقول يا ليتك بالاحجار من لم ترق قد كنت ام المؤمنين عائشة
 رضي الله عنها که گفته شد مرا عایشه را رضي الله عنها که آیا بود بنی صلی الله علیه و سلم
 میخاند چیزی را از شعر گفت ام المؤمنین عائشة رضي الله عنها که بود بنی
 صلی الله علیه و سلم که میخاند شعر این را و احد را و میخاند شعر را و میگفت این
 مصرع را که شعر قیس بن طرفة است و یا ليتك بالاحجار من لم ترق و بدیعی آید ترا

این و این
 بنی بنی من الشعر فان كان يثل شعر

خبرها

بعبرها کسی که عطا کند ی توشه ویرا و مقصود شاعر اظهار ایمان خود است بر نبی
 آخر الزمان خاتم الرسل و رحمت عالمیان صلی الله علیه و سلم که تبلیغ کجایان می
 آید و مزین خلق خدا کرده الحدیث الثالث حدیثنا محمد بن بشیر ثنا عبد الرحمن
 ابن مهدي ثنا سيفان الثوري عن عبد الملك بن عريشة ابن سلمة عن ابي هريرة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبيد ^{الاکل}
 شيء ما خلا الله باطل و کذا آیتة بن ابي الصلت ان یسلم گفت ابو هریرة رضي الله
 عنه که میگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بدیعی را است فرین کلامی که گفته
 است او احسن شعر آن کلام لبيد است که این مصرع است الاكل شيء ما خلا
 الله باطل یقید انا و آگاه باش که هر شئی که غیر خدا می یقید است باطل است بمعنی
 آنکه جمیع ماسوی خدا می یقید هر چه از مخلوقات است مضحک و فانیه است
 و گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان امیه بن ابی الصلت که قریب است
 امیه بن ابی الصلت بشرف اسلام مشرف کرده الحدیث الثالث حدیثنا محمد
 بن المثنی ثنا محمد بن جعفر ثنا شعبه عن الاسود بن قیس عن جبلة بن ابر
 سفیان البجلي قال اصاب حجر اصبع رسول الله صلی الله علیه و سلم فذمیت فقال
 هل انت الا اصبع ذمیت و فی سبیل الله ما لقیته حدیثنا ابن عمر ثنا سفیان ابن عیینة

عن الاسود بن قيس عن جندب بن عبد الله بن الجيلي عن جندب بن جندب رضي الله
تعالى عنه كمرسلة بنو سني انكشت رسول خدا صلى الله عليه وسلم در غزوه
اخذ بن جندب الوده كشت انكشت مقدس بن كشت رسول خدا صلى الله عليه
وسلم بنسني توي انكشت موصوف بن جندب صفتي مكر بصفه خون الوده شدن و
جندبى كه در يافتى انرا انكشت در راخذ اى يعنى است ضائع بنسنت محرم
اجر عظيم است الحديث الرابع حدثنا محمد بن بشير بن ثعلبي بن سعيد بن فرج
ثنا سفيان الثوري ثنا ابو اسحق عن البراء بن عازب قال قال له رجل افرقت ثم
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يا باعزاده فقال لا والله ما وليك رسول الله صلى الله
عليه وسلم ولكن علي سرعان الناس تلقى هم هو اذن بالنيل ورسول الله صلى الله
عليه وسلم علي بعلته وابو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب اخذ الجاهل
ودرسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب كفت
براه بن عازب كه كفت بر ابراه بن عازب سر ابراهي كه ايا كرغيت بوديد شما انما
در آن حال كه تقاوت كنند بوديد ان رسول خدا و كذا فذ بوديد رسول
خدا صلى الله عليه وسلم تنها در جنگ خيبر و دفع نكرديد دشمنان ان رسول
خدا صلى الله عليه وسلم اى ابا عازبه بن كفت ابا عازبه كه هم نكرغيت بوديم سو كند

خداي يابو كه نكرغيت و در نكرديد بوديد بن جندب صلى الله عليه وسلم انما
كفار بن اكابر اصحاب كه انكشت و نفوس خود را فداي اخضره كرده اند چه كونه
هم فرار كرده باشند وليكن و مكر داند بودند بعضي مردم شني كشتگان
بسوي شني بي تامل كه پيش آمدند آن مردم شني كشتگان را قبيله هون
بشهرهاي خطا و ان جماعه شني كشتگان اكثر آنها سلاح نداشتند
حال انكه بن جندب صلى الله عليه وسلم سوار بود بر اسب سفيد و ان دل داشت
وابو سفيان بن حارث بن عبد المطلب كبريد بود الجاهل ان استر از غي
انكه ان اخضره به شني نذر ايد در لشكر عذوقه انكه اخضره نيز ميكرد و اسب
در مقابل ان اعداء و رسول خدا صلى الله عليه وسلم ميگفت كه من بني برحم
نست در فرج در جندب و من بن عبد المطلب بن فران ميكنم و غالب مي آيم بر
هم الحديث الخامس حدثنا اسحق بن منصور ثنا عبد الرزاق ابن جعفر بن سليمان
ثنا ثابت عن انس بن النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة في عمرة القضاء وابن ربيعة
يمشي بين يديه وهو يقول خلوا بيني الكفار عن سبيده اليك انظر كم على تنزله
ضربا بين يل الهام عن مقيه و يذهل الخليل عن خليله فقال له عمر ابن رواحه
بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي حرم الله تقول شعر افعال النبي

صلى الله عليه وسلم خل عنه يا عمر فلي اسرع فيهم من نفع الببل مرويت ان انس
رضي الله تعالى عنه كبد رستي بنى صلى الله عليه وسلم داخل شد در مکه در عمره که
قتل کرده بود آنرا بنى صلى الله عليه وسلم در سنه هفتم از هجره بعد از آنکه شرح
کرده بود در آمد عمره در سنه ششم از هجره و مانع آمده بود که کفار انعام آن عمره
و حال آنکه ابن رواحه ميوفت بنى آنحضرة صلى الله عليه وسلم و حال آنکه
ميگفت اين دو بيت را و مغيه آن دو بيت اينست که غلبه کنيد و دست باز
داريد اي پسران کفار و زاه پيغمبر خداي صلى الله عليه وسلم و بکذايد
او داد و د شويد امر و ف مینریم شما را بنابر منزل قرآن که بقتل مشرکان مقرب
زندني که دووي مي سازد سر را ان کردن و غافل ميکند دوست را اندوشت
از غلبه خوف هلاک بگشت ابن رواحه را عمر رضي الله تعالى عنه که اي ابن رواحه
بخصوص مقدس پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و در حرم خدا نيتا ميگوئي و پيغمبر
شعر را بنى گفت بنى صلى الله عليه وسلم که بکذايد او را و متعرض مشو با و اي عمر که
هر آينه اين آيات يا اين کلمات سريع تراست در کفار يعني در اين امر و تعذيب
کفار تاثير کند تراست از انداختن تيرها جراحات السنان لها اللثام
ولا تليق لهما بلعج اللسان که جرح نيزه به کرد و ديدار و و ليخرج من بابه

داد الحديث السادس حدثنا علي بن حجر ثنا شريك عن سماك بن حرب عن جابر
بن سمره قال جالست النبي صلى الله عليه وسلم اكثر من مائة مرة وكان اصحابه
يلتاضون و الشعة و يتذاكرون اشياء من امر الجاهلية و هو ساكت و د بانيتم
معهم گفت جابر بن سمره رضي الله تعالى عنه که جماعت کرم و هفتين شد م بنى
صلى الله عليه وسلم بيشتر از صد بار بوده اند اصحاب آنحضرة صلى الله عليه وسلم
که بهم شعر ميخواندند و بهم ياد ميکردند چيزها را از امر جاهلية يعني از امور
که واقع شده بود در زمان جاهلية پس ايندمان اسلام و جديب خدا خواست
مي بود و با اوقات تبسم ميکردي بغير شد خوشي کدام شيريني است
که از خلوت آن لب بيگدا گر نه بد خنده او چنان بچرخان دردميد
منصب احيا به مسيحا سيد الحديث السابع حدثنا علي بن حجر ثنا شريك عن
عبد الملك بن عمر عن ابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال اشركتكم بكم العرب كلمة لبديد الاكل شي ما خلا الله باطل گفت پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم که نيکو تر سخن که نگويم کرده اند بآن شعر اعراب سخن لبديد
اينه مصرع الاكل شي ما خلا الله باطل و مغيه ايره مذکور شد در سابق الحديث
الثامن حدثنا احمد بن منيع ثنا مروان بن معاوية عن عبد الله بن عبد الله

الطائفة عن عمرو بن الشريد عن ابيه قال كنت سرف رسول الله صلى الله عليه وسلم
فانشدته مائة قافية من قول امية بن ابي الصلت كما انشدته بيتا قال لي
النبى صلى الله عليه وسلم هنيه حتى انشدته مائة يعني بيتا فقال النبى صلى الله
عليه وسلم ان كاد لي نسيم كفت شريد رضى الله تعالى عنه كهو دم سوار بس رسول
خذ اى صلى الله عليه وسلم بريك مركب بس خواندم بران حضرة صلى الله عليه
وسلم صد بيت انقول امية بن ابي الصلت لمولفه بونا قتي شريد كركم رقت
باشم سريد بدر راصد و برش صد قافية خواند ان رديف و بناد
اود فلنك نظم ثياب به سرش كفت شريد رضى الله تعالى عنه هرگاه ميخواندم
بران حضرة صلى الله عليه وسلم بيتي را ميگفت مرا بنى صلى الله عليه وسلم هنيه
يعني زياده بولج خواندى پس اطاعه امر اشرف ميگردم تا كه خواندم براء
حضرة صد بيت را پس كفت بنى صلى الله عليه وسلم كه بدرستي نزديك
كه امية بن ابي الصلت مسلمان شود براي اشتغال شعرا و بنو حيد و بنو
والكثر اموي شرعية ديكر الحديث التاسع حدثنا اسمعيل بن موسى القزري
وعلى بن حجر واليخ واحد قال حدثنا عبد الرحمن بن ابي الزناد عن هشام
بن عرفة عن ابيه عن عايشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

يضع حسان بن ثابت منبر في المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلى
عليه وسلم او قالت يفاخر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقول له رسول
صلى الله عليه وسلم ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما يفاخر او يفاخر
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا اسمعيل بن موسى وعيا بن حجر
قالا حدثنا عبد الرحمن بن ابي الزناد عن ابيه عن عرفة عن عايشة عن النبي
صلى الله عليه وسلم مثله كفت ام المؤمنين عايشة رضى الله عنها كهو بغير خدا
صلى الله عليه وسلم مى نهاد براي حسان بن ثابت رضى الله تعالى عنه منبري را در
مسجد استاده مى شد حسان بوان استادى در انحال كه مفاخره ميگرد از جانب
بغير خداى صلى الله عليه وسلم يعني ذكر ميگرد مفاخره كالات و فضائل رسول
خدا و صلى الله عليه وسلم بقدر علم و ادرك خود ياكفت ام المؤمنين عايشة
صد يقه رضى الله تعالى عنه كه مدافعه و خاصه ميگرد حسان بن ثابت از جانب
رسول خدا صلى الله عليه وسلم يعني از جانب همچو مشركان ميگرد و جواب ميداد
از اشعار ايشان و ميگفت بغير خدا صلى الله عليه وسلم كه بدرستي الله تعالى
يادي و مدد ميكنند حسان را رضى الله عنه بروح القدس يعني بجهنم
عليه السلام ما دام كه دفع ميكنند و همچو ميكنند مشركان را يا فخر ميكنند از رسول خدا

كلاك قالت الثامنة زوجي ليس من ارب وربع وربع قالت التاسعة زوجي
ربيع العاد عظيم الرماد طويل الجاد قريب البيت من الناد قالت العاشرة زوجي
مالك ومالك مالك خير من ذلك له ابل كثيرات المبارك قليلات المسارح
اذا سمعت صوت للزهر ايقن انهن هو الك قالت الحادية عشر زوجي ابو زرع
وما ابوزرع اناس من حلي اذني وملاء من شم عضدي ويحني فحيت الي
نفسى وجدني في اهل غنمة بشوق فجعلني في اهل صهيل واطيط ودائس
ومنيق فغندك اقول فلا اقم وارقد فانصب واشرب فاقم ام ابي فرع فام
ابي فرع علوما فاح وبنيها فاح ابن ابي زرع فابن ابي زرع مضجعه
مكسل شبطه وفتبعه ذراع الجفرة بنت ابي زرع فمابنت ابي زرع طوع ابيها و
طوع امها وملاء كساها وغيظ جارتها جارية ابي زرع فابي زرع لابنت
حديثا بتينيا ولا تنقت ميرنا تنقينا ولا تملأ بيتنا تعشيشا فالتخرج
ابوزرع والاول طاب فلقني امرأة معها ولدان لها كالفهدين بلعيان
من تحت خصرها بزماسين فطلقني ونكحها فنكحت بعد جلاسر يا ربك
شريا واخذ خطيا واداح علي نعا شريا واعطاني من كل رغبة زوجا وقال لي
ام نزع وميرني اهلك فلو جعت كلشي اعطانيه ما بلغ اصغر انية ابي زرع قالت

عائشة

عائشة رضي الله تعالى عنها فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت لك كافي
زرع لام زرع كفت ام المؤمنين عائشة صدقة رضي الله تعالى عنها كه نشسته
يا زده زن پس بيلد كرهه كرهه وعقد بستند كه نهان نكند از احوال
شهران خرد چيزي را پس كفت زن اولي كه شوهر من همچو كوشش شتر لاغر
است در كننده بوي و معني و باين لاغري نهاده شده است بر سر كوه سخت
نرم تا بالاى آن برآمده شود و بدان كوشش دست كسى رسد و نيت آن
كوشش فربه كه آورده شود او را بخانه برائى انتفاع و كسي رعبه كند به آن
كفت زن دوم كه شوهر من بركنده و فاش ميكنم خبر او را زيرا آنكه بدستى مي
نرسم از آنكه تمام كردن نتوانم خبر وى را اگر ذكر كنم خبر او را ذكر كنم همه عيبها
ظاهر و باطن او را و فضيحت كنم او را پس سخت در اند كرد سخن و ملاز آورد
قدرة نيام بر تمام آن كفت زن سوم شوهر من از كاواك است و اين دليل
سفاهت و حماقة است اگر سخن ميگويم از عيوب آن كه واقعي است طلاق
داده ميشوم كه او را شى را خوش نميكند از كمال حماقة و اگر سكوت و خاموشى
ميكنم معلقه مىمانم نه شوهر دارم بحال من آن شوهر پر داند و نه بنى شوهر
كه از قيد او خلاص شده نكاح جديد كنم و جمعيه بيايم و نيهان از قريه بيرون نهان

و قنای با عذاب النار. گفت زن چهارم که شوهر من مانند شب تار است
در غایت اعتدال نه گرم است و نه سرد یعنی موجب کمال راحت است و نیست
هیچ خوف از وی یعنی شایبه شدت و شراره اصل ندارد و نیست هیچ ملال طبع از وی
مطلقا از سبب جمال صورت و کمال معنی او گفت زن پنجم شوهر من اگر داخل میشود
در خانه مانند پلنگ میگردد در بسیاری خواب و غفلت یعنی از بس که گرم
و صاحب حلم است بجاهل و تغافل میکند از لغوه ضایع میکند زند او از
امور خانگی یا آنکه پلنگ میگردد باین معنی که میچرد بر زوجه خود بقصد
جماع بجهیدن پلنگ بر آهو و اگر از خانگی بر آید مانند شیر میگردد در فضل
قوة و شجاعة یعنی در جنگ غالبی آید بر اعداء و بقوة تمام حاصل میکند و
معیشت را برای خود و برای عیال خود و سوال نمیکند از چیزی که می بیند
در خانه از بدل طعام و خرج مال از بس که سخاوت و فراخی حوصله دارد
گفت زن ششم که شوهر من اگر میخواهد در می پیچد طعام را یعنی بسیار
میخورد و این عیب است نزد عرب. فرشته خونی بود آدمی نرم خوردن
و که خوردن بایم بیوفتد چو جمل و اگر می آشامد هیچ قطره آذ سرافند
باقی نمیکند از وی یعنی سخت حریص است که سیر نمیشود. کاسه چشم حریفان بر

ناصر دق قانع نشد پرورش شد و اگر خواب میکند خود را در جامه میپوشد
و از هم خواب کناره میکشد و نمی در آید دست خود را زیر جامه زن خود نباید
حال او را و اندوه و در او آبی و آبی بران مرغ که فدا که از وی صیاد
بود غافل و در دام میبرد. گفت زن هفتم که شوهر من عاجز و در مانده است
از جماع کردن یا که فدا است در ظلمت و تاریکی جمل که راه نمی یابد برای حصول
حاجات خویش و عاجز است در سخن گفتن یا آنکه می افتد بر زوجه بیسته خود
از بسیاری فریبی و اگر بسیاری خود پس حاصل نیت از صحبت او مکرر آید
و عذاب هر بهاری و در مردی که تصور توان که در مراد است آن بهاری
و در مردی موجود است یعنی او جمع نقایص و عیوب است یا هر مرضی
که مراد است مرضی و دردی است عظیم و کامل و آزار دهند و فزنده است
و ناز انواع از او شکسته است سر ترا یا دخنه و شکاف کرده است عضوی
از اعضای تر یا جامع کرده است همی را برای تو که هم سر شکسته و هم عضو
دیگر را دخنه و شکاف کرده کاوان خزان بار بردار. به از آد میان مردم
اذا د گفت زن هشتم که شوهر من مشا و برای اهل خود هیچ شکر خوش است
که بنوی بوست ضرب المثل است و غرض این زن مدح و ترویج است بر نازکی پلنگ

و نیز این دام و این وصف ادب و حسن و جمال است. شاخ کمر از سر پا چهره آنها
نازک است. نازک اندام که من دادم سر پا نازک است. و بوی بدن و عرق
بدن و بوی جامه های وی مانند بوی دغفران است یعنی شوهر او محبوب صاحب
حسن و کامل جمال است که بوی خوش لازم و خوبان است. هست چو عطار
که به بوی او جامه معطر شود از بوی او. گفت زن منم که شوهر من بلند
ستون او یعنی ستون خانه شرافت و نجابت او این کنایه است از دفعه حسب
و نسب او یا بلند است بنا بر خانه او که بلندی ستون را بلندی خانه لازم
است و خانه بلند نمایان تری باشد مردم اهل حاجات و مهمانان و صد آن
خانه میکنند و این کنایه است از بودن او مرجع محتاجان و بودن او بلند
همه و عالیقدر و بزرگ و بسیار است خاکستر و مطبخ او و این کنایه است
از سخاوت و جود او زیرا که آن کسی که بسیاری باشد مهمانان و وظیفه
خودان او در مطبخ او طعام بسیار بخندی شود و ازین جهت خاکستر بسیار جمع
می شود و عین دیک نیک خواهان را هر چه رخت سراست سوخته و
در از است بند شمشیر او و این کنایه است از بلندی قامت و شرافت
بسیوی این که او صاحب شمشیر است و شجاع است. کسی که او قلم و نور و نیک

برو که بمیرد مگر او ای و سرخ. و نزدیک است خانه او از این و این کنایه است
از اینکه اهل این در خانه او همان میشوند زیرا که آنجا اختیاری منزل خانه
خود نزدیک از جای اجتماع قوم و از مجلس مردم میکنند تا آسان بود هر را
آمدن بمنزل ایشان و نفع که فتن از احسان و خول نعمت ایشان گفت
زن دم که شوهر من مالک است یعنی نام او مالک است یا صاحب ملک عظیم
و مال بسیار است و چه مالک یعنی مردی است عظیم الشان و دفع القدر مالک
است که بهتر است از دفع زن من یا از هر دفع که بالا مدح آنها مذکور شد
آن مالک را شتر است که بسیار است جاهای خسپیدن آنها و از آن است جای
چریدن آنها یعنی شتران او با وجود کثرت بسیار است و از آنکه آنها نزدیک
خانه او بر چرگاه نمی رود مگر اندک بقدر ضرورت و معظم اوقات حاضر
می ماند تا هرگاه که نازل شود طایفه مهمانان دور نباشد که شتران و به
سرعت ضیافت کنند به شیوه های و گوشه های آنها چون می شوند شتران مالک
او از بر بطور ایمن میکنند که نزدیک هلاک شدند و مذبح کشتن نزدیک
مالک عادت داشت که چون نازل شوند همان دفع میکرد شتران برای
ضیافت ایشان و حاضری ساحت شراب و مغنی و بر بطور مجلس لذت

شنیدن آواز بر طبق معلوم میکردند شتران او که همانان آمدند و اکثر شتران
مالک مذبح می شوند گفتن یافندم و نام این زن ام ذرع است که شوهر
من ابو ذرع و جدا بود ذرع یغی مردی عظیم الشان که جنبایند و گران و پر کینه
از یزید و پسران هر دو کوش مرابجی که از دلا بیایین مایل شد کوش من
که زن کوش بند اری که برد و کوش فر و خواهد چکید از زن کوش و
پس ساخت از پیر و حرب هر دو با ذری موا رسی من ساعدش باز و توانگر
زنی سیمی میان چون می لغز یغی بنا و لغت پرورد مر و فری و بیاند
و کنایه است از فری تمام من ضاد مان کرد اند مر پس شاد مان شد نفس
من در کمال که مایل و خاطر است سوی آن سبب غلبه جمال و طیب حال و فری
کمال من یافته بود ابو ذرع مراد مران مردم که کوشیدم داشتند با این حال
که من و ایشان در جهل و مشقة بودیم پس که دایند مراد مران اسبان و اهل
شتران و در مالکان کاوان و اهل زراعت و در نوعی که بعد کوفتن خرمن
پاکیزه و صاف میکنند طعام را از گاه و پوشت بفرای و غیر غریبال حاصل
آنکه من در خاندان فقرا بکمال نامرادی و غایه جهل بوده ام ابو ذرع
مرانکاح کرد و در خاندان دولت و غره داخل گرد تبنا و بیعت پرورد

پس ند وی میگویم آنچه میخواهم پس نیت به قبح و نشی کرده نمی شود سخن مرا
یغی گفته من هر قسم مقبول است پیش وی و نزد وی خواب میکنم پس صبح میکنم
در خواب یغی زوج او را بچینه پرداخت کارهای خانه میداد نمیکند و اکثر
میکند به کینه وی آشام پس سر بر میدادم از سیرابی یغی می آشام بکمال سیر
که برای من و تمام اولاد و خدمه ما آن مشروب وانی و کافی است ساقی باز یغی
سخنی هست کوش کن تا سلفیت پر است بنوشان و نوش کن مادر ای ذرع
پس حبیبیت مادر ای ذرع یغی با غنچه شان و باد و لوت فراوان است که با و
متاع او بزرگ و گران است و خانه او کشاده و فراخ است پس ای ذرع پس چه
پس عجیب اذان ای ذرع است که جای خواب آن پسر بقدر پیام شمشیر است
یا بقدر محل یک شاخ سبز خرما است و مقصود بیان وصف پسر است به
لطف و باد یکی میان و زنی و قله لم و این محمود است در مردان قدشان
نانکی شاخ کل نور ستر داماند رخ خو کرده اش کل بر یک شبنم شسته داماند
و سیری مانند آن پسر را یک بازوی بر غاله چهار ماه و کم خوردن محمود
فرشته خوی بود آدمی نرم خوردن دختر ای ذرع پس چه دختر است که از
غله و قار و از جمال کمال موجب تعجب است و آن دختر در اطاعت پدر و مادر

خود است جدی که عین طمع شد و آن دختر پری چادر خود است از فرمای
 تن و این صفت محمود است در زنان و آن دختر سبب خشم آبغاه خود است
 و مسکین نظام الدین را در این مقام حسن و ادب نظام مضمون این دو
 رباعی فایض شد آن دختر طمع آب رضای مادر هر کرده و کج حسن و قد
 چادر لاغر کن دها است تن فرید او فرید کن غمها از میان لاغر حسنی است
 دلربایی مران ماه پاره را و و چشم ندید هیچ کس روی چادر را اینها نشان
 و غیبت او سینه چاک گشت با مردمان نموده دلی پاره پاره را کنیزک
 ابی نزع چه کنیزک است که هر کند می کند آن کنیزک سخن مادر و آشکارا نمی سازد
 را از مادر آشکارا کردنی و متفرق نمیکند طعام مادر تفرقه کردنی برای پاره
 و امانه که داد و پنهانی کند خانه مادر و نمیکند او که جمع شود در او خوش و خاک
 رو به یغی بنطاقه و پاکیزگی تمام میدارد خانه مادر گفت ام نزع که بر آمد این
 نزع از خانه خود در خیال که مشکبائی شیر جنبانیده و زده می شد تا که
 مسکه جدا شود پس لقاء کرد و دید ابی نزع زنی را که بلوی و فرزند بود
 که بازی میکردند از زیر میان و تیکاه آن زن بد و آنان یغی سر نهائی و
 را نهائی آن زن فرید و بزرگ بوده است تا چون بر پشت خود باین بلوی خود

غلطیدی

غلطیدی که باریک وی و تیکاه وی از زمین بلند می ماند و در زیر کمر
 تیکاه وی کشادگی می بود که جای روانه کردن آنان ها بود و آن دو فرزند
 از هر دو طرف آنان می انداختند و سر آن کشادگی که زیر آن کمر و تیکاه بود
 بازی باین لطف طریق میکردند یا بازی میکردند آن هر دو فرزند بیست
 آن جمیل که در کمر داشت و حسن همچو آن بود باین روش که آن دو فرزند بلند
 و ش هر یکی از زیر تیکاه آن زن آغاز ملاصقه و ملاعبه کرده بازی کنند شبها
 بد و پستان آنان شکل بالایی رسانده باشند و مناسب مقام است این بد
 در وصف جنبیه پس که کردی بجان و محل آرام بد لامر امیش بر آمد نام
 بر چو رمان ترب شاخ درخت سخت هسته و صحبت دل سخت پس طلاق
 داد ابی نزع مرا و نکاح کرد آن زن جمیله پس از طلاق ابی نزع نکاح
 کرد مردی را که متهر و مردار است که سواد شده است بر اسب نجیب و
 و تیز رفتار و گرفته است نیزه را که منشوب است بخط و خط نام قرین
 و آورده است در شب آنکه نزد من مواشی بسیار داده است مرا از
 هر جنب مواشی جفت و دودی و گفت آن مرد بخود ای ام نزع هر نعتی که خوا
 و طعام بده اهل و اقارب خود را هر قدر که خواهی پس که جمع کنم هر چیزی را

فرغ و راجع

پوری

که داده است مرا این شهر و مردم منیرند بخیر و در توین آوند عطائی ابی نزع
 گفت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که پس گفت برای من رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم که همیشه هستم برای تو همچو ابی نزع برای ام زرع در حسن
 معاشرت و الفت و محبت و عطا و کرم نه فرقه و تطلق چنانچه واقع شده می
 در بعضی روایات که گفت لک کانی نزع لام نزع غیر لانی لا اطلقک و نیز
 در قولی صلی الله علیه و سلم لک دلاله است بر این معنی از برای آنکه حرف لام
 برای نفع مقرر است بآب ماجله فی صدقه نوم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 این باب سی و نه ام است در بیان کیفیت خواب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم و وصف کیفیت خواب نبوی خاص عیشم بود و هواده دل و حی مکاشفه
 یقضان و در این باب مستطاب شش حدیث است الحدیث الاول جلتنا
 محمد بن المثنی ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا اسیریل عن ابی اسحاق عن عبد
 بن یزید عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا
 اخذ مضجعه وضع کفه الیمنی تحت خد الايمن و قال یب قتی عذ ابک یوم
 تبع عبادک حد ثنا محمد بن المثنی ثنا عبد الرحمن بن مهدی ثنا اسیریل
 عن ابی اسحاق عن ابی عبیده عن عبد الله بن مسعود قال یوم مروت

زکریا
 و یوسف

از برای بن عازب

از برای بن عازب که بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بود وقتی که میگفت
 خوابگاه خود را یعنی خوابگاه خود در آنجا شد می نهاد کف دست راست خود را
 زیر رخسار و دست خود را مؤلفه در حالت خواب آن حبیب احسن نهاد بدست
 راست خدایم از پیغمبر حسن او خلیق دیدند بر بخت آفتاب بدر روشن
 و میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم رب قتی عذ ابک یوم تبع عبادک
 گاهی پروردگار من نگاهدار از عذاب خود در روزی که بر انگیزی قیامت
 که در این بندگان خود را یعنی روز قیامت بداند آنکه این برای تعلیم آنست که در وقت
 خواب که در این دعا را بخوانند الحدیث الثانی حد ثنا محمد بن غیلان ثنا
 عبد الرزاق انا سفيان عن عبد الملك بن عمير عن ربيع بن خراش عن عبد الله
 قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قی الی فراشه قال اللهم باسمک اموت
 و احي و اذا استیقظ قال الحمد لله الذی احيانا بعد ما اماتنا و ایه النشور
 گفت حدیثه رضی الله تعالی عنه بود نبی صلی الله علیه و سلم وقتی که جای میگرفت
 سوی بستر خود میگفت اللهم باسمک اموت و احي ای الله بنام تو و بیا تو
 خواب میکنم و بیدار می شوم و وقتی که بیدار می شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 میگفت الحمد لله الی آخره یعنی جنب حمد مختص است بخدای تعالی که بیدار ساخت

ما را بعد از آنکه خوابانید ما را و بسوی الله تعالی است نشو و یغی حیات بعد
موت و اجمع است بسوی او باین که بعضی اراده و امر او است الحدیث الثانی
حدیثی قتیبه بن سعد المفضل بن فضال عن عقیل اراه عن ان هری عن
عرفة عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه
کل لیلۃ یجمع کفیه فنفت فیها وقرأ فیها قل هو الله أحد وقل اعوذ برب الفلق
وقل اعوذ برب الناس ثم مسح بهما ما استطاع من جسده یبدا بهما راسه
ووجهه و ما اقبل من جسده یقنع ذلك ثلاث مرات کت ام المؤمنین ع
رضی الله تعالی عنهما که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که جای میکرد
سوی بستر خود در هر شب جمع میکرد هر دو کف دست مبارک خود بر این
مید مید در هر دو کف مبارک خود و میخواند در هر دو کف مبارک خود
سوره اخلاص و معوذتین را پس توی میگردوی مالید بر دو کف مبارک
چیزی که میتوانست مالیدن وی از اطراف جسم مقدس خود آغاز میکرد
به مسح هر دو کف اشرف بر مبارک و دعوی منور خود را و آنچه که جانب پیش
بوده از جسم آقدس را و میکرد لغضرة صلی الله علیه وسلم هر یک آن جمع و قرأه
ونفت راسه بآیه الحدیث الرابع حدیثی شامی بن بشیر و حدیثی عبد الرحمن بن

شامیان عن سلمة بن کھیل عن کریب عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم نام حتی نفع و کان اذا نام نفع فاقاه بلال فاذنه بالصلوة فقام و صلی و لم
یتوضأ و فی الحدیث قصه مرفی است از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که
بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواب کرد تا آنکه نفع کرد و در سید
و آواز مقدس برآمد از دهن منور چنانچه از بعض خواب کنندگان می برآید
و بود عادت شریفه لغضرة که وقتی که میخوابید مید مید بدهان مقدس
پس آمد او بلال پس اعلام کرد لغضرة را به نماز پس برخاست آن حضرة
و نماز کرد و وضو نکرد باینکه وضو لغضرة منتقض نمیشود بخوابیدن
چشم آن حضرة خواب میکند و دل لغضرة همیشه بیدار است خواب نمیکند
هیچ وقت پس اگر خارج می شد حدیثی از او معلوم میکرد آن را و در این حدیث
قصه ایست که خواهد آمد الحدیث الخامس حدیثی اسحاق بن منصور ثنا
عفان ثنا محمد بن سلمة عن ثابت عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا و
او انما کم ممن لا کافی له و لا موی له مرفی است از انس بن مالک رضی الله
عنه که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که چون جای میکرد سوی

بست خود میگفت الحمد لله الذي اطلعنا آه يعني جنس حمد مختص است بالله تعالى
که طعام داده است مارا و سیراب کرده است مارا و بسند کرده است در
مهمات مارا و میا ساخت برای ما مایه و مسکن و نگر داند مارا منتشر
مانند بهایم و بسیار از مردم اند که الله تعالی کفایت مهمات ایشان نمیکند و ایشان را
از ترس از نگاه نمیداند و بسیارند که نگر داند است الله تعالی از آنها را
منزل و مسکن بلکه گذاشته است آنها را با هر ملکات و موزیات و گردانیده
است آنها را سرگردان و در بادیه های الحديث السادس حدثنا الحسين
بن محمد الجبري ثنا سليمان بن حرب ثنا حماد بن سلمة عن حميد عن بكر
بن عبد الله المزني عن عبد الله بن رباح عن ابي قتادة ان النبي صلى
عليه وسلم كان اذا عرس بليل اضطلع على شقة اليمين واذا عرس قبيل
الصبح نصب ذراعه ووضع راسه على كفه مروي است از ابی قتاده که بدین
بنی صلی الله علیه و سلم بود وقتی که فرو می آمد بخواب در سفر حج
نوم و استراحت خواب میکرد بر پهلو راست خود و وقتی که فرو می
آمد در آخر شب نزدیک از صبح در سفر حج استراحت نصب میکرد ذراع
خود را یعنی آرنج مبارک را بر زمین نهاده دست مبارک بلند میکرد و

برافراخته میداشت و می نهاد سر مبارک را بر کف مبارک خود و حکایت آن
تعلیم امته است به آن تا علیه نیارد بر آنها خواب پس وقت نشود از آنها
تا فجر اول وقت مولود شود چو به منزل کرد در سفر پیش از صبح با نصب
ذراع سر بلند داشت بیشتر او شمس بنوه وید بیضا صحیح باصح بلندی شود
مهر بنی باب ماجاء فی عبادته رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب چیست
در عبادته یعنی در بیان صلوة نافله پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باب در
نفل صلوة شب آن پاک رسول بود از طول قیامت قدم آماش کمان
و در این باب بیست و چهار حدیث است الحديث الاول حدثنا قتیبة بن سعید
و بشر بن معاذ قال حدثنا ابو عوانة عن زياد بن علاقة عن الغيرة ابن
شعبة قال صلى الله عليه وسلم حتى استنحت قدماه ففعل له استكف هذا
وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال أفلا يكون عبد أشكر
كفتم مغيرة بن شعبه رضي الله عنه أنه لما كان في سفر خذ اصابه غيرة
نا انكه آماش کرد در وقت مبارک و از طول قیامت در ناز و مناب
مقام است این بیت سالک مراد باین بای بر از ابله کج که باید است
در نه آن با طلب پس گفته شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم که یا

بکلفت و مشقة ميکنی این قدر عبادت را و حال آنکه تحقیق مغفرت کرده است
الله تعالی که گناهان تو چه متقدم و چه متاخر امام ابو اللیث فرموده که گناه
گذشته ذنب آدم و حق است و گناه متاخر جبرائیم امت است یعنی پیام زید که
آدم را و حق را بپر که تو و می آمد گناه امت را شفاعت تو گفت صلی الله علیه
که آیا ترک کنی مشقة عبادت برای اعتماد بر مغفرت پس نباشم بنده شکور الحدیث
الثانی ثنا ابو عمار الحسین بن حرث انا الفضل بن موسی عن محمد بن عمرو
ابی سلمة عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی حتی تؤدب
قدما قال فقیل لم تفعل هذا او قد جاء ان الله یغفر لک ما تقدم
من ذنبک و ما تلخر قال افلا اکون عبد اشکور اکت ابو هريرة رضی الله تعالی
عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که قیام به نماز میکرد بجای که امام
میکرد هر دو پائی مبارک او گفت ابو هريرة رضی الله تعالی عنه که پس گفته شد
مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که آیا میکنی این مقدار مشقة در عبادت
و حال آنکه بدرستی آمده است ترا و ثابت شده است بر تو که تحقیق الله تعالی
کرده است مرا آنچه متقدم است از ذنب تو آنچه متاخر است گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم ای ابا پس نباشم بنده شکور الحدیث الثالث حدثنا

عبد بن عثمان بن عیسی بن عبد الرحمن الرملة ثانی عیسی بن عیسی الرملة
عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقوم یصلی حتی تنقح قدما فیقال له اتفعل هذا او قد غفر الله لک
ما تقدم من ذنبک و ما تلخر قال افلا اکون عبد اشکور اکت ابو هريرة
این حدیث شریف الحدیث الرابع حدثنا محمد بن بشار ثانی محمد بن جعفر ثنا
شعبه عن ابی اسحاق عن الاسود بن یزید قال سالت عائشة رضی الله تعالی
عنها عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل فقالت کان یام اول الیل
ثم یقول فاذا کان من السیر او ترثم لی الی فراشه فاذا کان له حاجة امر
بأهله فاذا سمع الأذان وثب فان کان جنباً أفاض علیه من الماء و لا یؤصله
وخرج الی الصلوة کتف اسود بن یزید رضی الله تعالی عنه که سوال کردم ام
المؤمنین عائشة صدیقہ را رضی الله تعالی عنها از نماز رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که میکند در شب بعد از نماز عشاء پس گفت ام المؤمنین عائشة
رضی الله تعالی عنها که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که خواب اول شب
یعنی بعد از صلوة عشاء تا تمام نصف اول شب درین میخوابست و نماز میکرد
در سده من ربع و خامس پس چون می شد شب قریب از صبح نماز و تر میکرد

بستری آمد سوي بستر خود برای خواب استراحت که بدست خراب
استراحت سته است در همدس مادن تا قوه و توانائی حاصل شود بسبب آن
خواب بر نماز صبح و بر آنچه که بعد اواست از وظائف عبادات پس چون
می شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حاجتی میبارش اهل خود نزدیکی
میکرد با اهل خود بجهت قضای آن حاجت پس چون می شنید بانگ نماز فجر می
جست و به شبانی بر میخاست پس اگر می بود جنب می ریخت بر تمام بدن مبارک
خود از آب و اگر نمی بود جنب وضوء میکرد به تجدید یا برای نقض وضوء
بناقص دیگر غیر از نوم زیرا که نوم آنحضرت ناقص وضوء بنود صلی الله
علیه و سلم و بر می آمد برای نماز فجر الحدیث الخامس حد تناقضیه بن سعد
عن مالک بن انس و حد ثنا اسحاق بن موسى الانصاری ثامعن عن
مالک عن معمر بن سلیمان عن کریب عن ابن عباس انه اخبره انه بات
عند میهنه و هو خالته قال فاضطجعت فی عرض الودة واضطجع رسول
صلی الله علیه و سلم فی ظهرها فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی اذا انصف
اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل فاستقیظ رسول الله صلی الله علیه و سلم
فجعل یسبح عن وجهه ثم قرأ العشر الغوام ثم شورة ال عمران ثم قام الی شجرة

معلق مقوضه منها فاحسن الوضوء ثم قام یصلی قال عبد الله بن عباس ففقت
الی جنبه فوضع رسول الله صلی الله علیه و سلم یده الی عنقه و راسی ثم اخذ
بأذنی الیمنی ففعلها ففعل رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین
ثم رکعتین ثم رکعتین قال معمر بن مرثد ثم اقر ثم اضطجع ثم جاز
المؤذن فقام فضلع رکعتین خفیفین ثم خرج فضلع الصبح و آتیه کرد
کریب از ابن عباس اینکه جنود او را ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که شب
کنزداند ابن عباس نزد ام المؤمنین میهنه که خاله وی بود گفت ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما که پس خسیدم به بهلولی خود در جانب پهنه بالش و خواب
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به بهلولی مقدس در جانب درازی بالش
پس خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تا وقتی که نصف رسید شب یا
پیش از نصف شب بزمان قلیل یا پس از نصف شب بزمان اندک پس بیدار
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس شروع کرد که سحر میکرد بخواب مرا پیغمبر
دود میکرد از خواب را از روی مبارک خود باینکه می مالید بد و دست
مبارک خود در دوشم مبارک خود را بپشت خواند آیه خاتمه ها از سوره آل
عمران یعنی ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لا ولی الا الله

قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصل من الليل ثلث عشرة ركعة كفت
ابن عباس رضي الله تعالى عنهما ابو سعيد خدر ابن عليه وسلم كف ماز
ميكرا در شب يعني ماز تجد سيزده ركعة وان حديث سابق معلم
شد كه دو ركعة سنة فجر خارج است ان ين سيزده ركعة الحديث
السابع حديث ثنا قيتبه سعيد ثنا ابن عولة عن قتادة عن زائدة بن أد
عن سعد بن هشام عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
اذا الم يصل بالليل منعه من ذلك النوم او غلبه عيناه صلى من النهاية سنة
عشرة ركعة رويت ان ام المؤمنين عائشة رضي الله عنهما كه بدر سنة
سبع خدا اصلى الله عليه وسلم بود كه حوت ماز نفل ميكرا در شب براي
انكه ان ماز شب مانع مي آمد او ا خواب يعني حاجت داعي مي شد ان حق
دا اصلى الله عليه وسلم دو خشم مبارك بوجهي كه استطاعة ترك ا خواب
ند اشت ماز ميكرا در در زود وا زده ركعة الحديث الثامن حديثنا
محمد بن العلاء ثنا ابو اسامة عن هشام يعني ابن حسان عن محمد بن
سيرين عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا قام احدكم
من الليل فليفتح صلوته بركعتين خفيفتين مرويت ان ابي هريرة

صلى الله عليه وسلم
 ما كان ينام
 الا على شئ
 من ثوبه
 او على فراشه
 او على ركبته
 او على بطنه
 او على ظهره
 او على راسه
 او على قدميه
 او على يديه
 او على رجليه
 او على كفيه
 او على اذنيه
 او على عنقه
 او على صدره
 او على بطنه
 او على ظهره
 او على راسه
 او على قدميه
 او على يديه
 او على رجليه
 او على كفيه
 او على اذنيه
 او على عنقه
 او على صدره

رضي الله تعالى عنه كه كفت يعني خدا اصلى الله عليه وسلم كه حوت بر خير ذكي ان
نماز در شب براي ماز تجد بس آغاز كند ماز خود براي يعني ماز تجد سرا
بد دو ركعة سبك و كوتاه تا تخصيل كند بان دو ركعة دغمة و شاطر در
تجد الحديث التاسع حديث ثنا قيتبه بن سعيد عن مالك بن النضر
و حديثنا الحق بن عيسى ثنا معن ثنا مالك عن عبد الله بن ابى بكر عن
ابيه ان عبد الله بن قيس بن عمر متا اخبره عن زيد بن خالد الجذني انه
قال لا ارمقن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فوق سدت من
عبته او فسطاطه فصار رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين خفيفتين ثم
صلى ركعتين طويلتين طويلتين ثم صلى ركعتين وهما دون
اللتين قبلا ما ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلا ما ثم صلى ركعتين
وهما دون اللتين قبلا ما ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلا ما ثم صلى ركعتين
وهما دون اللتين قبلا ما ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلا ما ثم صلى ركعتين
خالد الجذني كه كفت ما خود كه هر ا سنة بنكرم ماز رسول خدا اصلى الله عليه وسلم
كه در شب خدا ركعة ماز تجد ميكرا در س وساده خود يعني بالش خود
كه دم عبته عاليه او اي استانه زيرين در فيض مظهر او يا عبته خدا

اولاً ما یتم و آستانه عشق و سر نیاز ما و چراغ ختم و ده انتظار و دست
خداستان توام در جهان پناهی نیست ^{نست} سر را بخیر این در حواله کاهی
و از بركات قدسیه این عتبه عزت رتبه برای فقیر نظام الدین ابن نظم
متین فایض شد ^{نست} هر آنکسی که سر خود به عتبه تو نهاد ^{نست} ز عتبه لطف
تو بالاش برای آن سرداد ^{نست} چنان رفیع شده قدر او که هر فلک بجاک باش یکی
بوسه دادن است مراد ^{نست} بر آستان حبیب خدا جهان یکسر چونید خالد
ان صدق شوق سر نهاد ^{نست} هر آن زمین که شد محکم شر کو زمین ^{نست} هر آن مکان
که از آن عتبه اش شد آباد ^{نست} خدا فضا یب نظامی کند زیادت آن ^{نست} طفیل آن
شد کوپین و آل او و امجاد ^{نست} که تاز شوق بر آن خاک پاک سر نهاد ^{نست} سیاد آن بکند
جان به و جود و عشق و و داد ^{نست} پس نماز کند در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
دو رکعت سبک و کوتاه پس نماز کند دو رکعت در آن روز و از آن و این تکرار
برای مبالغه است در هر از این آن دو رکعت پس نماز کند دو رکعت که هر
طول کم بود از دو گانه سابق ^{نست} یا اگر از دو رکعت که کوتاه بود از دو
رکعت سابقه ^{نست} یا اگر از دو رکعت که کوتاه بود از دو رکعت سابقه ^{نست}
نماز کند دو رکعت که کوتاه بود از دو رکعت سابقه ^{نست} و تکرار آن پس این

میوز ده رکعت است ^{نست} الحادث العاشر حدثنا الحسن بن موسی ثمالی عن ثمالی عن
سعيد بن ابی سعید البقری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه اخبره انه سأل
عائشة کیف كانت صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رمضان فقالت
ما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید فی رمضان ولا ینقص ^{نست} علی احدی
عشرة رکعة یصل اربعاً لآل سال عن حسن و طول ^{نست} ثم یصل اربعاً لآل سال
عن حسن و طول ^{نست} ثم یصل ثلثاً قالت عائشة قلت یا رسول الله آتاکم قبل
ان توتر قال یا عائشة ان عینی تبارک و لا ینام قلبی سأل کذا فی سلمة ام المؤمنین
عائشة راضی الله تعالی عنها ان کیفه نماز یجود و وتر رسول خدا صلی الله علیه
و سلم در ماه رمضان المبارک ^{نست} پس گفت عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها
که بنود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که زیاده میکرد در رمضان و نه در
غیر رمضان بر یافده ^{نست} رکعت نماز میکرد از چهار رکعت که هر یک از حسن و طول
آنرا که زبان بلغا و فصحاء از بیان آن حسن قاطر است ^{نست} یا اگر از چهار
رکعت دیگر که سوال مکن از خود ^{نست} و در آن نماز آنرا ^{نست} یا اگر از دو رکعت که گفت
عائشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها که گفت ای پیغمبر خدا آیا خواب میکنی پیش از
و تکرار آن و حال آنکه در خواب خوف فوت و تراست ^{نست} گفت پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم اى عائشة بدى رستى و خوشم من مي خواهد و نهي خواهد دل
 من پس مامون مي باشد ان انكه وقت شود نماز و تالحدث الحادي عشر
 حدثنا الحسن بن موسى ثمامة عن شامالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل احدى عشرة ركعة ثوبه
 منها بواحدة فاذا فرغ منها اضطجع على شقه الايمن حدثنا ابن ابي عمر ثمامة
 عن مالك عن ابن شهاب عن ح وحديثنا قتيبة عن مالك عن ابن شهاب
 عن حو كفت ام المؤمنين عائشة رضى الله تعالى عنها كبد رستى بنجر خد ا
 صلى الله عليه وسلم نماز ميكنه از ددر شب يا زده ركعة كه نماز و تال
 ميكنه از ان بيك ركعة پس چون فارغ مي شد از ازاره ركعات بلوچ
 و نمين مي نهاد بر جانب راست خویش چنانچه عادة كرمه آن اكرمين
 است صلى الله عليه وسلم الحديث الثامن عشر حدثنا شاذان ابو الحسن عن
 الاعشى عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يصلي من الليل تسع ركعات حدثنا محمد بن غيلان تبليغي بن
 آدم ثنا سيفان الثوري عن الاعشى عن حو كفت ام المؤمنين عائشة رضى الله
 تعالى عنها كبد بنجر خد ا صلى الله عليه وسلم نماز ميكنه از ددر شب نه ركعة

بدانكه

بدانكه مختلف است دوايات در ركبة صلوة الليل و در ركبة آن وقت
 آن وكفته اند بعض محققين كه احاديث صحيحه وارد ده در ركبة آن بر
 هشت وجه است و مفصل آورده است انرا در كتاب مسمى بصر الطائفة
 الحديث الثالث عشر حدثنا محمد بن المنذر ثنا محمد بن جعفر نا سبعة عن عروة
 مرة عن ابي حمزة رجل من الانصار عن رجل من بني عيسى عن حذيفة بن
 اليمان انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من الليل قال فلما دخل في
 الصلوة قال الله اكبر ذوالملكوت والحيوت والكبرياء العظيمة قال ثم
 قرأ البقرة ثم ركع فكان ركوعه غوا من قيامه وكان يقول سبحان رب
 العظيم سبحان رب العظيم ثم دفع راسه وكان قيامه غوا من ركوعه وكان
 يقول لرب العرش سجد فكان سجود غوا من قيامه وكان يقول سبحان
 رب الاعلى سبحان رب الاعلى ثم دفع راسه وكان ما بين السجدين غوا من السجود
 وكان يقول رب اغفر لي رب اغفر لي حتى قرأ البقرة وال عمران والنساء
 المائدة او الانعام شعبة الذي شك في المائدة والانعام مروي است ان
 حذيفة بن اليمان رضى الله تعالى عنه كبد رستى نماز ميكنه از ددر شب نه ركعة
 با بنجر خد ا صلى الله عليه وسلم در شب كفت حذيفة بن اليمان پس چون خوا

لرب العرش سجد

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول را در نماز گفت الله اکبر ای آخر یعنی خدا بزرگ
تر است از هر شیئی و خدا او را در کمال ملک و غرّه و خدا او را در کمال فقر و غلبه
و خدا او را در تنزه و ترفع و خدا او را در عظمت و تجاوز از احاطه گفت خدایه
رضی الله تعالی عنه پیغمبر خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوره بقره
یعنی پس از سوره فاتحه پست رکوع کرد پس بود رکوع وی نزدیک بقیام
وی در طول یعنی چنانچه طویل کرد قیام را از قدر معهود همچنان طویل
کرد رکوع را از قدر معهود آنکه رکوع بمقدار قیام است حقیقه و
همچنین است در افعال بولایه و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفت در
رکوع سبحان ربی العظیم و مکرر میکرد این کلمات را در این رکوع با طرأه
آن پست بر داشت سر در عالم سر مبارک را اندک رکوع و بود قیام او یعنی قومه
او نزدیک بر رکوع او در طول و بود که میگفت در قومه لوی المومنین
مکرر میساخت این کلام را پست سجده کرد پس بود سجده آن حبیب خدا
صلی الله علیه وسلم نزدیک بقیام او که بجهت قراة یوده نه به قیام او که پس از
رکوع بود و بود که میگفت در سجده سبحان ربی الاعلی و مکرر میساخت
این کلام را پست بر داشت سر مبارک را از سجده پس بود آنچه که میان

دو سجده است یعنی جلسه نزدیک به سجده در طول و بود که میگفت در
جلسه میان دو سجده رب اغفر لی و تکرار میکرد این دعا را تا آنکه قراة
کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن نماز که چار رکعت بود سوره
بقره و سوره آل عمران و سوره نساء و سوره مائده یا سوره انعام
یعنی در هر رکعت یک سوره از آن چار سوره خوانده و شعبه که یکی
از روایان حدیث است شک کرده است در سوره مائده و سوره انعام
الحديث الرابع عشر حدثنا ابو بكر محمد بن نافع البصري ثنا عبد الصمد
عبد الوارث عن اسمعيل بن مسلم العبدي عن ابي المتوكل عن عائشة
قالت قام رسول الله صلى الله عليه وسلم بأية من القرآن ليلة كفت أم
المؤمنين عائشة صدقة رضي الله تعالى عنها ما كفت قیام کرد و فتنه کردند
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شبی را با بنی انقران مجید و آن آیه آن
تعبیهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزيز الحكيم یعنی اگر عتفا
کنی امت مرا پس بدرستی آنها بندگان تو اند و اگر بیامر فی ایشان از پس
بدرستی که تو عزیز حی و حکیم بد آنکه مراد از قیام رسول خدا صلی الله
علیه وسلم شبی را بآن آیه قیام در صلوة لیل و تکرار آن آیه در تمام نماز

يقعد أن شب است نه تاي آن شب الحدیث الخامس عشر حدیث تلحی بن
غیلان ثاسلیمان بن حرب ثاشعبه عن الاعش عن ابی وایل عن
عبد الله قال صلیت لیلۃ مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یزل قائما
حتى همت بأمر سوء فیل له وما همت به قال همت أن اقعد وادع
النبی صلی الله علیه وسلم حدیث ثاسیفان بن وکیع ثاجیر عن
الاعش عنی گفت عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه که نماز کردم
باقتدار بار رسول خدا امام الاتقیاء صلی الله علیه وسلم پس همیشه بود
ایستاده به طول قراة تا آنکه قصد کردم به کاروی بدگفته شد عبد
بن مسعود را که کد ای امر قصد کرده بودی گفت عبد الله بن مسعود
که قصد کرده بودم اینکه بنشینم و در حاله قعود بقیة نماز را بدقت
به سید الانبیاء تمام کنم که تاب غل آن طول قیام نداوم و ترک کنم
آن حضرة را بحال قیام علیه الصلوة والسلام و اگر چه قعود در نفل
با وجود قدره بر قیام جایز است اما از جهة اشتغال بر صوة مخالفه
رسول و حبیب خدا صلی الله علیه وسلم امری است قبیح و بعید از ادب
الحدیث السادس عشر حدیث اسحق بن موسی الانصاری ثامع

مالک عن ابی النضر عن ابی سلمة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم
كان یصلی جالساً فینقر وهو جالس فاذا بقی من قرايته قدر ما یكون
ثلثین او اربعین آیه قام فقرأ وهو قائم ثم رکع وسجد ثم صنع
فی الرکعة الثانیة مثل ذلك گفت ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها
بدستی بغیر خدا صلی الله علیه وسلم نماز میکرد در شبنی نشسته
پس قراة میکرد در آن حال که نشسته می بود پس چون باقی می ماند از
قراة او مقدار سی آیه یا جهل آیه استاده می شد قراة میکرد آن
مقدار باقی را در این حال که استاده می بودی ستر و رکوع میکرد
و سجود می نمود ستر کرد در رکعة دوم مانند آنچه در رکعة اول
کرده بود الحدیث السابع عشر حدیث احمد بن منیع ثاهشیم ابن
خالد الحدادی عن عبد الله بن شقیق قال سالت عائشة عن صلوة
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن تطوعه فقالت کان یصلی لیلا طویلا
قائما ولیلا طویلا قاعدا فاقرأ و رکع وسجد وهو قائم و اذا قرأ و
هو جالس رکع وسجد وهو جالس گفت عبد الله بن شقیق رضی الله تعالی
عنه که سوال کردم ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها از کیفیة نفل

رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله
تعالی عنه که بود جبیب خدا صلی الله علیه وسلم نماز نفل میکرد در زمان دراز
از شب در آن حال که استاده بودی و زمان دراز از شب در آن حال
که نشسته بودی پس وقتی که قرائه میکرد در حال قیام رکوع و سجود میکرد
در حال قیام یعنی انتقال میکرد سوئی رکوع و سجود و حال آنکه آن
انتقال بوده است در حال قیام آنحضرة صلی الله علیه وسلم و وقتی که
قراة میکرد در حال جلوس رکوع و سجود میکرد در حال جلوس یعنی
انتقال میکرد سوئی رکوع و سجود و حال آنکه آن انتقال بوده است در
حال که آنحضرة صلی الله علیه وسلم جالس است الحديث الثامن عشر حدثنا
اسحق بن موسى الانصاري ثامن عن ثمالك عن ابن شهاب عن السائب
بن يزيد عن المطالب بن ابي وداعة السهمي عن حفصة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في سجدة
قاعداً أو يقرب السجدة ويقرأها حتى تكون أطول من أطول منها
كفت ام المؤمنین حفصة رضی الله تعالی عنها که بود جبیب خدا صلی الله
علیه وسلم که نماز میکرد در سجده خود یعنی در نفل شب یا در نافله

مطلق

مطلق در آن حال که نشسته می بود و قرائه میکرد سوره از قرآن مجید
و ترتیل میکرد یعنی با هستی و تبیین حروف و حرکات میخواند تا آنکه
میکشت سوره کوتاه چنانچه سوره انفال برای اشتغال او و ترتیل
در آن ترازی سوره فی که در آن تراست از آن مانند سوره اعراف که
خالی بود از ترتیل الحديث التاسع عشر حدثنا الحسن بن علي محمد
الزعفراني ثنا الحجاج بن محمد عن ابن جريج قال اخبرني عثمان بن
ابي سليمان ان ابا سلمة بن عبد الرحمن اخبره عن عایشه اخبرته
ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يميت حتى كان اكثر صلواته وهو جالس
بدرستي ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها اخبرنا ابا سلمة را
که بدرستی بنی صلی الله علیه وسلم وفات نیافته است تا آنکه یافته شد
است اکثر نماز نافله او در آن حال که نشسته میبود الحديث العشرون
حدثنا احمد بن منيع ثنا اسمعيل بن ابراهيم ثنا ايوب عن نافع عن
ابن عمر قالت صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين قبل الظهر
وركعتين بعدها وركعتين بعد المغرب في بيته وركعتين بعد
العشاء في بيته كفت ابن عمر خطاب رضی الله تعالی عنهما که نماز کردیم

بابني صلى الله عليه وسلم دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت پس از فرض
 ظهر و دو رکعت پس از فرض مغرب در خانه نبی صلى الله عليه وسلم و دو
 رکعت پس از فرض عشاء در خانه نبی صلى الله عليه وسلم یعنی در مسکن
 ام المثنی حنفیه بنت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه پس از این معلوم
 شد که صلوة نفل بعد از مغرب و بعد از عشاء در خانه خواندن افضل است
 بدانکه مراد از معیة در این حدیث تبعیة و موافقة است بابنی صلی
 علیه و سلم در عمل بدانکه جماعه خوانده باشند زیرا آنکه این سنن رقیب
 است و ادائی سنن و واجب جماعه مشروع نیست الحدیث الحادی
 والعشرون حدیثنا احمد بن منیع ثنا اسمعیل بن ابراهیم ثنا ایوب
 عن نافع عن ابن عمر قال ابن عمر و حدیثی حفصة ان رسول الله صلی
 علیه و سلم کان یصلی رکعتین حین یطلع الفجر و ینادی المنادی قال
 ایوب اراه قال خفیفین گفت ابن عمر که حدیث کرد مرا غیر حفصة
 و ام المؤمنین حفصة رضی الله تعالی عنهما که بدرستی پیغمبر خدا صلی
 علیه و سلم ~~که~~ نماز میکرد دو رکعت و وقتی که طلوع میکرد فجر و آن
 میگفت مؤذن گفت ایوب که یکی از اعیان حدیث است که نحن میگویم

نافع و آنکه گفت دو رکعت خفیفه یعنی دو رکعت سنة صبح را سبک میکند
 یعنی بقراءة کوتاه میخواند رسول خدا صلی الله علیه و سلم الحدیث الثانی
 والعشرون حدیثنا قتیبة بن سعید ثنا مروان بن معاوية الفراری
 عن جعفر بن برقان عن میمون بن مهران عن ابن عمر قال حفظت مع
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ثمانی رکعات سرکعتین قبل الظهور
 رکعتین بعدها و رکعتین بعد المغرب و رکعتین بعد العشاء قال
 ابن عمر و حدیثی حفصة برکعتی العداة و لم اکن اراهما من النبی صلی
 علیه و سلم گفت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که حراست و نگاهبانی کرده ام
 بمصاحبه رسول خدا صلی الله علیه و سلم هشت رکعت را یعنی رسول خدا صلی
 علیه و سلم آن هشت رکعت بر سبیل مواظبة خوانده و من بموافقة و تبعیة
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیز مواظبة میکنم بدان هشت رکعت که
 سنن موکد و رواتب است دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت پس از
 فرض ظهر و دو رکعت پس از فرض مغرب و دو رکعت پس از فرض عشاء
 گفت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که حدیث کرد مرا غیر حفصة و حدیث کرد
 مرا حفصة رضی الله تعالی عنهما پیش از فرض ظهر و دو رکعت

از جانب مغرب در وقت ظهر رسول صلی الله علیه و سلم نماز میکرد
چهار رکعت و این نماز قبل از نوازش و پیش از استوا بودی
که این را صلوة الاوابین گویند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز
میکرد و در پیش از فرض ظهر چهار رکعت سنته ظهر و این نماز بعد از نوازش
بودی و رسول خدا صلی الله علیه و سلم میخواند بعد از فرض ظهر
دو رکعت و میخواند پیش از فرض عصر چهار رکعت که فصل و جذائی
میکرد در میان هر دو کاه آن بتسلیم یعنی بر دو رکعت سلام دادی
بر ملائکه مقربین و انبیاء و بر کسی که تابع است ایشان از مومنان
و مسلمانان باب صلوة الضحی این باب چهار و یکم است در بیان نماز
ضحی صفة نقل ضحی آنکه رسول بر حق که نمی خواند و گری خواند به تحقیق
بدان شیخ دهلوی که در شرح صراط المستقیم گفته که چاشت فارسی
ضحی است و متعارف میان مردم در اول روز از نوافل دو نماز است
یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن و یکی یک ربع
و این را صلوة الاشراف گویند و یکی بعد از بلند شدن و یکی مقدار
ربع آسمان تا انتصاف نماز و این ولیمه را صلوة ضحی و نماز چاشت

گویند

گویند و در اکثر احادیث اطلاق صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز
و هر دو وقت را و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده و به جهت
رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در هر دو وقت نماز کرده و امة را
نیز ترغیب بدان نموده و امر استجاب فرموده و در حقیقت یک وقت است
و یک نماز که اول وقت وی اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف نماز ضحی است
و چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز کردی از اینجا که اگر بگذاری
که مکر انجامد و وقت است و دو نماز انداختی کلام الشرح و در همین صراط
المستقیم آورده که احادیث صحیحہ کثیره دلیل است بر استجاب و فضیلة
نماز چاشت و این مذهب پیشتر علماء و مشایخ است و صواب آن است که
مواظبه بر آن مستحب است و اختلاف عدد رکعات آن بحسب اختلاف
ایام و احوال بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم گاه دو رکعت میخواند و گاه
چهار رکعت و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده و تحقیق مختار است
در اختیار هر عدد که خواهد است و کلام المتن بدانکه گردانیدن این باب
علیه از باب ما جاز فی عبادة رسول الله صلی الله علیه و سلم برای زیاده
اهتمام است: بیان صلوة ضحی و در این باب مستطاب هشت حدیث است

نفسه سفر الحديث الخامس حدثنا زيد بن ايوب البغدادي ثنا محمد بن سفيان
عن فضل بن مرفق عن عطية عن ابي سعيد الخدري قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر حتى نقول لا يدعها ويدعها حتى نقول لا يصليها
قلت ابو سعيد خدري رضي الله تعالى عنه انه كان يقول لا يصليها
حتى ميكرا دعي دعوها في دهر في تامة مكلفيم وكان ميكرا لم ترك
نحو اهدك دأتر او ترك ميكرا دأتر دعوها في تامة كان ميكرا
که نخواهد کرد نأز صفي را پس ظاهر شد از این حدیث شریف که طه
بن غاز صفي مستحب است نه سنت موكدة و همین است مذهب اکثر علماء و
مشايخ كما صرح به المحققون للحديث السادس حدثنا احمد بن منيع عن
هشيم ثعالبية عن ابراهيم عن سهيم بن مجاب عن فرخ الصبي
او عن قرعة عن فرخ عن ابي ايوب الانصاري ان النبي صلى الله عليه
وسلم كان يذم من اربع ركعات عند زوال الشمس فقلت يا رسول الله
انك تدمن هذه الاربعة ركعات فقال ان ابواب السماء تفتح عند زوال
الشمس فلا ترجع حتى تصلي الظهر فاجبت ان يعقد علي في تلك الساعة حين
قلت اني كلهن قراءة قال نعم قلت هل فيهن تسليم فاصل قال لا

ثنا احمد بن منيع ثنا ابو معاوية ثنا عبيدة عن ابراهيم عن سهيم بن
مجاب عن قرعة عن الفرخ عن ابي ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم
نحو مروي است ان ابي ايوب انصاري رضي الله تعالى عنه كان يقول لا يصلي
نبي صلى الله عليه وسلم هميشه ادا ميكرا چهار ركعة را پس از زوال آفتاب
بغير تراخي پس گفتم اي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بدرستی که تو هميشه ادا
ميكني اين چهار ركعة را بعد از زوال چه سبب است پس گفت پيغمبر خدا صلى
عليه وسلم که بدرستی در روزهای آسمان گشوده ميشود پس از زوال
آفتاب بغير تراخي پس بشه نمی شود در روزهای آسمان تا آنکه ادا کرده شود
نأز ظهر و این وقت خاص نظر رحمت حق تعالى است بجايب خلق خود پس در وقت
ميدادم اين را که صعود کنند و بالارود برای من در اين نيك ساعه
عمل خير و طاعة گفتم يا رسول الله ايا دهر ركعتها قراءة است يعني
قرآن خواندن واجب است سواي فاعه گفتم رسول خدا صلى الله عليه وسلم
آري گفتم ايا در اين چهار ركعة سلام فاصل است میان دو ركعة اول و دو ركعة
اخير گفتم رسول خدا صلى الله عليه وسلم که بخت سلام فاصل يعني جمله
این چهار ركعة يك سلام است و این دليل است بر آنکه مذهب ما مخفیة

الحديث الثابع حدثنا محمد بن المشني ثنا ابو داود ثنا محمد بن مسلم
بن ابي الوضاح عن عبد الكريم الجعفي عن مجاهد عن عبد الله بن
السائب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي اربعاً بعد ان تزول الشمس
قبل الظهر وقال انها ساعة تفتح فيها ابواب السماء فاحب ان يصعد الي فيها
عمل صالح مروى استاذ عبد الله بن سائب رضي الله تعالى عنهم اجمعين
بغير خد اصيل الله عليه وسلم ~~كان~~ نماز ميگرد چهار رکعت پس از نزول آفتاب
پس از ظهر رکعت بنی صلی الله علیه وسلم که بدرستی بعد از آن ساعتی است
که مفتوح میشود در آن ساعت درهای آسمان و بنظر رحمة خاص میبندد
الله تعالی بسوی بندگان خویش پس دوست میدانم این را که بالادود بر آید
من در این ساعت نیک عمل صالح از من للحديث الثامن حدثنا ابو سلمة
عيسى بن خلف ثنا عمر بن علي المقدامي عن مسعر بن كذا عن ابي اسحاق
عن عاصم بن ضمرة عن علي رضي الله تعالى عنه انه كان يصلي قبل الظهر اربعاً
وذكر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصليها عند الزوال ويمد بها
مروى استاذ عاصم رضي الله تعالى عنه که بدرستی امیر المؤمنین علی رضي الله
تعالى عنه نماز میگرد پس از ظهر چهار رکعت و ذکر کرد امیر المؤمنین علی

رضی الله تعالی عنه آنکه بدرستی بنی صلی الله تعالی علیه وسلم بود که نماز میگرد آن
چهار رکعت عقب ذوال آفتاب و در آن میگرد قرائه و در آن چهار رکعت
بد آنکه بعضی شراح که لم گفته که این سه حدیث در بعض نسخ مقروءه بر
مصحف نه در باب صلوة الصبحی است و نه در باب صلوة تطوع است
بلک در ذیل باب العبادة است و الله اعلم بالصواب باب صلوة التطوع
این باب حمل و دوم در میان نماز نفل از این حیثیه فقط که بغير خد
صلی الله علیه وسلم در خانه گزاردن نفل افضل گفته اند گزاردن آن در
مسجد ~~صفا~~ نقل بنی گفته که خواندن در بیت افضل از خواندن
مسجد بودن غنیمت کان ~~و در این باب مستطاب یک حدیث است~~
حدثنا عباس العنبري ثنا عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية بن
صالح عن العلاء بن الحارث عن حرام بن معاوية عن عمه عبد الله
بن سعد قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في بيته
والصلوة في المسجد قال قد ترى ما اقرب بيتي من المسجد فلان اهل
في بيتي أحب الي من ان اصلي في المسجد الا ان تكون صلوة مكتوبة كتبت
عبد الله بن سعد انصاري که بر میدهم بغير خد اصيل الله عليه وسلم

از نماز قطع که در خانه خود خوانم و از نماز قطع که در مسجد خوانم یعنی
ادای نفل در مسجد افضل است یا در خانه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که تحقیق می پسندی ای عبدالله بن سعد که چه کمال قریب دارد خانه من
به مسجد پس هرگز نماز خواندن من در خانه خود با وجود کمال قریب مسجد
محبوب تر است سوئی من از آنکه نماز خوانم در مسجد همه اوقات مگر
وقتی که باشد صلوٰۃ صلوٰۃ فریضه که در آن وقت ادای نماز فریضه در
مسجد محبوب تر است باب ماجاء فی صوم رسول الله صلی الله علیه و آله
این باب چهار و سیست است در بیان احادیث شریفه که آمده است در بیان
دفعه رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرض و چه نفل باب در صوم بی
آنچه که نفل فرض است بیض باجمه به شعبان و به صوم رمضان
و در این باب مستطاب ثانی ده حدیث است الحدیث الاول حدیث ثقیفه
بن سعید ثناحماد بن زید عن ابوب عن عبد الله بن شقیق قال سالت
عائشه رضی الله تعالی عنه عن صیام رسول الله صلی الله علیه و آله قالت کان
یصوم حتی نقول قد صام ویفطر حتی نقول قد افطر قال وما صام رسول الله
صلی الله علیه و آله شهر کامل مقتدم المدینه الا و رمضان گفت عبد الله

بن شقیق

بن شقیق که پرسیدم ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها اندر دفعه غیر
خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت عائشه رضی الله تعالی عنها که بود پیغمبر خدا صلی
علیه و آله وسلم روزی میداشت روزه تا آنکه میگفتم که تحقیق روزی روزه
داشت بمد او مه و افطار میکرد تا آنکه میگفتم که تحقیق افطار خواهد کرد
مد او مه گفت ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها که روزی نداشته
است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ماهی کامل از مدتی که آمده است در مدینه
منوره مگر ماه رمضان الحدیث الثانی حدیث ثناحماد بن زید عن ابوب عن عبد الله بن شقیق
جعفر عن حمید عن انس بن مالک انه سئل عن صوم النبی صلی الله علیه و آله
فقال کان یصوم من الشر حتی یزی ان لا یبرید ان یفطر منه ویفطر حتی
یزی انه لا یبرید ان یصوم منه شیئا و کنت لا تشاء ان تراه من الیل مصلیا
الا ان رأیته مصلیا و لا تأیما الا ان رأیته تأیما مری است ان انس بن مالک
رضی الله تعالی عنه کویر اسوال کرده شد از دفعه داشتن بنی صلی الله علیه و آله
وسلم یعنی روزه نافله پس گفت انس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که روزی میداشت از ماه تا آنکه گمان میکردیم که قصد افطار ندارد
در این ماه و افطار میکرد از ماه تا آنکه گمان می بردیم که اراده نداورد

داشتن و از ماه در هر روز و بودی باین حال که نیست هیچ وقتی از
اوقات شب که پیشانی او را در آن وقت مصلی و متعجل مگر آنکه
میدیدی او را در آن وقت مصلی و نیست هیچ وقتی از اوقات شب که پیشانی
که پیشانی او را در آن وقت نایم مگر آنکه میدیدی او را در آن وقت نایم
بدانکه این حصر اضافی است باعتبار ثواب آن دو حال یا غلبه تفهید
بر نوم کاهی و غلبه نوم بر تفهید کاهی و حکم برای غالب است پس باین اعتبار
صحیح میشود هر دو طرف و این توجیه مختار شیخ ابن حجر است
الحديث الثالث حدثنا محمود بن غیلان ثنا ابو داود ثنا شعبه عن ابي نهر
قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم
يصوم حتى نقول ما يريد ان يفطر منه ويفطر منه حتى نقول ما
يريد ان يصوم وما صام شهر كاملا منذ قدم المدينة الا رمضان وكنت
ابن عباس رضي الله تعالى عنه كذا في حديثي صلى الله عليه وسلم في روزه نفل
ميداشتی بی در زنی تا آنکه می گفتیم که اراده نداد افطار و افطار میکرد
پیاپی تا آنکه می گفتیم که قصد نداد صوم نافله را باز و روزه نداشت هیچ
ماه کامل از هنگام قدم مبارک بمدينه منوره مگر ماه رمضان المبارک

الحديث

الحديث الرابع حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدي عن سفيان
عن منصور عن سالم بن ابی الجعد عن ابی سلمة عن ام سلمة قالت ما رايته
النبي صلى الله عليه وسلم يصوم شهرين متتابعين الا شعبان ورمضان قال
ابو عيسى هذا الاسناد صحيح وهكذا قال عن ابی سلمة عن ام سلمة وروي هذا
الحديث غير واحد عن ابی سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم
وعمل ان يكون ابو سلمة بن عبد الرحمن قد روي هذا الحديث عن
عائشة وام سلمة جميعا عن النبي صلى الله عليه وسلم كفت ام سلمة رضي الله
عنه كذا في حديثه لم يني اصابه عليه وسلم في روزه نفل و ما به
مكر شعبان ورمضان بدانکه مراد به شعبان اكثر شعبان است و لا اكثر
حكم الكل كذا في شرح الشيخ ابن حجر في مناقاة نفاذ بجديين سابقين
الحديث الخامس حدثنا هناد ثنا عبدة عن محمد بن عمرو ثنا ابو سلمة عن عائشة
قالت لم ادر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم في الشهر اكثر من صيامه
في شعبان كان يصوم شعبان الا قليلا بل كان يصوم كله كفت ام المؤمنين
عائشة رضي الله تعالى عنها كذا في حديثه ام يغير هذا ان صلى الله عليه وسلم
رويه نفل ميداشت در ماهی اكثر از روزه داشتن او در ماه شعبان

یعنی صوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شعبان اکثر بود از صوم او و غیر
شعبان بود که روزه میداشت ماه شعبان مگر قلیل بلك در غایه قلبه بجهت
که گمان کرده می شد که روزه داشته است کل شعبان و تمام آن الحديث السامع
حدثنا القاسم بن دنیا و انكوتنا عبد الله بن موسى و طلق بن غنام عن
شيبان عن عاصم عن زر عن عبد الله بن مسعود قال كان النبي صلى
عليه وسلم يصوم من غرة كل شهر ثلثة ايام و قل ما كان يفطر يوم الجمعة
كف عبد الله بن مسعود رضي الله تعالى عنه بود بنی صلی الله علیه و سلم
که روزه میداشت از غره یعنی از اول ماه سه روز و کم بود افطار او در
روز جمعه یعنی اکثر اوقات در روز جمعه روزه میداشت با روزه پنجشنبه
یا شنبه زیرا که اگر در روز جمعه برای صوم منتهی است الحديث السابع
حدثنا ابو جعفر عمر بن علي ثنا عبد الله بن داود عن ثور بن يزيد
عن خالد بن معدان عن ربيعة الجعفي عن عائشة قالت قال النبي
صلى الله عليه وسلم يغري يوم الاثنين والخميس گفت ام المؤمنین عایشه
رضی الله تعالی عنها که بود بنی صلی الله علیه و سلم که بجهت و طلب بکوشش
میکرد روزه داشتن را روزه و شنبه و پنجشنبه برای آنکه عرض اعمال

میشود

میشود در این دو روز نزد رب العالمین خلایق می آید در حد ثانی
الحديث الثامن حدثنا محمود بن عيسى ثنا ابو عاصم عن محمد بن رفاعه
عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن أبي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال تعرض الاعمال يوم الاثنين والخميس فأحب أن تعرض علي و أنا صائم
مروى است از ابهر بر و رضی الله تعالی عنه که بدین شی بنی صلی الله علیه و سلم
کرده میشود و علیها برخدا التعار و روزه و شنبه و پنجشنبه بود و دست میداد
که عرض کرده شود عمل من در آن حال که روزه دار باشم الحديث التاسع
حدثنا محمود بن غيلان ثنا ابو احمد و معاوية بن هشام قال ثنا سفيان
عن منصور عن خيثمة عن عائشة قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم
يصوم من الشهر السبت والأحد والاثنين ومن الشهر الثلاثاء والأربعاء
والخميس گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها بود بنی صلی الله علیه و سلم
که روزه میداشت از ماهی روزه شنبه و یکشنبه و دوشنبه و از ماهی
دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه الحديث العاشر حدثنا ابو مصعب
للدیلمي عن مالك بن انس عن ابي النضر عن عائشة قالت ما كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يصوم في الشهر الا من صيامه في شعبان گفت

ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنہا کہ بنود پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم کہ
 روزه میداشت در ماهی اکثر از روزه داشتن او در شعبان یعنی در ماه
 شعبان روزه نفل اولی که می بود از روزه نفل او در غیر شعبان للحديث
 الحادی عشر حدثنا ابو داود ثنا شعبه عن يزيد الرشك قال
 سمعت معاذاة قالت قلت لعائشة اكان النبي صلی الله علیہ وسلم يصوم
 ثلثة ايام من كل شهر قالت نعم قلت من اية كان يصوم قالت كان لا
 يبالي من اية صام قال ابو عيسى يزيد الرشك هو يزيد الضبي البصري
 وهو ثقة وثقه عنه شعبه وعبد الواد بن سعيد وحماد بن زيد
 واسماعيل بن ابراهيم وغير واحد من الائمة وهو يزيد القاسم ويقال
 القسام والرشك بلغة اهل البصرة هو القسام كفت معاذاة كه كفت ام المؤمنين
 عائشة وارضى الله تعالی عنہا ابا بورد بنی صلی الله علیہ وسلم کہ روزی نافله میداشت
 سه روز از هر ماه گفت عائشه رضی الله تعالی عنہا کہ اری گفتی که از کدامی روز
 های ماه میبود در روز داریا در اول ماه یا در اوسط یا از آخر او گفت عائشه
 رضی الله تعالی عنہا بود کہ با کسی داشت از هر ایام ماه سه روز روزه میداشت
 گاهی سه روز اول ماه و گاهی سه روز از اوسط ماه و گاهی سه روز از آخر ماه

شمس الائمة شیخ ابن حجر آورده کہ اصل سنت حاصل میشود بصوم هر ثلثة که خواهد
 از ایام ماه و افضل صوم ثلثة ایام بیضا است سیزدهم و دوازدهم عقب او
 و مسنون است صوم دوازدهم حیاطا و روایت کرده است نسائی از ابن
 عباس رضی الله تعالی عنہما کان صلی الله علیہ وسلم لا یفطر ایام البیض فی حصر انشی
 کلام الشیخ ابن حجر رحمه الله تعالی للحديث الثاني عشر حدثنا هرون بن اسحق
 الحمداني ثنا عبدة بن سليمان عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت
 كان عاشوراء يوما يصومه قريش في الجاهلية وكان رسول الله صلی الله علیہ وسلم
 يصومه فلما قدم المدينة صامه وأمر بصيامه فلما افترض رمضان كان
 رمضان هو الفريضة وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء تركه كفت
 ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنہا بنود عاشوراء روزی که روزه میداشت
 آن روز قریش در ایام جاهلیت یعنی پیش از بعثت سید المرسلین صلی الله علیہ وسلم
 علیه وسلم و بنود پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم کہ روزی میداشت آن روز
 عاشوراء پیش از هجرت و قدوم بمدینه منوره و چنانچه قریش روزی میداشت
 و امر نمیکرد بصیام آن پس چون آمد بمدینه منوره روزه میداشت روز
 عاشوراء و امر کرد امة خود را بر روزه داشتن آن روز پس چون فرض گشت

والسفر

صیام ماه رمضان منقض شد فریضه بر رمضان و ترک کرده شده صوم
 عاشورا را از حیثیه فرض پس هر که خواهد روزه دارد روزه عاشورا
 از حیثیه استحباب و هر که خواهد نداشت الحديث الثالث عشر حدیث
 محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مهدي ثنا سفيان عن منصور عن ابراهيم
 عن علقمة قال سالت عائشة اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحض
 من الايام شيئا قالت كان عليه دأيمه واياكم يطيق ما كان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يطيق قلت علقمة سأل كرم ام المؤمنين عائشة ورضي الله تعالى عنها
 که آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که خاص میکرد روزه را از روزه های
 ماه جمادیا فله گفت ام المؤمنين عائشة ورضي الله تعالى عنها که بود عمل نافله
 بسید المرسلین صلی الله علیه و سلم دایم به سکون تمام و وقار کمال بجا قطع
 و بغیر از تشایبه موجب خوف و اضطراب مانند بارانی که دایم بارد به
 سکون و آرام بجوید و بغیر بقی آی رحمة خلق ذات مقدست
 باران رحمة است عمل هر چه کرده عملت نماز حج بیت باران دیمه است هر
 سنت و نافله که اندین شمرده ذات مطر رحمت دتس کفر و شرک و جمل
 از روی عالم و ذل خلق برده ذات آبرای نظامی که قطره ات دسد

ذات حیات زنده شوی که چه مرده ذات دیمه که نمی است نصیب تو یافتی
 عمر آید اگر چه تو غنی فسرده و کدام از شما طاقت دارد عملی که طاقت داشت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر سبیل مداومه و استقامت بران عمل الخديث
الرابع عشر حدیث شاهرود بن اسحاق ثنا عبد الله عن هشام بن عروة عن
 ابيه عن عائشة قالت دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندى المرأة
 فقال من هذه قلت فلانة لانتام الليل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليكم من الاعمال ما يطيقون فوالله لا يمل الله حتى تملا و كان احب ذلك
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذى يذوم عليه صاحبه گفت عائشة ورضي الله
 تعالى عنها که در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن حال که نزد من
 زنی بود پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که کیست این زن گفت که فلانة
 که نمی خوابید در شب پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که لایم کنید بر خود
 ها از اعمال را که طاقت میدارید آنرا به ملال خواه تا نبود خواه و روزه و
 غیر آن پس سوگند خدای تعالی که اعراض نمیکند الله تعالی از شما و معامله
 نمیکند شما معامله ملول تا آنکه ملول می شوید در عمل پس قطع عمل میکنید
 حاصل آنکه چون ملول میشوید در عمل و این موجب اعراض از عمل میشود

الله تعالی قطع میکند ثواب و جزاء و ان شاء الله تعالی بود محبوبترین اعمال سوئی رسول
خدا صلی الله علیه و سلم آن عمل که دوام کند بر آن صاحب آن زیرا آنکه بمداومت
عمل قلیل مد او مه میشود بر طاعت و ذکر و اخلاص و اقبال بر حق تعالی
بخلاف عمل کثیر که منقطع گردد و سبب انقطاع از ذکر و اقبال حق شود
الحديث الخامس عشر حدثنا ابو هشام محمد بن يزيد الرافعي ثنا بن فضال
عن الاعشى عن ابي صالح قال سالت عائشة و ام سلمة ائى العمل كان أحب
الى رسول الله صلى الله عليه و سلم قال ما ديم عليه و ان قل قلت ابو صالح
سوال کردم امهات المومنین عائشة و ام سلمه و ارضی الله تعالی عنهما که
کدام عمل بود محبوبترین سوئی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفتند عائشة و ام
سلمه رضی الله تعالی عنهما که محبوبترین اعمال سوئی حبیب خدا صلی الله علیه
و سلم است که دوام کرده شود بر او اگر چه کم بود که دوام عمل قلیل موجب دوام
ذکر و طاعت و اخلاص است الحديث السادس عشر حدثنا محمد بن اسمعيل
البحاري ثنا عبد الله بن صالح حدثني معاوية بن صالح عن عمر و بن قتيب
انه سمع عاصم بن حميد قال سمعت عوف بن مالك يقول كنت مع رسول الله
صلى الله عليه و سلم ليلة فاستاك ثم ترقام بيضا ففت معه فبدا فاستفتح
توضا ^{توضا}

البقرة فلا يموت بآية رحمة الا فقف فسأل ولا يموت بآية عذاب الا وقف فتعوف
ثم دمع فمكت را که ابقدر قیامه و يقول في ركوعه سبحان ذي الجبروت
و الملكوت و الکبریا و العظمة ثم سجد بقدر ركوعه و يقول في سجده سبحان
ذي الجبروت و الملكوت و الکبریا و العظمة ثم قال عمران ثم سوتر سوتر
يفعل مثل ذلك كفت عاصم بن حميد که شنیدم عوف بن مالک را که می گفت
بودم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شبی پس استعمال مسواک کرد پیشتر وضو
کرد دستر بخواست به ادا ده آنکه نماز کند پس برخو استم با و بقصد نماز و
اقتدا کردم پس آغاز کردم در قرائت پس آغاز کردم سوره بقره را پس
نیکداشت بآیه رحمه مکر که وقفه میکرد پس سوال میکرد در حجت و او نیکداشت
بآیه عذاب مکر که وقفه میکرد پس نهان میکردت بخدا و می گفت انودیک
من العذاب شراح عظام گفته اند که شاید این در اوایل حلال واقع شده
است یا از خصایص آنحضرة است پس توقف رکوع کرد پس در نیک کرد در حال
رکوع خود بقدر قیام خود یعنی بقدر مناسب به طول قیام خود و می گفت
در رکوع خود سبحان ذي الجبروت و الملكوت و الکبریا و العظمة
پس ستر سجده کرد بمقدار رکوع خود و می گفت در سجده خود سبحان

ذی الجبوت تا آخر آن پسر خوانند در رکعة دوم سورة آل عمران
 پسر خوانند در رکعة سیوم سورة فیه و پسر خوانند در رکعة چهارم
 یغی سورة فساء و سورة ماید خوانند در رکعتین اخیرین چنانچه کند
 در حدیث سیزدهم از باب ماجاری العبادة میگردد در رکعة نایفه و
 ثالثة و دابعة مانند آنچه که کرده بود در رکعة اولی اندک و سجود
 طویلین و تسبیح مذکور در آن هر دو و سوره حمد در وقت رسیدن
 باینه و حمد و وقف کردن و تعوذ از عذاب در وقت رسیدن بقرآنیة
 عذاب و وقف کردن بر آن باب ما حارفی قرآنة رسول الله صلی الله علیه
 وسلم این باب چهل و چهارم است در کیفه خواندن پیغمبر خدا صلی الله علیه
 وسلم قرآن عظیم را صفت خواندن قرآن است که آن صاحب وحی
 چه دوش کرده ادا حق تلاوة بقرآن و در این باب هشت حدیث
 است الحدیث الاول حدیث ثناتیة بن سعید ثنا اللیث عن ابی ملیکة
 عن یعلی بن مملک انه سأل ام سلمة عن قرآنة رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فانها هی تنعت قرآنة مفسرة حرة فامر قری است ان یعلی بن مملک
 که بدینستی که وی سوال کرد ام المؤمنین ام سلمة و ان قرآنة پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم پس ناگاه ام سلمة گفت که یغی نشان داد و ظاهر ساخت
 قرآنة را و آنچه مفصوله میان حروف یغی به تبیین حروف و ادای
 عجیبی که سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد الحدیث الثانی حدیث شامی بن
 بشار ثنا وهب بن جریر بن عازم ثنا ابی عن قتادة قال قلت لانس
 بن مالک کیف كانت قرآنة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مدّا کففت فتأذ
 که گفت مرا انس بن مالک را چگونه بود قرآنة پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت
 انش رضى الله تعالی عنه که بود قرآنة او صاحب مدّ یغی میکشید و سیر
 میخورد حروف مدّا و باید آنکه در شرح مراد المستقیم آورده که حروف
 مدّ که الف و واو ساکن ماقبل و مضموم و یاء ساکن ماقبل و مکسور
 باشد تمام و تسبیح کشیدی چنانکه الف الرحمن و یاء الرحیم هر یکی را تمام
 کشیدی تا این حروف بکمال و حقیقة خود ادا یابند الحدیث الثالث
 حدیثنا علی بن حجر ثنا عیسی بن سعید الاموی عن ابن جریر عن ابن ابی
 ملیکة عن ام سلمة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقطع قرآنیة یقول
 الحمد لله رب العلمین ثم یقف ثم یقول الرحمن الرحیم ثم یقف و کل
 یقر ما لک یوم الدین گفت ام المؤمنین ام سلمة بود نبی صلی الله علیه وسلم

که قطعه قطعه میکرد قراءه خود را بقیه وقف میکرد بر فواصل آیات و میگفت
الحمد لله رب العالمین بستم وقف میکرد بستم میگفت الرحمن الرحیم بستم
وقف میکرد و بود که می خواند مالک يوم الدين به اثبات حرف مدنه ملک
يوم الدين بخلاف حرف مدله الحديث الرابع حدثنا قتيبة بن سعيد
ثالث الحديث عن معاوية بن صالح عن عبد الله بن ابي قيس قال سالت عائشة
رضي الله عنها عن قراءه النبي صلى الله عليه وسلم اكان يسير ام يجهر قالت
كل ذلك قد كان يفعل بها اشر قد جاوزت الحمد لله الذي جعل في الله
سعة گفت عبد الله بن ابي قيس سوال کردم ام المؤمنين عائشه رضي الله
تعالى عنها از قراءه بنی صلی الله علیه وسلم آیا بود که بستم رضی الله تعالی عنها
می کرد قراءه و یا بلند میکرد گفت عائشه رضي الله تعالی عنها هر کدام آن
تحقیق است که میکرد گاهی بستم میخواند گاهی بلند پس جایز است هر دو
امر گفت عبد الله بن ابي قيس گفتم حمد مر خدايی راست که گردانید در
امر دين اسلام فراخي الحديث الخامس حدثنا محمود بن غيلان ثنا وكيع
ثالث سمع عن ابي العلاء العبدي عن عيسى بن جعدة عن ام هاني قال كنت
اسمع قراءه النبي صلى الله عليه وسلم بالليل وانا على عريشي گفت ام هاني

بودم که می شنیدم قراءه بنی صلی الله علیه وسلم در شب در آن حال که من بودم
بر عريش خود بقیه بر آنچه که سايه گرفته می شود بانه الحديث السادس حدثنا
محمود بن غيلان ثنا ابو داود عن شعبة عن معاوية بن قرة قال سمعت
بن مغفل يقول لرايت النبي صلى الله عليه وسلم على ناقته يوم الفتح وهو يقول
انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر قال قراءه
ودجج وقال معاوية بن قرة لولا ان يجتمع الناس على الحديث لك في ذلك
الصوت او قال الحسن میگفت عبد بن مغفل رضي الله تعالی عنه که دیدم
بنی صلی الله علیه وسلم سوار بر ناقه خود در روز فتح مکه در آن حال که
میخواند سوره انا فتحنا پس خواند بنی صلی الله علیه وسلم آن تمام سوره
و ترجیع کرد یعنی مد صوت در قراءه کرد باین روش ادا یعنی بجهت مقصود
که بعد آن الف ساکنه است و بعد آن همزه دیگر کذا فی شرح ابن حجر و بعضی
علماء حديث گفته اند که حصول ترجیع در روز فتح برای آن شده که آنحضرت
بر ناقه سوار بود در وقت قراءه و ناگاه آن حضرة را در حرکت آوردی
پس بواسطه حرکت ناگاه ترجیع واقع می شد نه آنکه آنحضرت بخود ترجیع
کرده باشد و گفت معاوية بن قرة که اگر نمی بود خوف اجتماع مردم بر

هر آینه شروع میکردم برای شهادت آن صوت یا گفت الحسن بجای الصوت یعنی
در آن تحسین قرائه و خوش کردانیدن آواز بد آنکه مکروه است آن تکاب
امری که موجب باشد برای اجتماع مؤدیان بسوی فتنه یا بسوی معصیه
چنانچه اختلاط مردان بزنان یا مؤدیان بود بسوی اخلال بمکروه اما
از تکاب امری که موجب اجتماع مردم بود بغیر از نادیه بسوی یکی از
منوعات شرعیه پس آن مکروه نیست بلکه کاهی مستحبی باشد چنانچه
اشاعه علم و تعلیم آن خصوصاً وقتی که اجتماع مردم شود برای آن
الحديث السابع حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا نوح بن قيس الجدي عن
حسام بن مصعب عن قتادة قال ما بعث الله نبيا الا حسن الوجه حسن
الصوت وكان بنينا حسن الوجه حسن الصوت وكان لا يخرج
قتادة رضي الله تعالى عنه که نه بر آنیکخته است الله تعالى هیچ پیغمبر را مگر که
خوب روی است و خوش آواز است و بود پیغمبر شما خوب روی و خوش
آواز بود که ترجیح نمیکرد یعنی چو در وقت قرائه نمی بود سوار پس حال
نمی شد ترجیح گذاشتن شرح الکرام و عرض نیان میداد و مسکین نظام
الدین جان و دل است مگر حلقه بکوش سخت کام کونین بر نالند

آوازه نو گوش هر شاه و کدابر و صلائی که مت خیر دارین بیابند و در آن
تو وصف تو خدا بشهر نیست که عقل همه کس عاجز از درک کمال تو و انداز
تو ای نظامی ز سر شوق غزلها گفتی این غزل هست به عالم شرف تازه
تو غیر تو حید و غیر لغت نلفتی شعری این سعادت ز حق خاصه ممتاز
تو الحديث الثامن حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن النخعي بن حسان
حدثنا عبد الرحمن بن ابي الزناد عن عمرو بن ابي عمرو عن عكرمة
عن ابن عباس قال كان قراءة النبي صلى الله عليه وسلم و بایست مع ما من
فی البحرة وهو فی البيت گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما بود قرائه نبی
صلی الله علیه وسلم به این قسم که می شنید قرائه او کسی که در حجر می بود
یعنی در حوالی داری بود و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرائه میکرد
در بیت یعنی در دار پس مراد از حجر حوالی دار است و از بیت دار
و حاصل آنکه قرائه او بود متوسط نه در کمال جهر بود و نه در کمال اخفاء
کذا فی الشرح الکرام باب ما جاء فی بکاء رسول الله صلی الله علیه وسلم این
جمله پیغمبر است در احادیث شریفه که آمده است در کتب و اشک ریختن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم صفت کرده که در ذکر خدای و غم خلق کرده

بحکم آب عیون دانست و آن صفت اشک که آن رحمة عالم میریخت **ابن**
زبیری خلق پیاد بادان **صفت اشک که آن بحکم آب دوان است** **بهر**
ناو سقران امتیان **و در این باب مستطاب شش حدیث است** **الحديث**
الاول حدیثنا سدید بن نصر ابن عبد الله بن المبارك عن حماد بن سلمة
عن ثابت عن مطرف وهو ابن عبد الله بن الشيخ عن ابيه قال ان النبي
الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي ويخوفه از بركا فيتر المجل من البكا كفت
عبد الله بن الشيخ ائد م بن محمد ادا صلى الله عليه وسلم در آن حال که نماز میخواند
و در شکم او جوش بود مانند جوش و یک از سبب که یک از اذان **و**
بکوش بود یگان میرسید **الحديث الثاني** حدیثنا محمود بن غیلان ثنا
معاوية بن هشام ثنا سيف بن عمار عن الاعشى عن ابراهيم عن عبيدة عن
عبد الله بن مسعود قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأ على فقلت
يا رسول الله اقرأ عليك انزل قال ابي احب ان اسمع من غیری فقرأت
سورة النساء حتى بلغت وجئنا بك على هواله شمید اقال فرایت عینی
النبي صلى الله عليه وسلم فقال كفت عبد الله بن مسعود **و** گفت مرا
بغیر خدا صلى الله عليه وسلم قراة کن بر من پس گفتم ای پیغمبر خدا

ایا بخوانم

ایا بخوانم قرآن و بر تو و حال آنکه بر تو نازل کرده شده است که بخوانی قطره
خواهش آب کند **و در هر ماه خواهش تاب کند** **و اینسان عجب است**
که خواهش بمع قرآن **آن ختم رسل بعض اصحاب کند** **گفت حبیب**
خدا صلی الله علیه و سلم که تحقیق من دوست میدارم این را که شنوم قرآن
مجید را از غیر خود گفت عبد الله بن مسعود که پس خواندم سوره **نساء**
و انا انکه رسیدم بقوله یعا وجئنا بک علی هواله شمید **گفت عبد الله بن**
مسعود که دیدم هر دو چشم نبی صلی الله علیه و سلم که دوان بود اشکها انا
هر دو چشم بسبب فرط دافقه و مزید شفقت آن رحمة عالمیان بر امة مرحومه
خود **آبی که میرد آتش و دوزخ و لطف آن** **آن آب رحمة حق اشک محمد**
آن غایت کمال که کرده است حکم این **که لا ینبئ بعدی** **و شک محمد است**
طیبی که مغر خلق و نظامی اذان بر است **از نافر محبة مشک محمد است**
بد آنکه تمام آیه این است فکیف اذا جننا من کل امة بشمید و جننا بک عا
هواله شمید در تفسیر حسینی آورده پس چگونه خواهد بود حال گفته و
ظلمه وقتی که بیاریم ما از هر کرده اُمم گذشته کواهی یعنی پیغمبر آن کرده که بر
اقوال و افعال امة خود کواهی خواهد داد و بیاریم ترا ای محمد بر این گفته

اُمّة نوکوانا اقامه شهادت کنی بر ایمان مومنان الحديث الثالث حدثنا
 قتيبة بن جابر عن عطاء بن السائب عن ابيه عن عبد الله بن عمر قال
 انكسفت الشمس يوم اعلى محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يصلي حتى لم يكد يركع ثم ركع فلم يكد يرفع راسه ثم
 دفع راسه فلم يكد يسجد ثم سجد فلم يكد ان يرفع راسه ثم رفع راسه
 فلم يكد ان يسجد فلم يكد ان يرفع راسه فجعل يرفع ويكفي ويقول رب الم
 تعدني الا تعذبهم وانا فاتهم رب الم تعدني ان لا تعذبهم وهم يستغفرون
 وعن نستغفر فلما صلى ركعتين انجلت الشمس فقام محمد الله واني عليه
 ثم قال ان الشمس والقمر آيات من آيات الله فان انكسفا فافزعوا الى ذكر الله
 كفت عبد الله بن عمر و كه عجب شد آفتاب تمام يا بعض نورا ودفعت وزي
 در زمان حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و آن روز و زوفا ت ابراهیم
 ابن سید المرسلین بود صلی الله علیه و سلم پس برخواست پیغمبر خدا صلی
 علیه و سلم در آن حال که نماز میکرد تا که نزدیک بنود که رکوع کند یعنی
 قیام در آنکه دست رکوع کرد پس قریب بنود که بردارد سر مبارک خود
 یعنی رکوع در آنکه دست رکوع داشت سر مبارک خود را پس نزدیک بنود که

ثم سجده

سجده کند یعنی قومه در آنکه دست رکوع کرد پس قریب بنود که بردارد
 سر مبارک خود را یعنی سجده در آنکه دست رکوع داشت از سجده سر مبارک
 خود را پس نزدیک بنود که سجده دوم کند دست رکوع دوم کرد پس
 قریب بنود که بردارد سر مقدس خود را از سجده دوم پس شروع کرد
 که نفع میکرد و دم بخوش می میداد و کمر میگرد و اشک میریخت و میگفت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم ای رب من آیا وعده نکردی یعنی وعده
 کردی مرا آنکه عذاب کنی آنها را یعنی امة مرا در این حال که من در میان
 ایشان ام ای رب من آیا وعده نکردی یعنی وعده کردی مرا آنکه عذاب
 کنی آنها را یعنی امة مرا در این حال که ایشان طلب مغفرة کنند و ما طلب مغفرة
 میکنیم از تو یعنی استغفار میکنند و من نیز استغفار میکنم پس موافق
 وعده صادق تو را دارم که امة مرا به عذاب خود مبتلی نسازی و
 کسوف را در کفی پس چون نماز خواند و رکعت روشن گشت آفتاب
 پس برخاست پس حمد گفت خدا را و ثنا کرد بر او پس گفت رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم که بدرستی هر ماه دو آیه و دو علامه است از آیات
 و علامات باری تعالی که دلالت داد بر وحدانیت او و بر عظم قدر او

منکسف نمی شوند برای موت کسی نه برای حیات کسی چنانچه در علم اهل
جاهلیه است بلکه کسوف آنها برای تنبیه الغافلین و تخویف عباد است
از عذاب قال الله تعالی و ما نرسل بالآیات الا تخویفا للحدیث الرابع حدثنا
محمد بن عبد الله ثنا ابو احمد ثنا سفیان عن عطاء بن السائب عن عكرمة
عن ابن عباس قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ابنة له تقضى ظم
فاختصنها فوضعتها بين يديه فماتت وهي بين يديه وصاحت أم أمین
فقال یحیی النبی صلی الله علیه وسلم انبکی عن عند رسول الله فقالت انک
تنبکی قال لانی انک انت ابی اعمامی رحمة ان المؤمن بكل خیر علی کل حال ان نفسه
تترع من بین جنبیه وهو یحید الله تعالی گفت ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما اگر رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دختری که اذان او بود در آن حال
که بموت نزدیک بود آن دختری پس در کنار خود گرفت آن دختر را پس
نهاد او را میان دودست مبارک خود پس مرد آن دختر در این حال
که بود میان دودست مبارک او و عجز و پر نور او و دینچه جان سپرد
چنانچه زخمه باشد زجران پنا از مندی که بوقت جان سپردن بر سرش
رسیده باشی و او انکه بر کرد ام امین که ملوک و آزاد کرده شده و رسول خدا

بود صلی الله علیه وسلم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ای اگر چه میکنی با و از
نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ام امین ای اینستم که می بینم یحیی
هستم که می بینم تو که گریه می کنی و متابعه تو سرمایه سعادت است گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدستی من نیستیم که گریه میکنم که گریه حرام
و ممنوع شرع همچو گریه تو که با و اذاست خبر این نیست که گریه من که محض
بدو افکنی اشک است رحمة است یحیی اثر رفته دل است بدست منی که من من
کامل متلبس است بهر امر خیر دنیا و آخره در هر حال بدست منی که روح
او کشیده می شود از میان دو پهلوی او و حال انکه او محمد میگوید خدا
را در چنین وقت جان بحق خواست تا کند تسلیم دختری از نبات
بیت بنی بیت را بر گرفت در هر خویش آب امة ذشفقة پذیری
یادمی آید از چنین حاله حال یعقوب و در دفر زندی رحم آن رحمة
خلایق هست در حق خلق از شمار بری وصف رحمت که در حق ال است
نیست مقدور جز زنت قوی یارب از بهر ما گرام کردی رحمت
خاص ذات مصطفی رب رحمان چو در فحول و حساب بختی
به انتقام شوی آدم الراحین نظامی رحمة العالمین شفیع کنی

الحديث الخامس حدثنا محمد بن بشير ثنا عبد الرحمن بن مهران ثنا سفيان
عن عاصم بن عبد الله عن القاسم بن محمد عن عائشة رضي الله تعالى عنها ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو ميت وهو سبي
او قال عيناة بن قان مروى است اذ ام المؤمنين عائشة رضي الله تعالى عنها
كذبته حتى رسول خدا صلى الله عليه وسلم بوسه اذ عثمان بن مظعون
در آن حال که او مرده بود و حال آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گریه میکرد
بر او گریه رحمت نه گریه تاسف یا گفت راوی که هر دو چشم مبارک وی
اشک میرغبت و فقیر نظام الدین ابن بطی بنیان آورده خوش است میت
و مؤتش مبارک است که یار بوسه دلش لب و دُخ از ملطف بسیار ذوق
لب او زند آید کرده در آید از بن هر موش جان هر ابراهیم الحديث
السادس حدثنا اسحق بن منصور ابنا ابو عامر ثمالی و هو ابن سليمان
عن هلال بن علي بن مالك قال سمعنا ابا عبد الله رسول الله صلى الله عليه وسلم
و رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس على القرفوات عينيته تدمان فقال
افيكم رجل لم يقارف الليلة قال ابو طلحة انا قال انزل فنزل في قبرها
كففت انس بن مالك رضي الله تعالى عنه حاضر شدیم دفن دختری را

که برای پیغمبر خدا بود یعنی ام کلثوم صلى الله عليه وعلى اهل بيته وصحبه وسلم
و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نشسته بود بر قبر او پس دیدم هر دو چشم
مقدس او مرا در آن حال که روان بود اشک از آن پاش گفت رسول خدا
صلى الله عليه وسلم ایا در شما مردی هست که جماعت نکرده باشد باذن
خود امشب گفت ابو طلحة انصاری رضي الله تعالى عنه که من جماعت نکرده ام
گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم که فرد بیا در قبر برای اعانه پس فرود
آمد ابو طلحة در قبر ام کلثوم رضي الله تعالى عنها بد آنکه تخصیص امر نزل
در قبر به شخص غیر جماعت واقع شده و حکمت در منع جماعت منع او
است از اعانه و کار نکرد که در آن کار در شخص قوی باید بآب
ما جاری فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب حمل و ششم است
در احادیث لطیفه که آمده است در بیان فراش رسول خدا صلى الله عليه
وسلم باب در وصف فراش بنوی گاه بلاس که حصیر است و کمی پوست
تهد جان جهان و در این باب دو حدیث است الحديث الاول حدثنا
علي بن حجر ابنا علي بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
قالت انما كان فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي ينام عليه ام

حشوه لیف گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها که بنود فرارش یغی
بستر رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خواب میکرد بران بستر در خانه
آن ام المؤمنین مکران پوست کسخت و او یغی پُری او پوست خرمابود
الحديث الثانی حدثنا ابو الخطاب ذیاد بن عیسی البصری شاعبد الله بن
میمون ابنا جعفر بن محمد عن ابيه قال سئلت عائشة ما كان فرارش رسول
صلی الله علیه وسلم فی بئیک قالت من ادم حشوه لیف وسئلت حفصة ما
كان فرارش رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بئیک قالت مسحاً ثقیلاً ثقیلاً
فینام علیه فلما كان ذات لیلة قلت لو ثقیة اربع ثقیات كانت
اوطاله فثقیة له باربع ثقیات فلما اصبح قال ما فرشتونی اللیلة قالت
قلنا هو فراشک الا اننا ثقیناه باربع ثقیات قلنا هو اوطاله قال ردت
بحاله الا ولی فانه منعونی و طایه صلاتی اللیلة گفت محمد باقر رضی الله تعالی
که سوال کرده شد عایشه صدیقۀ را که چه چنین بود فرارش یغی نهالی
یغی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خانه تو گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله
عنها که بود آن نهالی از پوست مدبوع که میان آن لیف بود یغی پوست
خرمابود بعض پنبه و سوال کرده شد ام المؤمنین حفصة و رضی الله

تعالی عنها که چه بوده فرارش رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خانه تو گفت ام
المؤمنین حفصة که بود آن فرارش پلاس که می کرد ایندم بعض آنرا یغی
یغی دونه کرده آنرا میکشیدیم پس چون بود یک شبی گفتم که اگر کرد آنم
آن پلاس را چارته می باشد نرم برای آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم
پس کرد ایندم برای او آن پلاس را چارته پس چون صبح کرد آن سرور
عالم گفت که چه فرش کرده بودید برای من در این شب گفت ام المؤمنین
حفصة رضی الله تعالی عنها گفتم آن فرارش فرارش معروف دست لیکن بستر
ما کرد اینده بودیم آنرا چارته گفتم که آن فرارش چارته نرم تراست بر
گفت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم که باز کرد ایندم پلاس را بحاله او یغی
و به کیفیتی که پیش ازین شب بود زیرا نکه شان این است که منع کرد
نرمی آن پلاس چارته نماز مراد در این شب گذشته یغی از نماز بجهت بازداشت
مراد آنکه در صراط المستقیم آورده که حفصة بنوی صلی الله علیه وسلم
گاه بر فرارش یغی جامه خواب بینو ته کردی و گاه بر قطع و گاه بر زبانه
مجرد و در شرح صراط المستقیم شیخ دهلوی آورده که آن حفصة را سیر
نیز بود چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد

سر روی در مسجد و در شرح هر وی آورده که گفته است ابن مسعود
 رضی الله تعالی عنه که خفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر بود یا پس
 نقش بوی را ظاهر شد در دهلوی مقدس او و شیخ ابن حجر در شرح باب
 ما جاء فی نوم رسول الله صلی الله علیه و سلم آورد که خواب کرد رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم بر دهلوی راست خود و نهاد سر مبارک خود را
 بر خشت خام و مسکین نظام الدین بنی آورده است این نظم فرشتی
 تو همه ناس و فرایش تو بپلاس بالش از خشت و که از پوست کنی تحت الارض
 گاه بر خاک کنی خواب و کمی فوق حصیر این همه قدر تواضع ز تو برتر و قیاس
 به طفیلت ز عدم آمده عالم بوجود ای وجود تو برای همه شی اصل و اما
 عالم و هر چه بعالم حق طفیلی است نوا چه بود قدر فدا بشن تو ای قدر
 شناس ای شفیع اُمم و رحمة حق بنده نظام داد و امید شفاعت ز تو
 در روز هراس باب ما جاء فی تواضع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 این باب چهل و هفتم است در احادیث شریفه که ثابت شده است در تواتر
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باب در وصف تواضع که همیکه در رسول
 ذات او رحمة حق بر همه عالمیان در تاج المصدا آورده تواضع فرو

تی نمودن تواضع کند هوشمندی کمین هند شاخ بر پیش سر بر زمین و در این
 باب مستطاب سینده حدیث است الحدیث الاول حدیثنا احمد بن منیع و سعید
 بن عبد الرحمن المحرقی و غیر واحد قالوا اننا سفيان بن عيينه عن الزهري
 عن عبد الله عن عبد الله بن عباس عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا تطروني كما طرت النصارى عيسى بن مريم اما انما عبد الله
 فقولوا عبد الله ورسوله گفت عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه که گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تجاوز نکیند از حد در مدح من بغیر واقع
 چنانچه تجاوز کردند نصاری از حد در مدح عیسی پسر مریم بغیر واقع
 و گفتند و الله و کافر گشتند بجز این نیست که من بنده خدایم پس بگویند
 که محمد بنده خدا است و رسول خدا است الحدیث الثانی حدیثنا علی بن حجر ابی
 سید بن عبد العزیز عن حمید عن انس بن مالک ان امرأه جادت الي
 النبي صلی الله علیه و سلم فقالت اني اليك حاجة فقال اجلسي في أي طريق
 المدينية شئت اجلس اليك مروی است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه
 که بد رستی نمی که بوده است نقصی و فتوری در عقل او چنانچه در روایت
 صحیح مسلم است آمد سومی بنی صلی الله علیه و سلم پس گفت آن روز که تحقیق

مراسوی تو حاجتی است پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم بنشین در هر راهی
از راههای مدینه که می خواهی بنشینم با تو تا آنکه ادا کنم حاجت ترا پس نشست
با و در بعضی راههای تا آنکه فارغ شد و از حاجت خود الحديث الثالث حدثنا
علي بن حجر ابنا علي بن مسهر عن مسلم الاثوري عن انس بن مالك قال كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يعود للمريض ويشهد الغنازة ويركب الحمار ويعيب
دعوة العبد كان يوم بنی قریظۃ علی حمار مخطوم یجبل من لیف علیه کان
من لیف گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم که بیمار برسی میگردید بیمار را شریف بودی یا وضعی صغیر بودی
یا کبیر و گفته است بعضی فضلاء در پرسش تو چو باید شفای خود بیمار
قدم ز رفتن و پرسیدنش در ریخ مدام هزار میوه شیرین و شربت
مشوم چنان مفید نباشد که بویی صحبت یار و معروض داشته است
مسکین نظام الدین این دو رباعی ای که از درد ناتوان سده زار علی
قتاده بیکس همه اقسام درد و درخ ترا رحمة العالمین طبیب تو پس
آیا حبیب الهی محمد و احمد آمید و اریادت هر آنکه از تو بود دو بخند
جز شربت عیادت تو شفاعت خواهد که عیشش طبیب شود و حاضر

می شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخانه هر مسلم را و سوار می شد بر خر
و راجه میگرد دعوت و ضیافت بنده را و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در روز جنگ بنی قریظه سوار بر خر که همراه آن از دیمهان پوست
خرها بود و بود بالای آن خر را بنی انبوست خرما الحديث الرابع حدثنا
واصل بن عبد الاعلی الکوفی قال سمعت بن فضیل عن الاعمش عن انس بن
مالک قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یُدعی الى خبیر الشیر و القاء
السحرة فنجیب ولقد كانت له دمرع عند یهودی فاوجده ما یفک له
مات گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم می شد برای ضیافت بسوی نان جو و نان غنم و نان چربش که
در بوی آن تغیری عارض شده بود بسبب طول زمان پس اجابت
میگرد آن دعوت را و هر آنکه تحقیق بوده است آنحضرت صلی الله علیه
و سلم زده می زد یهودی ابو شحبه نام در کمر و بمقابله سی صاع از جو
چنانچه در روایت صحیح بخاری است پس نیافت بنی صلی الله علیه وسلم
بعد از آنکه و کرد آن زده آن مقدار مال که خلاص میگرد آن زده
و از آنکه یهودی تا آنکه وفات یافت بدانکه این حدیث شریف دلیل

برضی عنش آنحضرة صلی الله علیه وسلم لیکن از اختیار و نیاز اضطرار کوهها
نزد شده خاک بر سر سلطان جود شاه ما از همه علی بلند پاهای نمود و رخت هر
راویه فقر نهاد داد صد تخت سلیمان بر باد رُهد او از حاجتش شد استوار
زانکه با وعصمت حق بود یار آنکه دنیا را از او باشد ثبات کی بر جا و را
بدینا التفات الحديث الخامس حدثنا محمد بن غیلان ثنا ابو داود
الحفري عن سفيان عن الربيع بن صبيح عن يزيد بن ابان عن انس بن
مالك قال حج رسول الله صلى الله عليه وسلم على رجل وعلمه قطيفة لا تساوي
اربعة دراهم فقال اللهم اجعله محلا لادبائه ولا سمعة كفت انس بن مالك
رضی الله تعالی عنه که حج کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آن حال که سواد بود
بر پالان شتر پالان گفته و افسرده و پریالان یا بر رسول خدا صلی الله علیه
وسلم شب پوشی یا کلیمی بود ریش و ادب اطراف که برابر نبود چادر هم
دایغ بچهار در هم نمی اوزید پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ای الله که در آن حج مرا حجی که نیست در آن و نیست سمع در آن که یکبار آن
مُحَمَّد است ثواب عمل را و موجب فشق است بلکه حج من خالصا لله تعالی
باشد الحديث السادس حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن ابنا عفان اننا

محمد بن سلمة عن حميد عن انس بن مالك قال لم يكن شخص يحب اليهم
من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وكانوا اذا اذنه لم يقوموا لها بعلو
من كراهيته لذلك كفت انس بن مالك رضی الله تعالی عنه که بنود هیچ
شخصی محبوب تر الحديث السابع اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه وسلم مؤلفه
ای آنکه در خوابان جهان خوبتری مقصود از جمله خلق و مطلوب بتری
در حسن و جمال چون تود عالم نیست اندر دل اصحاب تر محبوب بتری
كفت انس که و حال آنکه بودند اصحاب با وجود آن احبیه و فقی که میدیدند
آن حضرة را صلی الله علیه وسلم استاده نمی شدند از مجلس برای چیزی که
میدانستند از مکروه نپنداشتند آن حضرة موافق قیام را گفته اند که
این کراهیه از جهت اتحاد است که موجب است برای دفع تکلف الحديث الثامن
السابع حدثنا سفيان بن وكيع ثنا جميع بن عمر بن عبد الرحمن العجلي حدثنا
رجل من بني تميم من ولد ابي هالة زوج خديجة يكنى ابا عبد الله عن
ابن ابي هالة عن الحسن بن علي رضی الله تعالی عنه قال سالت خالي هند
بن ابي هالة وكان وصافا عن حليته النبي صلى الله عليه وسلم واما
اشتهني ان يصف لي منها شيئا فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

فخما فمنا يتلا لوجهه تلا لوالقمر ليلية البدر فذكر الحديث بطوله قال الحسن
فكتمنا الحسين زما فاشتم حديثه فوجدته قد سبقني اليه فساله عما ساله
عنه ووجدته قد سال اباها عن مدره خله وعن مخرجيه وشكله فلم
يكبح عنه شيئا قال الحسين فسالته ابي عن دخول رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال كان اذا اوى الى منزله جزء دخوله ثلثة اجزاء جزء
الله عز وجل وجزء لاهله وجزء لنفسه ثم جزء لجنه بينه وبين
الناس فذكر ذلك بالخاصة على العامة ولا يدخر عنهم شيئا وكان من
سيرته في جزء الامة ايتاد اهل الفضل باذنيه وقسمه على قدر فضلهم
في الدين فمنهم ذو الحاجة ومنهم ذو الحاجةين ومنهم ذو الحاجات فشاغل
عناهم ويشغلهم فيما يصلحهم والامة من مسئلتهم عنه واجنادهم
بالذي ينبغي لهم ويقول لهم ليبلغ الشاهد منكم الغائب وابلغوني
حاجة من لا يستطيع ابلاغها فانه من ابلغ سلطانا حاجة من لا يستطيع
ابلاغها ثبت الله قديم يوم القيمة ولا يذكر عنده الا ذلك ولا يقبل
من احد غيره يداخلون وقادوا ولا يغتربون الا عن ذواق ومخرج
اوله على الخبر قال فسالته عن مخرج كيف كان يضعه قال كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم لم يخرج لسانه الا فيما يعنيه ويؤلفهم ولا يفرهم ويكرم
كريم كل قوم ويؤلفهم عليهم ويخبر الناس ويعتبر من منهم من غير ان
يطوى على احد منهم بشرة ولا خلقه ويتفقد اصحابه ويسال الناس عما
في الناس ويحسن الحزن ويقويه ويقبح القبيح ويوجهه معتدل الامر
غير مختلف لا يغفل بخافة ان يغفلوا او يميلوا لكل حال عندك عتاد لا
عن الحق ولا العبادة الذين يكونون من الناس خيارهم افضلهم اعمهم بصحة و
اعظمهم عند من قوله احسنهم مواساة وموازاة قال فسالته عن مجلسه فقال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقوم ولا يجلس الا على ذكره واذا انتهى الى قيم
جلس حيث ينتهي به المجلس ويامر بذلك يعطى كل جلساية بنصيبه العجب
جليسه ان احد الكرم عليه من جالسه او فاضله صابرة حتى يكون هو
للمصرف ومن ساله حاجة لم يرده الا بها او بمسور من القول قد وشع الناس
بسطه وخلقه فصار لهم ابا وصاروا عنده في الحق سوا مجلسه مجلس علم و
حيار وصبر وامانة لا ترفع فيه الاصوات ولا توبخ فيه الحرم والشتم فلتاته
متعادلين يتفاضلون بالتقوى متواضعين بوقوت فيه الكبير ويحرم
الصغير ويؤثرون في الحاجة ويعفون الغريب كنت جميع كحديث كرم امره

از بنی قیم چنانست که از فرزندان ابي هاله است چنان ابي هاله که زوج
 خدیجه کبری بود پیش از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چنانست که از بنی قیم
 که کینه کرده میشود او را با عبد الله از پسر ابي هاله که این پسر غیر خال امام
 حسن است و از شکم خدیجه نیست در آن حال که ناقل است آن پسر ابي هاله
 از حسن بن علی رضی الله تعالی عنه آنکه گفت حسن رضی الله تعالی عنه که سوال کردم
 خال خود را یعنی هند ابي هاله را و بود آن خال من کنیز النعمت و بسیار عارف
 بوصف از حلیه و صوته و شکل مقدس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و من
 آرزو میداشتم این را که وصف و بیان کند آن خال من برای من چیزی
 از حلیه منوره پس گفت خال من یعنی هند بن ابي هاله که بود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم عظیم و بزرگ در نفس الامر و معظم و بزرگ نموده شده
 در چشم ما و در راه امید خشنید علی الدوام روی منور و همچو خورشید
 ماه در شب چهارم پس ذکر کرد هند حدیث را بدانی آن گفت حسن
 رضی الله تعالی عنه پس نهان کردم وصف حلیه مقدس را از حسنین رضی الله
 عنه زمانی تا امتحان کنم و بیازمایم اجتهاد حسنین را در تحصیل علم حلیه
 مقدس بعد خود صلی الله علیه و سلم پس تو قصد حدیث و بیان آن کردم

حسین را و رضی الله تعالی عنه پس یافتیم حسنین را که تحقیق سبقت کرده است
 مرا حسنین سویی سوال از حلیه منوره پس سوال کرده بود حسنین هند را
 از آنچه که سوال کردم هند را اذان یعنی از حلیه منوره و یافتیم حسنین را که
 تحقیق سوال کرده بود پدر بزرگوار خود را یعنی امیر المؤمنین علی را که هم
 الله و وجهه از احوال شریفه آن حضرة صلی الله علیه و سلم که اندرون خانه
 داشتی و از احوال شریفه او که بیرون خانه داشته و نیز سوال کرده بود از
 شکل و صوته مقدس آنحضرة صلی الله علیه و سلم پس نکلداشته بود حسنین
 چیزی را از سوال از حلیه حسن سرور اهل زمین پس رسید حسنین از
 علی محسن فرمود حسن حدیث حسن آنکه حسنین در یافتن زیور
 الحسن جواب احسن هست حدیثی حسینی از حسن آنکه الله نیا احسن
 آنکه حسنین ازده حن آداب گفت که ای شیخ خدا در حق حلیه حسنین
 حبیب خدا بود چه سان صنع ید و المانع گفت حسن آنکه با حسن جو
 حلیه بیان کرد علی بن الحسن اینهمه حسنی که نطفه احدی مظهر اودیت
 نبوة بود و رب طیفلیش به نطایب دهد خاتمه با حسن و جمال آید
 گفت حسنین رضی الله تعالی عنه پس سوال کردم پدر خود را از احوال شریفه که برون

در آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در خانه خود می بود پس گفت امیر المؤمنین
علی رضی الله تعالی عنه وقتی که بجمع میکرد سوی منزل مبارک خویش تخریه و
قسمه میکرد وقت اندر رفتن خود را بسبب جزئی خاص برای خدا
نیامی ساخت که در آن جز بجز عبادت حق و تفکر در الاهی حق نمیکرد جز
دیگر خاص برای اهل خود در آن جز معاشرت و انبساط و اختلاط و نشاط
بایشان نبود و جزئی برای نفس مقدس خود که در آن جز اکل و شرب
و نوم مثلا نمیکردی بستر تخریه و قسمه میکرد آن جز بخود را که خاصه
برای نفس خود داشتی میان خود و میان مردم پس بدید میکرد و ناچار
ساخت آن جز مردم به سبب جماعتی که بخدا منته رسول خدا صلی الله علیه
و سلم مختص بودند بر عامه الناس یعنی خواص حضرت بنوی استفاده علوم
و احکام نمیکردند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم باز تبلیغ آن میکردند مردم
عام را بموجب امر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نهان نمیکرد از مردم خواص
و عوام هیچ شئی را از آنحضرت محتاج می بودند به آن و نافع می بود ایشان
و بود از عاده که بمطریقه شریفه بنی صلی الله علیه و سلم در جزئی که برای آن
یعنی برای ارشاد و تکمیل ناس مقرر ساخته بود ایشان را و بر کوفیدن اهل فضل

یاد آنحضرت آنرا دایم که داخل شوند در بیت رسول صلی الله علیه و سلم و استغفار
کنند و مراد از اهل فضل اهل صلاح و علم و شرف اند و بود از سینه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در آن جز قسمه کردن آنحضرت چیزی که نزد او است از
خیر و این بود در فضل ایشان در دین از علم و صلاح و تقوی نه
بر حساب و اسباب برای آنکه گفته است الله تعالی انکم عند الله
اتقیکم پس از اهل فضل بعضی صاحب یک حاجت بودند و بعضی صاحب
دو حاجت و بعضی صاحب حاجت ناپس مشغول میکرد خویششان و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بآن حاجت مندان بقدر حاجت هر یک و مشغول میکرد
آن حاجتمندان را در چیزی که اصلاح میکرد آنرا دایم و سایر امت را و آن
چیز مصلح آنرا بآل آنرا بود از آنحضرت و جواب آنحضرت مر ایشان
به آنحضرت لایق و نافع بود مر ایشان را و میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
مر ایشان را بعد از افاده ایشان که کور ساند کسی که حاضر است از شما نزد
من آنکسی که غایب است و میگفت نیز حاضر از که رسانید مرا حاجت که
که استطاعت ندارد و نمی تواند رساندن پس حاجت خود را به سبب آن
یا بعد مسافت یا به سبب دیگر نه بر آنکه بدرستی شان این است که هر کس

میرساند سلطانی را حاجه کسی که نتواند رساندن حاجه خود را ثابت می
دارد الله تعالی دو قدم او را در هر روز قیامه برپیل صراط و بر صراط دیگر
و ذکر کرده نمی شد نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آن وقت که مقرب
کود بود برای مردم مگر حاجه یغی امر محتاج الیه در دنیا یا در آخرت
چیزی که نافع نبود در آن هر دو قبول نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم
از هیچکس غیر ما محتاج الیه یغی راضی نمی شد مگر بیک امر محتاج الیه میداد
آمدند پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالتی که طلب کنند هائی حاجت
و منافع دو جنبه اند و جدا نمی شدند از مجلس مقدس بنوی صلی الله علیه و سلم
مگر پس از چشیدن مذاقات مغوی یغی تحصیل علوم و آداب و پرورش
می آمدند از مجلس مقدس او در حالتی که دلالت دهد آنرا کنند بودند مردمان
بر خیزد این گفت حسین رضی الله تعالی عنه که پس سوال کردم پدر بزرگوار
خود را یغی امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه از احوال پرسید آمدند
صلی الله علیه و سلم که چگونه میکرد در آن گفت امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که حفظ و نگاه باین میکرد زبان معجز
بیان خود را از سخن گفتن در همه امور مگر در امری که نافع بود نهان

فراغت زبان خاموش است شکوفه چمن عیش پیش کوثر است صدق و داد گوهر
شناسان را نه دهان جز بگویند نکرده اند بان و بود رسول خدا صلی الله
و سلم که الفت میداد مردم را با خود و نفرت نمیداد ایشان را و اگر هم میکرد
بزدلی میداد اگر هم هر قوم را یغی افضل قوم از دوی دین و حسب و نسب
و قرابتی میکرد اگر هم هر قوم را بر آن قوم و بیشتر سبب مردم را از عقاب
خدا و محافظه میکرد خود را از مردم زیرا که بعضی از مردم منافق بودند
و بعضی کافر و آنکه بچند بر یکی پشاشه و کشادگی روی نمود خود را و خلق
و خوی نیکوی خود را یغی همه کس با روی کشاده و خلق خوش پیش می آمد
و می جست حبیب خدا اصحاب خود را یغی کسی که غایب می شد از مجلس شریف
آن حضرت طلب و جستجوی او میکرد و می پرسید مردم را از آن خبر میا
مردمان است یغی از احوال و حوادث تا دفع کند ظلم ظالم را از مظلوم
و تقویه کند حقهار را و تحسین میکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر نیک
و اظهار حسن آن امر میکرد بمدح او یا بمدح فاعل او و تقویه میکرد
آن امر حسن را هر شیئی حسن از تحسین نویافت ^{حسین} بجم و مد و خور و زین
و تزین نویافت باشد از شفاعت عباد عقی دنیا شرف نظام

اندین تو یافت و بقیع میکرد امر قبیح یعنی اظهار قبح آن امر میکرد بدنام او
 باید بدنام قاعل او و ساقط میکرد از نظر و اعتبار آن امر قبیح را و بود آنحضرة
 صلی الله علیه و سلم معتدل الامر یعنی جمیع افعال و اقوال او بر غایت اعتدال
 بودی افراط و تفريط همیشه معتدل الامر هست خیر انام مزاج کس نه به
 آن اعتدال و حسن تمام بهادر که چه بود معتدل به چند ایام و لی چو امر
 بنی نیست معتدل بدوام و غافل نمی شد آن حضرة از ارشاد و تعلیم جمعی
 از ترس آنکه غافل شوند از استفاده از اقوال و افعال آنحضرة صلی الله علیه
 و سلم یا مایل شوند سوی رفاهیه و آسایش بود برای هر حال نزد آن
 حضرة صلی الله علیه و سلم سازگار و آمادگی اسباب تقصیر نمیکرد آن حضرة
 از اقامه حق تا آنکه سایر اسباب حق بحق خود ها میرسدند و تجاوز
 نمیکرد از حق پس نمیکرفت زیاده از حق آنانی که نزدیک می بودند آن
 سرور عالم را صلی الله علیه و سلم برای الکتاب فواید و نشر آن فولید از
 مردم بهترین مردم مانند و افضل مردم نزد آن افضل الرسل صلی الله علیه و سلم
 کسی بود که عام ترین ایشان است اندوئی نصیحت و خیر خواهی و نفع رسانی
 و بزرگ تر از ایشان نزد آنحضرة صلی الله علیه و سلم اندوئی منزله و مرتبه

کسی بود که نیکو ترین ایشان است اندوئی مهربان در نفس و مال و سعادته
 و شادمانی در رزق و معاش یعنی شریک کند غیر را در حقوق خاصه خود
 و معافانه غیر کند در مهمات امور بنفس و مال چنانچه کردند آن افاضه بانها
 رهضی الله تعالی عنهم اجمعین گفت امام حسین رضی الله تعالی عنه پس سوال کردیم
 پدر بزرگوار خود را از احوال رسول خدا صلی الله علیه و سلم در وقت نشستن
 او با مردم و این ذکر اخص بعد اعم است پس گفت امیر المؤمنین علی رضی
 الله عنه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که استاده نمی شد مگر بزرگوار حق سبحان
 و تعالی و نمی نشست مگر بزرگوار حق سبحان و تعالی و وقتی که می رسید سوی قومی
 می نشست در جای که می رسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم جای نشستن
 یعنی هر جا که خالی می یافت در آن جای نشست و بعد در مجلس بقید و حق
 نداشت و این از نکات اخلاق و فرید توابع او است صلی الله علیه و سلم
 و شرف مکان با ملکین و آمر میکرد غیر خود را به نشستن در هر جا که خالی
 یابد و عطا میکرد آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم هر یک از هفتاد و نه
 نصیب او از پشاشه و بشاشه و انعام و اکرام که لایق و مناسب حال آن
 هفتاد و نه بودی و فرمود علی که آن حبیب الرحمن میداد بر خلیفان خود و قلم

این فضل خدا است داد آنرا که بخواست. افضل از نعمت آنست نزد حبیب. گمان
نمی برد همنشین آن رحمة عالمیان صلی الله علیه و سلم این را که احدی از ایشان
او گرامی تر است از او نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سبب خلق عظیم و حسن
معاشرت آن حضرت صلی الله علیه و سلم ~~همه~~ همنشینان خود کسی همنشین نمی شد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا کاری میبازد با وی بخی معامله میکرد با وی و
مشارکت در حاجتی و مهمی میکرد با وی غلبه میکرد آنحضرت بر آن کس در صبر
بر آنحضرت از او صادر میشد و پیش از او برنی خواستی از مجلس و قطع سخن
نمیکرد از آنجا که می بود انگس باز کردند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
که سوال میکرد آن اکرم الاکرمین را صلی الله علیه و سلم حاجتی هر حاجتی که باشد
دیدید یا دینویزد نمیکرد و باز نمیکرد ایند او را مگر بر او کردن
آن حاجت اگر میسر می بود یا بقول نرم و نیک اگر میسر نمی بود روای آن
حاجت تحقیق فراخ شده و لحاظ کرده بود همه مردم را کشاده رویی
و خوش خوی او پس گشت برای ایشان پدر زیرا که آن حضرت سبب
حیوة ابدی است چنانچه پدر سبب حیوة ظاهری است و گشتند همه مردم
نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حق برابر بخی در تعلیم امور و احکام

شرح

شرح شریف مجلس آن حضرت صلی الله علیه و سلم مجلس علم و عیا و صبر و امانت
بود بلند کرده نمی شد در مجلس او آن ها و عیب کرده نمی شد در مجلس
او حرمتها را و اگر واقع می شد بر سبیل تذكرة از کسی در آن مجلس مقدس
امری نامناسب مستوری بود آن امر و در غیر آن مجلس مقدس و اشکارا
و مذکور نمی شد بودند اهل مجلس حبیب خدا صلی الله علیه و سلم متساوی
در میان خود ها که نمی دید کسی از آنها برای خود تقوی بر دیگری یا بیکدیگر
شکر که در فضیلة به تقوی میداشتند و مودة و محبت ایشان در میان
خود ها بتقوی می بود و تفاضل تشب و مال معتبر نبود قال الله تعالی ان
الاکرم عند الله اتقیکم بوده اند اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و سلم تواضع
و فروتنی کنند ها بیکدیگر تواضع کنند هوشمندی کنیزان نزد شاخ
بر میوه سر بر زمین بر یکی میدادند در مجلس مقدس آنحضرت صلی الله
علیه و سلم کسی را که کبیر است در سن یا در قدر و مرتبه و مهربانی میکرد
در مجلس شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود سال را قی می بر کویدند
خداوند حاجت و بر نفسهای خود در تقرب او بر رسول خدا صلی الله
علیه و سلم و در سخن کردن رسول خدا صلی الله علیه و سلم با او و نکات

هیا

به واسطه قال لبیک عیسیٰ لاسمعة فی ما ولا لایاء مروی است از انس بن مالک
 رضی الله تعالی عنه که بدین شی بنی صلی الله علیه وسلم حج کرد در آن حال که سواد
 بود بر بالک کهنه و افسرده و بر شب پوش یا بر کیم و ریشه دار که آن کلم
 بر بالان قطیفه بود چنان قطیفه که بودیم که اعتقاد میکردیم بهای آن افتاد
 جاد در هم تخمینا پس هرگاه که مستوی و قائم شد شتر آنحضرة باغضه
 صلی الله علیه وسلم یعنی هرگاه که شتر استاد و آن حضرة راست به استقامت
 بر پشت شتر نشست گفت لبیک عیسیٰ یعنی اقامه دارم بر طاعت تو در آن حال
 که متلبسم بحجی که نیست سمع در آن و نذر یاد در آن بلکه خالصا و تعالیات
الحديث الثانی عشر حدثنا اسحاق بن منصور بن عیسیٰ بن شاذان بن سفيان
 ثابت البانی و عاصم الاحول عن انس بن مالک ان رجلا خطا طاعة رسول
 الله صلی الله علیه وسلم ففرق له تریدا علیه دبار و كان یحب الدیاء
 قال ثابت فسمعت انسا یقول فما صنع لی طعام اقدیر علی ان یصنع
 فیه دبار الا صنع مروی است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که بدین شی
 مروی در نزدی خواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای ضیافته
 نزدیک کرد سوی آنحضرة صلی الله علیه وسلم اشکند که بالای آن کدوی بود

این حدیث از انس بن مالک روایت شده است که در آنجا که شتر استاد و آن حضرة راست به استقامت بر پشت شتر نشست گفت لبیک عیسیٰ یعنی اقامه دارم بر طاعت تو در آن حال که متلبسم بحجی که نیست سمع در آن و نذر یاد در آن بلکه خالصا و تعالیات

و بود حبیب خدا صلی الله علیه وسلم که دوست ناخوش کدو داشت ثابت
 که یکی از دایوان این حدیث شریف است که پس شنیدم انس را که میگفت
 که پس ساخته نشد برای من طعامی که قادر می بودم بر آنکه ساخته و انداخته
 شود در آن طعام کدوی تو مرا ساخته شد و انداخته شد در آن طعام
 کدوی تو الحديث الثالث عشر حدثنا محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ بن
 صالح بن معاویه بن صالح عن عیسیٰ بن سعید عن عیسیٰ بن عیسیٰ
 ماذا کان یعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتة قالت کان یشر من
 البشر یفعلی توبه و یجلب شاة و یجذم نفسه گفت ام المؤمنین عایشه
 رضی الله تعالی عنها که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بشری از نوع بشر
 یعنی فرزند ی از فرزندان آدم علیه السلام که مشرف ساخت الله تعالی
 او را بنبوة و در ساله می چید چیزی از موزیات که در جامه بود و
 می دو شید که سفند خود را و خدمه میگردید نفس مقدس خود را
 بقصد تعلیم و ارشاد امت بتواضع و ترک تکبر باب ما جانی خلق رسول
 الله صلی الله علیه وسلم این باب چهل و هشتم است در احادیث شریفه که
 آمده است در بیان خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صفة خلق بنی آنکه

این حدیث از انس بن مالک روایت شده است که در آنجا که شتر استاد و آن حضرة راست به استقامت بر پشت شتر نشست گفت لبیک عیسیٰ یعنی اقامه دارم بر طاعت تو در آن حال که متلبسم بحجی که نیست سمع در آن و نذر یاد در آن بلکه خالصا و تعالیات

رب از علم قدیم داده از خلق عظیمش خبر اندر قرآن **بدا آنکه گفته است**
محدث شیخ علی القادی در شرح عین العلم قد و حدیث حسن و اسناد
حسن عن الحسن عن أبي الحسن عن عبد الحسن ان احسن الحسن الخلق
الحسن وعمره نازداشته فقیر نظام الدین باین نظم بشنوی دوست
این حدیث حسن **سراوی او شده** امام حسن از علی ابن ابی حسین
حسن که شنیدم من این و جد حسن **آنکه میگفت آن حبیب خدا**
احسن الحسن هست خلق حسن **چون در این سلسله هر حسن است**
 گفته اسناد مرا هست حسن **یاد باشد حسن این حدیث حسن** بنطامی
 دهی نصیب حسن **بطفیل سرچشان و جوه** آن حبیب تو اجل و احسن
 باد صلوات حق هر حسنی **بهر آن ذوالحسان و محسن** **و در این باب**
مستطاب پانزده حدیث است الحدیث الاول حدیث شاعباس بن محمد
الدوری شاعبد الله بن یزید المقرئ ثمالیث بن سعد ثمالی بن عثمان
الولید بن ابی الولید عن سلیمان بن خارجیة عن خارجیة بن زید بن
ثابت قال دخل یزید بن ثابت فقالوا الحدیث ثمالیث عن
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما ذا احدثکم کنت جائه فکان

واذا ذکرنا الاخرة
 ذکرنا معنا

اذا نزل علیه الریح یبعث الی فکنبته له قلنا اذا ذکرنا الدینا ذکرنا معنا واذا ذکرنا
 الطعام ذکرنا معنا فکل هذا احدثکم عن النبی صلی الله علیه و سلم گفت خواجه
 به زید که در آمد که در مورد بر زید بن ثابت پس گفتند بر زید بن ثابت
 که حدیث بکن ما را حدیثها از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی از احوال الخضره
 چیزی بیان کن گفت بر زید بن ثابت که چه چیز حدیث کنم شمارا بعد از ام هانیه
 الخضره صلی الله علیه و سلم پس بود که وقتی که فرو می آمد بر او قرآن میفرستاد
 کس را سویی من پس میفرستم بخضره بر نو را پس میفرستم کلام الهی را بر اینی او
 پس بودیم مادر مجلس مقدس او که وقتی که ذکر میکردیم دنیا را ذکر میکرد دنیا
 را با ما و وقتی که ذکر میکردیم آخره ذکر میکرد آخره را با ما رحمة برائی علیانی
 تو احمد المحرم نیست هیچکس از فیض عام تو **امید و لطف تو دنیا و**
آخره هر تشنه یافت شربت رحمت تو **و وقتی که ذکر میکردیم طعام**
 فکر میکرد و سوا خدا صلی الله علیه و سلم طعام را و این حدیث شریف دلیل ظاهر
 بر کمال خلق الخضره و حسن معاشرت او و نهایت لطف او با صحاب خود صلی الله
 تعالی علیه و سلم گفت بر زید بن ثابت که پس هم این حدیث میکنم شمارا از پی
 صلی الله علیه و سلم الحدیث الثانی حدیثنا السحان بن موی ثمالی بن یزید

محمد بن اسحاق عن زیاد بن ابی زیاد عن محمد بن کعب القرظی عن عمرو بن العاص
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل بوجهه وحذیته علی اکثر القوم
یا اکثرهم بذلك فکان یقبل بوجهه وحذیته علی حتی ظننت انی خیر القوم
یا رسول الله انا خیر ام ابوبکر فقال ابوبکر فقلت یا رسول الله انا خیر ام
عمر فقال عمر فقلت یا رسول الله انا خیر ام عثمان فقال عثمان فلما سألت
رسول الله صلی الله علیه وسلم فصدقنی فلو ددت انی لم اکن سألته
 گفت عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
 اقبال میکرد و پیش می آمد بروی مبارک خود و بشنخ خیر خود بر سرترین
 قوم تاول ایشان بدست آورد و زیاده شود و غیبه ایشان در اسلام
 پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اقبال و توجیه میکرد بروی مبارک
 خود و بشنخ لطیف خود بر من تا آنکه گمان بردم که تحقیق من بهترین
 نام قوم و این گمان از عمرو بن العاص رضی الله عنیه آن بوده که او در صحبت
 آنحضرت نواخته بود پس گفتم که ای رسول خدا من بهترین قوم یا
 ابوبکر پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که ابوبکر بهترین قوم است
 پس گفتم که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بهترین یا عمر پس گفت که

پس گفتم که ای پیغمبر خدا من بهترین یا عثمان پس گفت که عثمان پس هرگاه سوال
 کردم رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس مراست گفت مرا پس هر آنکه دوست
 داشتم این را که بدو می رسد من سوال نکردم و برای آنکه ظاهر شد خطا در ظن
 من و همین قدر پس است برای شرمسار شدن مثل عمرو بن العاص رضی
 الله عنه الحدیث الثالث حدیثنا قتیبة بن سعیدنا جعفر بن سلیمان النبیعی
 عن ثابت عن انس بن مالک قال خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 عشر سنین فما قال لی انا فی قطوما قال لشی صنعته له صنعته ولاشی ترکته
 له ترکته وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم من احسن الناس خلقا ولا
 مستخرافا قط ولا حیرا ولا فیا کان الین من کتبت رسول الله صلی الله علیه
 وسلم ولا شمتت مستکافا قط ولا عطر کان اطیب من عرق رسول الله
 صلی الله علیه وسلم گفته انس رضی الله تعالی عنه که خدمت کرده ام که کردم جیب خدا
 صلی الله علیه وسلم ده سال اوقات همان بود که دوست بسر دفت پس گفتم
 مرا آن هرگز در تمام مده ده سال و نگفتم مرا چیزی که کردم آنرا که چرا
 نکردی و نگفتم برای چیزی که نکردم چرا نکردی انس انیس سعادت بود
 جهان ده سال بگرد خدمت آن سرور حمید و خصال چرا نکردی و کردی

چرا گفت رسول ^{صلی الله علیه و آله} نكفت افریجی حلم و قنبر و خلو کمال و بود سر و اخدا
 صلای الله علیه و آله از نیکوترین مردم از روی خلق مبارک و مست نکرده و نه سوده ام
 هرگز هیچ جامه را که ساخته شده ^{مگر} از ابریشم و غیر آن و نه سوده ام هرگز
 هیچ جامه را که ساخته شده از ابریشم محض و نه سوده ام هیچ چیزی را که باشد
 نرم تر از کف رسول خدا صلای الله علیه و آله ^{کفش} راجد و هر محبت اندیش
 نداده مری بر هر دلیش و نه بوییدم هیچ مشک و نه هیچ بوی خوش که باشد
 خوشبوی تر از خوی رسول خدا صلای الله علیه و آله ^{تیم} بوی خوشت بر عاف
 رخت و دلیل راه تو باشد بر کجا که روی ^{برای} مغر خلائق همیشه عطر بود
 هران زمین که در آنجا می یقیم شوی ^{زهی} عطر معطر قطام دین نشود
 مگر به عطر صلوة حبیب و نعمتی ^{الحديث الرابع} حد ثانی بنده بن سعید و
 احمد بن عبده هو الضبی و المغیر و اخدا قال اخدا ثنا حماد بن زید عن سلم العلق
 عن انس بن مالک عن رسول الله صلای الله علیه و آله انه كان عنده رجل وكان به
 اثر صفرة قال كان رسول الله صلای الله علیه و آله لا یكاد یواجد اخدا ابني یكفه
 فلما قام قال للقوم لو قلتم له يدع هذه الصفرة وانه کبره انس بن مالک
 رضی الله تعالی عنه از رسول خدا صلای الله علیه و آله که بدرستی نشان انبیاست که

نزدیک

نزدیک آنحضرة صلای الله علیه و آله مردی و بود آن مرد نشان نزدی نفع آن
 زعفران بود در جامه او گفت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه بود پیغمبر خدا صلای
 علیه و آله که نزدیک بود اینک روی باروی کند کس را بپوشی که ناخوش کند کس
 آن چیزی را این از کمال حسن خلق و حلم و جفا و کرم آن اکرم الاکرمین است
 پس چون برخواست آن مرد گفت رسول خدا صلای الله علیه و آله اگر بویید مرا و
 که بگذارد این نزدی را هر آینه احسن بود ^{الحديث الخامس} حد ثانی بنده بن
 شامحمد بن جعفر ثانی بن جعفر عن ابی اسحاق عن ابی عبد الله الجذلی و انتم عبد
 عبد عن عائشة انها قالت لم یکن رسول الله صلای الله علیه و آله فاحشا و لا سفها
 و لا ضحاکا بانی الاسواق و لیجزي بالنسبة السیئة لکن یعفو ویصفح ^{کف} ام المؤمنین
 عائشة رضی الله تعالی عنها بود پیغمبر خدا صلای الله علیه و آله صاحب بخشش نه به طبع و
 نه به تکلف نه در اقوال و نه در افعال و بشود بلند او از کنند در بارانها
 و باداش نمید از آنحضرة صلای الله علیه و آله بمقابله بدی لیکن با وجود
 قدره عفو میکرد و از گناه او میگذشت ^{الحديث السادس} حد ثانی بنده بن
 اسحاق الحدادی ثانی عبده عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت ما
 ضرب رسول الله صلای الله علیه و آله بیلک شیئا قط الا ان یجاهد فی سبیل الله و لا یتر

خادمه و لامرأة گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنہا کہ نزد است پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم هیچ شئی را بدست مبارک خود هرگز مگر وقت جهاد در راه
حق تعالی و نزد است بدست خود هیچ خادمی را و نه هیچ زنی را و این تخصیص
بعد تعیم برای اتمام به شان این هر دو و برای کثرت وقوع ضرب این دو نوع
و کثرت احتیاج بسوی این دو نوع الحدیث السابع حدثنا احمد بن عبد الله
البنی ثنا فضیل بن عیاض عن منصور عن الزهري عن عروة عن ابیہ عن
عائشہ قالت ما دایت رسول الله صلی الله علیه و سلم منتصرا من مظلمة ظلمها
قط ماله ينتهك من عادم اسریتها شئی فاذا انتبهك من محارم الله شئی كان
من اشد هم في ذلك غفبا و ما خیر بین امرین الا اختار الكيسرهما ماله يكون
ما تاكفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنہا کہ ندیده ام رسول خدا را صلی
علیه و سلم انتقام گیرنده و داد ستاننده از ظلمی و ستمی که ظلم کرده شده است
او و ظلم کردنی هرگز مادامی که شکسته نمی شد حرمتی از محرمات خدای تعالی
پس وقتی که شکسته میشد حرمتی از محرمات خدای تعالی بود آن رسول
خدا صلی الله علیه و سلم سخت ترین مردمان به سبب آنها که اندوی غضب
پس انتقام میکرد در این وقت حسبته الله تعالی و انتقام نمیکرفت برای نفسش

و تخیر داده نشد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم میان دو امر مگر که اختیار کرد
و برگزید آسان تر از آن هر دو امر مادامی که نباشند آن آسان گناه بدانکه شیخ
ابن حجر گفته که مراد از این دو امر دنیا است زیرا آنجه در امور دنیوی هیچ
انمی و گناهی نمی باشد الحدیث الثامن حدثنا ابن ابی عمر ثنا سفیان عن محمد
بن المنکدر عن عروة عن عائشہ قالت استاذن رجل علی رسول الله صلی
علیه و سلم و انا عنده فقال بین ابن العنبره او أخ العنبره ثم اذن له فالتان
له قوله فلما خرج قلت يا رسول الله قلت ما قلت ثم التت له القول فقال
يا عائشہ بین منیر الناس من تركه الناس او ودعه الناس انما تخشع كفت
ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنہا کہ دستوری در آمدن خواست مردی
پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه من نزد آن حضرة ام صلی الله
و سلم پس گفت آنحضرة صلی الله علیه و سلم که بدست پسر قبیلہ یا گفت که بدست
برادر قبیلہ هست و دستوری داد مراد او که در آمد پس خرم ساخت آنحضرة
صلی الله علیه و سلم برای او کفزار خود را برای تالیف دل آن منافق که سر رئیس
قومی بود دوستان را کجای محروم تو که باد دشمنان نظر دادی پس هرگاه
که بر آمد آن مرد که قم ای رسول خدا گفتی آنجه گفتی در غیبه او یعنی نزد

بخی مطیع و متقاد و قلیل الخلاف در امور مباحه و بنود مرث و بنود سخت
دل و سخت طبع و بنود بلند آواز کننده و بنود حد اوند بخش در احوال افعال
طباع و تکلف و بنود عیب کننده هیچ شی را بن جبهه شرعی و بنود جلیل عیبری
با هیچ کس و بنود بسیار مدح کننده و بنود بسیار مزاح کننده و با وجود علم
غفله نمودار میکرد غفله و اعراض را از چیزی که نمی خواستی انرا و نمی دانستی
که صادر شود انرا فاعل آن و نمیکرد ایند کسی را نا امید از چیزی که در غیبه بان
نداشتی بخی با ظهار عدم دعبه خود نا امید نگردی امید واری را و اجابت
نمیکرد در چیزی که نمی خواستی انرا و تحقیق بانداشته بود نفس شریف خود
از سینه چن از جدال بی جرئت شرع و از گردانیدن خود را یاد پکریا بزرگ
بیاطل و از چیزی که نفع نکند او را و باز داشته بود مردم از سر چیزی
ذکر نمیکرد هیچ کس را و عیب نمیکرد هیچ کس را و جست جوی نمیکرد و چنین
مخفی کسی را که شرمسار شود آن کس از اطلاع مردم بر آن و سخن نمیکرد
مکر در چیزی که امید میداشت ثواب انرا و وقتی که سخن میگفت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم خاموش می بودند و چشم فرو میداشتند
هم نشینان و اصحاب او گویا که بر سرهای ایشان مرغان است و این کنایه

از بودند

از بودند ایشان بنهات سکون و سکوت نه بر آنکه مرغ نمی نشیند مگر بر سر کسی
خاموش با آرام تمام بود پس وقتی که خاموش می شد آن حبیب اکرم صلی الله علیه
و سلم تکلم میکردند اصحاب از نزاع و خصومت نمیکردند در سخن نزدیک
انقضه صلی الله علیه و سلم و کسی که سخن میکرد نزد انقضه صلی الله علیه و سلم
خاموش می بودند دیگران وی شنیدند سخن او را تا آنکه فارغ می شد
ان تکلم حدیث هر ایشان نزد انقضه صلی الله علیه و سلم ملاحدیث اولی آن
بود در متوجه شدن و گوش داشتن انقضه بسوی آن و عدم ملل آن
یا آنکه حدیث اول ایشان از روی آمده بود یعنی کسی که اول آمده باشد
نزد انقضه صلی الله علیه و سلم می بود حدیث برای او پس قضای حوائج ایشان
بر ترتیب قدم ایشان میکرد انقضه صلی الله علیه و سلم یا آنکه مراد از
اول افضل در دین است خنده تبسم میکرد حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
از چیزی که خنده میکردند اصحاب از آن و شگفت میکرد از چیزی که
شگفت میکردند از آن و صبر میکرد در رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای
غریب بر جفای او و بر درشتی و ترک ادب که صادر می شد از آن غریب
وقت سوال تا آنکه بوده اند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم که هر اینه

میکشیدند غریب را بسوی آنحضرة صلی الله علیه و سلم تا استفاده و کسب کنند
اصحابه بسبب سواد الهای غریب از سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم علوم را
که استفاده نمیکند در غیبت غریب را زیرا آنکه اصحاب آنکال هیت و شریعت
از آن حضرة صلی الله علیه و سلم سوال کم میکردند و غریب را غریب هیت کم
میداشتند و کستخانه پیش می آمدند و سوال میکردند هر چه بخواهند
آنها میکند پس جواب میداد آنها را رسول کریم صاحب خلق عظیم
صلی الله علیه و سلم و میگفت اصحاب خود را که چون به پندید جویند حاجت
را پس بدیدد او را آنچه میخواهد و اعانت او کنید که در پیش مستند
که تو نیز کادها باشند خواهنده بودید یکران به شکرانه خواهند
از در مران و قبول نمیکرد مدح طراز مائیل و مؤانید یعنی از کسی که مفراط
بنود و از حد نکرانند مدح را و نه مقفّر بود از آنکه که حق سبحانه آن حضرة
را عطا کرده از مراتب رسالت و درجات رفیع و قطع نمیکرد آنحضرة
بر هیچکس کلام آن کس را یا کلام مقدس خود را بجا و ذکر کردن آنکس از حق
پس قطع سخن میکرد بنوی کردن آنکس از کلام یا بجا خواستن خود از
مجلس مقدس اگر بجا و ذکر میکرد آنکس از حق الحديث العاشر حد شامخ بن

شامخ بن محمد بن مهدی شامخیان عن محمد بن المنکدر قال سمعت جابر بن عبد الله
يقول ما سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا قط فقال لا كفت محمد بن المنکدر
که شنیدم جابر بن عبد الله را که میگفت سوال کرده نشد به غیر خدا صلی الله
و سلم هرگز پس گفته باشد لا یعنی نگفتی بلکه عطا میکرد سائل را یا جواب
میداد بقول حسن و جلیل برفقه کلمه لابن زیدان او هرگز مکرب اشهد ان لا اله
الا الله الحديث الحادي عشر حد شامخ عبد الله بن عمر ان ابو القاسم القرشي
للملكي نا ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن عبيد الله عن ابن عباس قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير وكان اجود ما يكون
في شهر رمضان حتى يسلم فيات به جبريل فيعرض عليه القرآن فاذا القى جبريل
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود بالخير من الریح للرسالة كفت ابن عباس
رضي الله عنه انها که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سخن ترين مردم به پند
چيزها از مال و غير آن و بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سخن تر وقت
بودن او در ماه رمضان تا آنکه ماه با آخر ميرسيد و سبب بودن او
در ماه رمضان سخن ترين بود که می آمد پيش او جبريل عليه السلام در
هر شبی از رمضان پس عرض میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم جبريل

قرآن را بخواند در سجده و واقع است یا آنکه عرض میکرد جبرئیل بر رسول خدا
صلی الله علیه و سلم قرآن را و در روایتی واقع شده که هر دو نبوت میخواندند
پاره را آنحضرت میخواند و جبرئیل می شنید و پاره را جبرئیل میخواند و آن
حضرت صلی الله علیه و سلم می شنید پس وقتی که ملاقات میکرد جبرئیل خدا را
جبرئیل علیه الصلوة والسلام می بود جبرئیل خدا صلی الله علیه و سلم نمی ترسید
بادی که روان کرده شده است برای انواع عذیب و منافع مثل رانندن بر
و باران و نعمت فراوان الحديث الثامن عشر حدثنا قتيبة بن سعيد ثنا جعفر
بن سليمان عن ثابت عن انس بن مالك قال قال النبي صلی الله علیه و سلم
لا يلحق شيطان الغيد كف انس رضي الله تعالى عنه ك بود بنی صلی الله علیه و سلم
که ذخیره نمیکرد هیچ شئی را برای فردا سن ابن حجر گفته یغی برای نفس مقدم
خود اما برای عیال خویش قوت یکساله ذخیره می ساخت و با وجود این
پیش از گذشتن سال خرج می شد آن ذخیره که برای عیال شریف می بود
برجواب محتاجان و مهمانان الحديث التاسع عشر حدثنا شاهر بن وهب
بن ابي علفة ل حدثني ابي عن هشام ابن سعيد عن زيد بن اسلم
عن ابيه عن عمر بن الخطاب م و جبرئیل را رسول الله صلی الله علیه و سلم

فما كان يعطيه فقال النبي صلی الله علیه و سلم ما عندي شئی ولكن ارفع علي
فاذا جاري شئی قضيت فقال عمر يا رسول الله ارفعني فما ارفعك الله ما لا تقدر
عليه فكره النبي صلی الله علیه و سلم قول عمر فقال رجل من الانصار يا رسول الله
انفقوا و لا تخف من ذي العرش ا فلا فتبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم
و عرف في وجهه البشر لقول الانصارى ثم قال بهذا أمرت مردی است
از عمر بن خطاب رضي الله تعالى عنه که بدو شئی مردی آمد پیش پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم پس سوال کرد پیغمبر خدا را آنیکه عطا کند او را چیزی پس گفت
بنی صلی الله علیه و سلم که نیست نزد من چیزی موجود ولیکن خرد کن
چیزی که میخواهی بمقابله برائی که ادای آن بر دمه من است پس وقتی که
آید از چیزی ادا میکنم آن دین را بر هم نشود طبع کل از ناله بلبل ا و از گدا
دو نفق بازدار کنیم است پس گفت عمر رضي الله تعالى عنه که ای رسول خدا
صلی الله علیه و سلم عطا کرده این سایل را و ادا کرده آنچه بر دمه تو بود
از حق این سایل بدادن چیزی پیش از این بار یا بکلام جمل که بمنزله
اعطاء است پس گفتا کن بآن و ثقل دین بر دمه خود میکنی زیرا آنیکه
تکلیف نکرده است ترا الله تعالی چیزی که قادر بر پاشی بر آن پس دشوار است

بنی صلی الله علیه وسلم قول عمر بن الخطاب ^{رضی الله عنه} التوکل ان قول جریر بن سائل انه برای
 آنکه در قول مخالفه شرع شریف بود کذا فی الشرح الکرام پس گفت مردی
 از انصار که ای رسول خدا انفق کن و بده محتاجان را و مترازا خداوند عرش
 چیز را از فقر که خداوند عرش سبانه و بیعت مدبر است از آسمان تا
 زمین و خالق عرش بآن عظمت جسم است و قادر علی الاطلاق است قله
 و کمی راه ندارد بسوی خزاین او جلت لغواه پس تبسم کرد و رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم و شناخته و دیده شد در روی منور او خوشی و تازگی
 و فرخندگی بقول آن انصاری پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که
 بهمین نفقه کردن و عدم خوف از فقر اگر کرده شده ام از حق کمیم بقیه
الحديث الرابع عشر حدثنا علي بن حجر ثنا شريك عن عبد الله بن محمد بن
 عقیل عن الربیع بنت معوذ بن عمرو قالت انیت النبی صلی الله علیه وسلم
 یقتاع من دلب و لجر زغب فاعطانی ملائكة حلیا و ذهباً گفت مرید
 دغنی الله تعالی عنها که آمدم بنی راضی الله علیه وسلم به طبقی از خرما را و از باد
 خورده صاحب موهای خود پس عطا کرد مرا قدری پری دست پر کرم
 خود پیرایه ها و زیورها یا گفت پری دست مبارک طلا ای زق بود ام

چنان شایسته بود که سبک حال
 چنان شایسته بود که سبک حال

امید ما و از کرمت لغت جاوید ما جام و نوال خلق پس کرد کز دست
 تو شد نواله پرورد قادر و شده از عطای عیسی هادون دیر سرات
 موی تا عقل مرا بدست خواند تقدیر برات دولت و داند انها تف
 دولت به مردم این بانگ رسد کاصت فالرم الحديث الخامس عشر
 حدثنا علي بن خشرم و غیر واحد ^{رضی الله عنه} قالوا ابنا عیسی بن یونس عن شام
 بن عرقه عن ابيه عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبل الهدیه
 و یتقبّل علیها مرفی است اذ لم یومنین عائشه دغنی الله تعالی عنها که بدست
 بنی صلی الله علیه وسلم قبول میکرد هدیه را و بدل آن میداد صاحب هدیه
 بد آنکه اقل جزا هدیه برابر قیمت هدیه می بود کذا فی الشرح الکرام
 و بد آنکه هر دو حدیث اخیر دلالت دارد بر کمال سخاوت آن حضرت صلی
 علیه وسلم لیکن چون سخاوت از احسان اخلاق است پس برای این
 مناسبت ذکر کرده است آن هر دو در باب الخلق و الله اعلم بالصواب
 باب ماجاء فی حیا رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب جهل و نهم است
 در احادیث لطیفه که ثابت شده است در بیان حیا رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم صفة شرم بنی راست بقدر خشن نه نظیر شرم عیله و نه نجس از خوا

عنه

و مسکین نظام الدین عرض میاذا آورده این ابیات را **باب حیا چشم حبیب**
 خداست **واقع زان خیر کل الحیا است** و آن دهش **باب کلام خدا**
 خسر و ازان گفت به نعت صفا **چشم تو دروازه احسان کشاد** لعل
 تو کفین حیران کشاد **و در این باب مستطاب مصنف رحمه الله تعالی**
 دو حدیث لطیف آورده است و پس **سوال هست که شیخ اندرون**
باب حیا بکمال این دو حدیث اقتصار کرد **محرر** جواب پر خیا آورد
 نظام الدین **کند به باب حیا نش مناسبه** **حیا** **دو چشم که عین**
 جو هست **از ان میان حدیثین کرده فکر خیا** **که یم مقتدر** **انام تو حیتی**
در چشم **به اعتماد حیا** **تو آمد بدعا** **طفیل انکه حیا نش ستوده و ب**
محمد انکه حبیب خدا **سول خدا** **طفیل آل کرام** **و صحابه اخیار** **که جمله اهل**
حیا اند **اهل صدق و صفا** **حیا رفیق نظامی کن** **و دهش خوفیق** **که لا**
تأیدش به عمل خبر شریعت بیضا **الحديث الاول** **حدثنا محمود بن غیلان**
تأبوا و ثنا شعبه عن قتادة قال سمعت عبد الله بن ابي عتبة یحدث
عن ابي سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اشد حیا
من العذراء فی خدرها **ها و کان اذا کبر شیئا عرفناه فی وجهه** **کفت ابو**

خدری رضی الله تعالی عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سخت تر و زیاده
 تر از دوی حیا از خدر بیک که در پرده خود است و به نهان حیا می باشد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون ناخوش میکرد چیزی را می شنیدم
 آنرا آن را در روی منور او **خو که از شرم نشیند به جبین** **تازه و زیاده**
ذو صاحب دین **یعنی از عاید حیا نکلم نمیکرد به آن بلکه متغیری شد** **نیک**
دوی مبارک او پس معلوم میکردند صحابه که ام ناخوشی آن سرور عالم
را از ان چنین **شری که داده اند بخوبان مبارکم** **مقداد حسن را و حیا**
می توان شناخت **الحديث الثاني** **حدثنا محمود بن غیلان** **تأو کعب ثنا**
سفيان عن منصور عن موسى بن عبد الله بن يزيد الخطمي عن مولى
عائشة قال قالت عائشة ما نظرت الي فرج رسول الله صلی الله علیه و سلم
او قالت ما رأيت فرج رسول الله صلی الله علیه و سلم قط **کفت ام المؤمنین**
عائشة صدیقه رضی الله تعالی عنها **که نظر نکرده ام سوی قبل رسول خدای**
صلی الله علیه و سلم هرگز یعنی حیا **آن حبیب خدای صلی الله علیه و سلم**
با نیمه شرم بود که در وقت جماع شرم میکرد فرج مقدس خود را به نوحی
که نمی دید آنرا **عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها** **و همچنین میکرد در نوبت**

سایر از واج مظهرات علیه افضل الصلوات واجمل النیات از بر کتفها محمد تقی
ای کریم شریع بوب مالکی از فضل ای حکیم گفتی خیا کنم و مسلمان موسفید
هر موسیه ز شرم نودارد بسی امید داری طفیل احمد شرم نظام دین آن
رحمت و حبیب نوعین خیا امین باب ماجار حجامه رسول الله صلی
علیه وسلم این باب بخام است در احادیث شریفه که ثابت شده در حجامه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب در وصف حجامه که نبی کریم درین
گفته بهترند و اهاست برای انسان در قاصدین گفته الحجامه که یک تهر خمره
الحجام و در مغرب آورده الحجامه یکسره مهم فارود حجام و الحجامه یعنی نیم موضع
حجامه از کردن شیخ ابو جرحه الله تعالی گفته که چون به حجامه خون کشند استغفار
خون دقیق از نواحی پوست حاصل می گردد و تیغ سطح بدن میکند بخلاف
فصد که به نشتر یک میکشایند بان استغفار کلی از عروق خاصه حاصل میگردد
و رسول خدا صلی الله علیه وسلم حجامه بسیار میکرد و حجامه اولی است در
بلاد حاره و مستوی است برای صبیان و برای کسی که متقوی نباشد بر فصد
و در این باب شش حدیث است الحدیث الاول حدیث علی بن جبرئیل السجری
ابن جعفر عن حمید قال سئل انس بن مالک عن کسب الحجام فقال انس اجتمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم حجه ابوطیبه فامر له بصاعین من طعام و کرم
اهله فوضعوا عنه من خرجه فقال ان افضل ما تدانتم به الحجامه او ان مثل
دوانکم الحجامه گفت انس رضی الله تعالی عنه که طلب حجامه کرد رسول خدا صلی
علیه وسلم حجامه کرد آنحضرة را ابوطیبه پس امر کرد آنحضرة صلی الله علیه وسلم
برای ابوطیبه بد و صاع از کندم یعنی خدا مان خود را فرمود که بوی خود
صاع کندم و حجه اجره حجامه دهند و کلام کرد یعنی امر کرد رسول خدا صلی الله
وسلم فرمود او را خواجگان او را که چیزی از خراج او کند پس گم کردند از دمه
او بعضی مزاج که مقرر بود بر او مرقی است که یک صاع از دو صاع کم کردند و
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تحقیق بهترین چیزی که تدانوی میکند
شما به آن حجامه است با کف که تحقیق از افضل بهترند و از شما حجامه است
الحدیث الثالث حدیث شامرو بن عیثا ابوداود و ثار بن عمر عن عبد الله
عن ابی حبله عن عمار رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اجتمع و امر
فاعطیت الحجام اجره مروی است از امیر المؤمنین عاکرم الله وجهه که بیه
بنی صلی الله علیه وسلم حجامه و امر کرد مرا بدادن اجره آن پس دادم حجام
مزدوری آن یعنی دو صاع الحدیث الثالث حدیث شامرو بن عیثا ابوداود و ثار بن عمر عن عبد الله

ثنا عبدة عن سيفان الثوري عن جابر عن الشعبي عن ابن عباس قال ان
النبي صلى الله عليه وسلم اجتمع في الاخذعين وبين الكنفين واعطى الحجام اجرة
ولو كان حراما لم يعطه كفت ابن عباس رضي الله تعالى عنهما انه بدله رستي بنى صلى الله
وسلم حجامه كرد در ميان دو رك كه در دو جانب كردن است در موضع
حجامه و ميان دو شانه مبارك و داد حجام دامن آن و اگر كسب حجامه حرام
مي بود هي داد رسول خدا اي صلى الله عليه وسلم اجر آنرا بوي الحديث الرابع
حد ثا هارون ابن اسحاق ثنا عبدة عن ابن ابي ليلى عن نافع عن ابن
عمران النبي صلى الله عليه وسلم دعا حجاما فخر وسأله كم خراجك فقال ثلثة اصبع
فوضع عنه صاعا واعطاه اجرة مروي است از ابن عمر رضي الله تعالى عنهما
كه بدله رستي بنى صلى الله عليه وسلم طلب حضور كرد حجامي را پس حجامه كرد
بنى را صلى الله عليه وسلم آن حجام و پرسيد بنى صلى الله عليه وسلم او را كه خراج
خراج تو پس گفت آن حجام كه سه صاع است پس امر كرد آن حفرة صلى الله عليه
وسلم خواجگان آن حجام را كه تخفيف يك صاع كردند از خراج او و داد
بنى صلى الله عليه وسلم آن حجام را اجرة او شيخ ابن حجر نقل كرده كه اين حجام
هوان ابو طيبة سابق است الحديث الخامس حد ثا عبد القدوس بن محمد

بن العطار البصري ثنا عمرو بن عاصم ثنا هارون و جابر بن حازم قال ثنا قتادة عن
انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجتمع في الاخذعين و
الكاهل وكان يجتمع تسبع عشرة وتسع عشرة و احدى وعشرين كفت انس بن
مالك رضي الله تعالى عنه كه بود پسر خدا اي صلى الله عليه وسلم حجامه ميكرد در دو
رك كه در دو جانب كردن است در موضع حجامه و ميان دو شانه مبارك
و بود كه حجامه ميكرد رسول خدا اي صلى الله عليه وسلم در روز هفتم و
در روز نهم و در روز پست يك از ماه الحديث السادس حد ثا اسحاق
بن منصور ثنا عبد الزاق عن معمر عن قتادة عن انس بن مالك ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم اجتمع وهو محرم ببل على ظهر القدم مروي است از انس
بن مالك رضي الله تعالى عنه كه بدله رستي پسر خدا اي صلى الله عليه وسلم حجامه
كرد و حال آنكه او صاحب احرام بود در موضع ملك بر پشت قدم مبارك
بد آنكه مل بفتح هر دو لام نام موضعي است ميان مکه مظهر و مدية منون
بر هفتميل از مدية منون كذا في النهاية باب ما جاء في اسما رسول
صلى الله عليه وسلم اين باب بخواه و يكم است در احاديث لطيفة كه ثابت شد
در بيان اسما شريفه رسول خدا اي صلى الله عليه وسلم باب اسما بنى آنكه

اسما خدا هسته حسنی است بر اسم که خوانیش بخواند و در این باب مستطاب
دو حدیث است الحديث الاول حدثنا سعيد بن عبد الرحمن المخزومي
وغير واحد قالوا حدثنا سفيان عن الزهري عن محمد بن جبير بن مطعم
عن ابيه قال قال رسول الله عليه وسلم ان لي اسما انا محمد وانا احمد وانا
المحمي الذي يحوي الله بي الكفر وانا العاشر الذي يحشر الناس على قدي وانا الفاتح
والعاقب الذي ليس بعده نبي كفت جبير بن مطعم رضي الله تعالى عنه كه كفت
رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه مرابها است من محمد ام كه محمد كه بدعوى
تخت و تاج كه شاهان به شمشير بيشتر خارج كه چه نام است اين كه در ديوار
هستی كه بر فكر فتنه نامي پيش دستی كه و من احمد ام كه احمد مرسل ان خلاصه كرون
برده پوش ام بدامن عول كه احمد مرسل ان چراغ جهان كه و من عالم اشكلا
و نهان كه هفت الرقيق اعلى جوى كه غير تش لا نبي بعدى كوى كه و من ما حى
يقى محو كنده ام كفر كه بلا قامت لا ت بشكست كه به اغزا دى اب غرا بى
و من حاشم كه حشر كرون خواهند شد مردم بر قدم من يقى روز قیمة
پيش همه مردم خواهم بود و ایشان در پس من كه امام رسل پيشوائى سبيل
امين خدام كه بطبر رسل كه و من عاقب يقى من خاتم رسل و آخر انبياءم

آن ختم

آن ختم مهران مرسل كه حواى حسين و ملح كه اول الحديث الثاني حدثنا محمد بن
طريف الكوفي نا ابو بكر بن عياش عن عاصم عن ابي وائل عن حذيفة قال
لقيت النبي صلى الله عليه وسلم في بعض طريق المدينة فقال انا محمد وانا بنى
و بنى التوبة وانا المقفى وانا العاشر و بنى لللاحم حدثنا اسحاق بن منصور و نا النضر
بن شميل نا احمد بن سلمة عن عاصم عن زود عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه
وسلم نحوه بمعناه هكذا قال حماد بن سلمة عن عامر عن زود عن حذيفة كه كفت
حذيفة رضي الله تعالى عنه كه لقار كودم و وسيدم بنى واصل الله عليه وسلم و در حى
از راه مدنيه منوره كه كفت بنى صلى الله عليه وسلم كه محمد ام و من احمد ام و من
بنى رحمة ام يقى من آن بنى ام كه كوده است الله تعالى ذات مراد حمة عالميان قال
الله تعالى و ما ادسلناك الا رحمة للعالمين كه احمد مرسل كه خرج خاك او است
هر دو جهان بسته فراك او است كه احمد مرسل كه نوشته فلم كه احمد بنام وى و
حاميم كه و من بنى توبه ام بر اى انكه انحضرة صلى الله عليه وسلم تواب و كثير
الرجوع است سوى خداى تعالى چنانچه كفته است انحضرة صلى الله عليه وسلم
لن استغفر لى اليوم سبعين مرة او مائة مرة يقى استغفار ميكنم خداى تعالى
در روز هفتاد بار يا صد بار و بر اى انكه مقبول است توبه از امة او بجز استغفار

خلافت ام سابقه و من مَقَفی ام یعنی آخر و خاتم نبیها ام اول بیت از چه بنام نبی
حکم تو چو نه قافیه آخر نشسته هر چه زیگانه و خیل تواند جمله درین خانه طفیل
تواند مهر شد این نامه بعنوان تو ختم شد این خطبه بدو و آن تو و من حاشم
یعنی خشر کرده میشود تمام مردم و در روز محشر عقیب من و پس من و من بنی
ملاحم ام یعنی بنی حرب و قتال و کثیر الجهاد ام مصطفی بر کافران در بای از لشکر
کشید موج آن در یاد لیران اوی باس شلید تیغ او باز سفید آسان به
بر و از آمده از سر هر دو سیاهی سر خرد و باز آمده باب ماجرای عیش
رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب پنجاه و دوم است در بیان عیش رسول
خدا صلی الله علیه و سلم در قاموس آورده که عیش عباد است ان حیوة و
طعام و آنچه بآن زیست شود باب در عیش بنی نضر که این بار دیگر هر گز ارض
دگر کرده مصیف تبیان کو تو خواهی که شوی واقف افران دگر باز کرد آن
توسوئی تحفه نظار میهن و درین باب مستطاب نه حدیث است باب
بیان است عیش بنی نضر حدیث آمده از ترمذی خلد چو این نه نه بان
هشت باغ هشت بهشت از نه او با فراغ خواهش آن عیش به اهل بهشت
ساخه او داد آن نه به هشت هر که جز آن عیش بود خورده عیش منقص

بودش و ایما یا حق و یانیت معاش و معاد بهر رسول شرف دین و داد از که پیش
نظای نوار بهره زان عیش نصیبش بیاز لحدیث الاول حد شاقیته بر سعید
ثنا ابو الاحوص عن سماک بن حرب قال سمعت النعمان بن بشیر یقول السَّمُ فی
طعام و شراب ما شتم لحدایت نیکم صلی الله علیه و سلم و ما یجحد من اللقیل ما
یلا یطنه گفت سماک بن حرب شنیدم نعمان بن بشیر را که میگفت ایا نیستید
یعنی هستید در طعام و شراب آنچه که میخواهید از آن هر دو تناول میکنید و
می شوید سوگند خدا که تحقیق دیدم بنی شام را صلی الله علیه و سلم در آن حال که
نمی یافت از خرماد نبوی و خشک چیزی که برساند آن چیز شکم مبارک او را
به سبب نه توجیه و عدم التفات الغضرة بدینا و آنچه در دنیا است بدانکه منفعت
از این کلام تقریر و توجیح است لحدیث الثالث حدنا هارون بن اسحاق شاعبه
عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت ان کنا نکت ال محمد شهر لمانس
بنیادان هو الا القرو المار گفت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که
بله رستی بودیم یعنی ما آن و اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم که در یک میگردیم یک
ماه در آن حال که نمی فرود خیم آتش را بر آید عین چیزی نبود غذا در اهل بیت
مگر خرما و آب لحدیث الثالث حدنا عبد الله بن ابی مرزباد شامی و شامی

بن اسلم عن يزيد بن ابي منصور عن انس عن ابي طلحة قال شكنا الى رسول
 الله صلى الله عليه وسلم الجوع ودفعنا عن بطوننا عن حجر حجر فوقع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم عن بطنه عن حجر بن قال ابو عيسى هذا حديث غريب
 حديث ابي طلحة لا تعرفه الا من هذا الوجه ومعنى قوله ودفعنا عن بطوننا
 عن حجر حجر كان احدهم يتسوق بطنه للحجر من الجهد والضعف الذي به من
 الجوع كفت ابو طلحة انصاري رضي الله تعالى عنه كذا كره في حديث رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كرسكي راو برداشتم جامه اي خود را از شكها اي خود
 از شككي شككي كه بسته شده بود بر شكم هر يك از ما يك شك پس خود
 بغير خدا صلى الله عليه وسلم جامه خود را از شكم مقدس خود از دو شك
 كه بسته بود بر شكم مبارك خویش گفت ابو عيسى مصنف اين كتاب مستطاب
 كه معنى قول ابي طلحة كه ودفعنا عن بطوننا الحج اين است كه بوديكي از شما
 كه سخت مي بست بر شكم خود شك را از جهت مشتقه وضعف كه باو عاجز
 مي شد انكر شككي الحديث الرابع حدثنا محمد بن اسمعيل ثنا آدم بن ابي
 ابياس ثنا شيبان ابو معاوية ثنا عبد الملك بن عبيد عن ابي سلمة بن
 عبد الرحمن عن ابهريرة قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم في ساعة لا يخرج

فيها ولا يلقاه فيها احد فانا ه ابو بكر فقال ما جاء بك يا ابا بكر فقال خرجت الى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وانظرت في وجهه والتسليم عليه فلم يلبث ان
 جاء عمر فقال ما جاء بك يا عمر قال الجوع يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وانا قد وجدت بعض ذلك فانطلقوا الي منزل ابي الهيثم ابي الهيثم
 الانصاري وكان رجلا كثير العمل والشار ولم يكن له خدام فلم يجدوه فقال
 لامرأته اين صاحبك فقالت انطلق يستعذب لنا الماء فلم يلبث ان جاء
 ابو الهيثم بقرية يزعمها فوضعا ثم جاء يلتمس النبي صلى الله عليه وسلم و
 يقديه بابيه وامة ثم انطلق بهم الى حد يقترق بساطهم فاطم انطلق
 الى نخلة فجاء يقترق فوضعه فقال النبي صلى الله عليه وسلم افلا نسقيت لنا من
 دبطه فقال يا رسول الله اني اذنت ان تختاروا او تخيروا من دبطه وبسر
 فاكلوا وشربوا من ذلك الماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا والذي نفسي
 بيده من النعم الذي تسالون عنه يوم القيمة ظل بارد ودطب طيب و
 بارد فانطلق ابو الهيثم ليصنع لهم طعاما فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا
 تفعلوا لنا ذات ذر فذبح لهم عناقا وجديا فانا هم بها فاكلوا فقال النبي
 صلى الله عليه وسلم هل لك خدام قالوا لا فاذا انا سبني فاقنا فاني النبي صلى الله عليه وسلم

براسین لیس معرنا تالت فاته ابو الهیثم فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخت
منها قال یا بنی الله اختی فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان المستشار من
خذ هذا فانه رایتہ یصل واستوص به معروف فانطلق ابو الهیثم الی امرأته
فاخبرها بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت امرأته ما انت ببالغ
ما قال فیہ النبی صلی الله علیه وسلم الا ان تعقیقه قال فهو عتیق فقال النبی
صلی الله علیه وسلم ان الله لم یبعث نبیا ولا خلیفه الا وله بطانتان بطانة
تأمره بالمعروف وتنهاه عن المنکر وبطانة لا یألو جسا لا ومن یوقی بطانة
السوء فقد وئی گفت ابو هریره رضی الله عنه که برآمد بنی صلی الله علیه و
در ساعتی که منی برآمد در آن ساعت و ملا فی منی شد آنحضرة راضی الله علیه و
هیچکس در آن ساعت بحسب عاده من آمد پیش آن سرور صلی الله علیه و
ابو بکر رضی الله عنه من گفت بنی صلی الله علیه و سلم که چه چیز آورد ترا درین
وقت ای ابابکر من گفت ابو بکر که برآمده ام تا ملاقات کنم رسول خدا را
صلی الله علیه و سلم و نظر کردم در روی منور او و سلام گویم بروی سلام گفتی
چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل تو را میطلبید دیده ترا میجوید من
درنگ نکردم بود ابو بکر نزد حبیب خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه آمد عمر رضی الله

عنه من گفت بنی صلی الله علیه و سلم که چه چیز آورد ترا ای عمر درین ساعت گفت
عمر که آورد مرا که سنگی ای پیغمبر خدا ما مشاهده جمال جهان آرای و معاینه حسن
جان افتزای تو تسلی و آرام حاصل کنم و از آلم جوع فارغ باشم من گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم که من تحقیق یافته ام در خود بعضی جوع را پس روی
شد نزد رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما سوی
منزل ابی الهیثم و بود ابو الهیثم صاحب خرمای بسیار و صاحب کوفته بسیار
و بنود او را خدای و غلامی من بیافتمند الی الهیثم و در منزل من گفتند من
او را که کجاست شوهر تو من گفت آن زن که در فتنه است تا آب شیرین بیارد
برای ما من درنگ نکردم که آمد ابو الهیثم به مشک بر آب بمشقه بر میداشت
آن مشک را آنکه ای بار و من نهاد آن مشک را بر سر آمد در آن حال که در
میکرفتی و می پشیدی بنی راضی الله علیه و سلم بقصد بترک و فدای منی ساخته
بر او پدر خود را و مادر خود را و می گفت فدای تو باد پدر من و مادر من
پس خرمای و آن ساخت ایشان را سوی بوستان و غلستان خود پست کردند
برای ایشان بسیار سیاهی روان شد سوی درخت خرمای من آورد خوشه
خرما که در او غوغ و خرمای و خرمای خشک بود من نهاد آن خوشه را

پیش ایشان پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم ای ایتنابی کردی پس نه بگویدی و
جد کرده بیاوردی برای ما خرماء تریع جید ما اندیدی جد انکودی پس
گفت ابوالهثیم ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی من خواستم این را که
گویند شما از خرماء تریع غوده آن تریع من خوش خرماء برای این آوردم
که شمار غبه هر قسم خرماء که باشد ^{تا اول کند} تا اول کردند و خوردند خرماء و
نوشیدند از آن آب شیرین که آورده بود ابوالهثیم در مشک پس گفت بنی
صلی الله علیه وسلم که این تریع آغچه که پیش ما آورده شده است سو کند آن
ذات حق که نشن من در دست قلعه او است از نفهم است که پرسیده می
شوید از آن در غده قیامت تریع سایه سرد و خرماء پاکیزه و آب سرد پس
روان شد ابوالهثیم تا بسازد برای ایشان طعامی پس گفت بنی صلی الله
علیه وسلم که خج مکن برای ما آغچه شیرین بود پس خج کرد برای ایشان تر
ماده چار ماهه یا بزر که یک ساله نبود پس آورد ابوالهثیم پیش ایشان آن
نان خودش کوشت را پس تا اول کردند و خوردند آنرا پس گفت بنی صلی الله
علیه وسلم ای امر ترا خدای هست گفت ابوالهثیم که نه گفت بنی صلی الله علیه وسلم که پس
وقتی که بیاید ما را برده بیا پیش ما تا برده دهیم ترا پس آورده شد بنی صلی الله

علیه وسلم دو برده که بنود بآن دو میوهی پیر آمد بنی صلی الله علیه وسلم ابوالهثیم
پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم بگوئید که یکی ازین هر دو برده هر که را
خواهی گفت ابوالهثیم که ای بنی بگوئید خدا بگوئید بگوئید یکی ازین دو
برائی من پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم بدرستی آنکس که طلب مشوره
کرده شود از او آمین است پس لازم است او را که رعایت حال طالب
مشوره کند و آغچه الیق و انسب بود یا و بگوئید و و انیت که گمان کند
و پس شد چیزی را که در روی صواب و صلاح مستشیر بود پس از آن گفت
بگیر این برده را که بدرستی شان این است که دیدم او را که نماز میکرد
و دلیل خیریه و نیک بودن انسان نماز خواندن است و قبول بگو و وصیه
مراد حق او قبول کردی که نیک است پس رفت ابوالهثیم سوی زن خود
پس خبر داد زن خود را بگفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که گفت مرا قبول
بکن وصیه مراد حق او پس گفت زن ابوالهثیم که نیستی تو مر سنده و عجا
چیزی را که گفته است بنی صلی الله علیه وسلم در شان آن برده مگر آنکه آزاد
کنی او گفت ابوالهثیم که پس آزاد است پس خبر کرد ابوالهثیم بنی صلی الله
علیه وسلم بمقاله زن خود پس گفت بنی صلی الله علیه وسلم که تحقیق الله تعالی مبعوث نکرد

هیچ پیغمبر را و نه هیچ خلیفه را فضل عن غیرها مگر در احوال که مراد از دوزان
 دانست که مطلع است بر احوال و خفا یا احوال او و ششاد او است یکی از حد
 دان او را زنی است که امر میکند او را بچیز نیک و باز میدارد او را از
 چیز بد و دوزیم را زنی که تقصیر نمیکند در بدخواهی و منع نمیکند او را
 از افسادی که کند آنرا و کسی که نگاه داشته شد از زانی که اختصاص به
 فساد دارد و پیشه او محض اذخار در فساد است پس تحقیق نگاه داشته
 شد او را ز فساد و ضرر و ی حدیث الثامن حدیثی است در اسمعیل بن عیسی
 بن سعید حدیثی است از ابی موسی بیان بن بشر عن قیس بن ابی حازم قال سمعت
 سعد بن ابی وقاص یقول انی لا ادر رجل اهل اوق دما فی سبیل الله و انی الاول
 رجل دمی بصرم فی سبیل الله لقد مر ایتنی اغزو فی العصابة من اصحاب محمد
 صلی الله علیه و سلم ما ناکل الا و ترق الشجر و الحبل حتی ان اخذنا لیضع کما یضع
 الشاة و البعیر و اصبحت بنوا سید یقرقونی فی الدین لقد حبسنا اذا و ضل
 علی گفت قیس که شنیدم سعد بن ابی وقاص را که میگفت که تحقیق من
 هرگز از اول مردی ام که ریخته است خون را در راه خدا ایضا شکسته
 سر کار و تحقیق من هرگز از اول مردی ام که انداخته است تیغ را در راه

خدا ایضا سوگند خدا که هرگز از این تحقیق ندیده ام خود را که غدار و جنگ میگردم
 در جماعت از اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم در حالتی که نمی خوردیم مگر یک
 درخت و میوه درخت خار دار تا آنکه بدرستی یکی از ما هرگز از این فرو می افکند
 یغی غایب میکرد چنانچه فرو می افکند که سفند و اشتریشک را برای کمال
 آن خود را که گشتند بنوا سید که واقف میکرد داشتند مرا و تعلیم میکنند مرا
 در دین یغی میخواهند که احکام فرایض و آداب نماز را تعلیم کنند سوگند
 خدا ای یغی که تحقیق بی بهره ماندم و نا امید شدم و قتی که محتاج شدم
 بتعلیم و نا ادیب بنوا سید و ضایع و دلیکان رفت عمل من یغی من از انحاء
 رسول خدا هستم و نا و احکام دین از آنحضرة آموخته ام و بان حضرت
 صلی الله علیه و سلم ناز کرده ام پس بنوا سید را چه وجود و چه یاد که مرا نادان
 کنند و عیب من کنند در راه نماز و آنچه میگویند خلاف واقع است بدانکه
 بنوا سید قبیله است از کوفه و ایشان پیش حضرت عمر رضی الله عنه شکایت
 سعد که چند کوی نماز را بطریق مسنون ادا نمیکند و چون سعد شنید
 که ایشان اینچنین در حق او گفتند این سخن در نزد ایشان گفت و بدانکه
 آنچه مناسبت این حدیث بعنوان باب این است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم

در این قرار بآن جماعت اصحاب خود تشریف برده بود چنانکه حدیث صحیحین
 بر آن حدیث السادس حدیث محمد بن بشار بن صنفوان بن عیسی شاعر و بن
 عیسی ابو نعامة العدوی قال سمعت خالد بن عمار و شویسا ابی الوفاء قال
 بعث عمر بن الخطاب عتبة بن غزوان و قال انطلق انت و معک من الجيش
 حتی اذا كنتم فی اقصی ارض العرب و ادنی بلاد ارض العجم فاقبلوا حتی اذا
 كانوا بالمرید و جدوا هذا الکد ان فقالوا اما هذا هذه البصرة فساروا
 حتی اذا بلغوا احوال البصرة الصغیر فقالوا اههنا اترتم فترلو اذکة و الحدیث
 بطوله قال فقال عتبة بن غزوان لقد رايتنی و انی لسا بع سبعة مع
 الله صلی الله علیه و سلم ما لنا طعام الا قدق الشجر حتى نخرجت اشدنا فالتفت
 برؤفة فقسمتها بینی و بین سعد فما منا من اولیک السبعة اخذ الا هو
 امیر مصر من الامصار و سجن بون الامر بعد ما گفتند خالد بن عمار
 و شویس که فرستاد امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه عتبة بن غزوان
 را رضی الله تعالی عنه و گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه که روان شو
 و آنکه بانست از لشکرتا وقتی که باشید شما در زمیني که دور تراست از
 زمین عرب و نزدیک تراست به بلاد زمین عجم یعنی نهایت زمین تو و لشکرتو

من الجيش

منقی

منقی زمین عرب و مقید از زمین عجم است پس متوجه شدند عتبة و
 لشکرا و بجایینی که امر کرده بود امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه تا آنکه
 وقتی که رسیدند بمزید بصره یعنی بمکانی که در آن شتران مردم محبوس
 می بود و از آن سرحد تجاوز نمیکرد یا گفتند این سنگهای نرم و سست
 و سفید مانند کلوخ پس گفتند بعضی آنها بعضی که چیست نام این زمین
 جواب دادند بعضی که این بصره است و در رفقه بصره سنگ سست مرا
 گویند که سفیدی زندگانی روان شدند تا وقتی که رسیدند بر ارجل
 خود پس گفتند در میان خود ها که دهیجا امر کرده شده ایم به نزول و
 اقامه در آن برای منع اعدا و لشکرا آنها پس فرود آمدند و اقامه کردند
 در آن جای پس ذکر کردند راویان انجلیث را بدین گشت و او می پس
 گفت عتبة بن غزوان سوگند خدا که هر آنی تحقیق دیده ام خود را و
 حال آنکه بدستی من هر آنی یکی بودم از هفت کس یا بیغیر خدا صلی الله علیه
 و سلم بنود ما طعام مکر برک درخت تا آنکه شکافته و دریش داو شد بود
 گوشه های دهنهای ما پس ناگاه رسیدم بجای در محط و بر حیدم آنرا
 پس گدم آنرا میان خود و میان سعد بن ابی وقاص پس بنیست از آن

قسمت

هفت تن هیچکس مگر باین حال که او امیر فرمانروای شهر بزرگ است از
 شهرهای بزرگ یعنی از بزرگ صحابه رسول خدا صلی الله علیه و سلم توفیق کمال
 بآن دیانت و عبادات دینیه یافته و بپایه امانه و ملک و دولت رسیده
 و خداست که می آید فرمانروایان را پس از ما و عرض عتبه رضی
 الله عنه اجازت است باین که امر او حکام بعد از ما در عدل و دیانت مقصر
 خواهند بود و حرص و حب دنیا بر آنها غالب خواهد آمد کاسه خشم حریفان
بر نشد تا صدق فایع نشد بر در نشد الحديث السابع حدثننا عبد الله بن
 عبد الرحمن بن شاذان عن ابن اسلم بن حاتم البصري شاحدا بن سلمة ثقات عن
 انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد اخفتني الله وما يخاف
احدا ولقد اوديت في الله وما يودي احدا ولقد انت على ثلاثين من
بيوت ليلة ويوم مالي ولبلال طعام ياكله ذكيد الاشئ يؤاثره ابط بلال
 گفت انس رضی الله عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوگند خدا
 هر آنکه تحقیق تر ساینده شدم در اظهار دین خدا و حال آنکه تر ساینده
 نخواهد شد هیچکس غیر از من در اظهار دین خدا مثل تر ساینده شدم
 من و هر آنکه تحقیق تر آرد آرد شده ام در اظهار خدا و اظهار دین خدا و حال

آنکه آرد آرد خواهد شد هیچکس را غیر از من مانند آن آرد بر ای آنکه
 من و در وقت دین اسلام او را نه و بیکیس بودم پس تحریف و اید آنکه
 مرا کفار بنمایه تر ساینده و غایه آرد آرد و سوگند خدا که هر آنکه
 آمده است بر من شئی شبانه روزی چه در حال که نبود برای من و برای
 بلال طعامی که بخورد آنرا خداوند جگر از حیوان یا از آدمی مگر چیزی که می
 نوشید آنرا بغل بلال مولانا قطامی کعبی در وقت شریف گفته است و شکر
 کشت عباد در ت پسته و عذاب شده شکوت یک کف پست تو بجز
عشق بر کجیل روز تماشائی عشق الحديث الثامن حدثننا عبد الله بن
 ابی عفان بن مسلم ثنا ابان بن یزید العطار ثقاته عن انس بن مالك
 ان النبي صلی الله علیه و سلم لم يجمع عده غدا ولا عشاء من خير ولحم الا على
 صنف قال عبد الله قال بعضهم هو كثرة الايدي مروي است از انس
 بن مالك رضی الله عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم جمع نشد غذا و
 طعام اول نهار و نه طعام آخر نهار از نان و گوشت مگر با بسیار میوه همان
الحديث التاسع حدثننا عبد بن حميد ثنا محمد بن اسمعيل بن ابي ذر يك
 ابن ابي ذيب عن مسلم بن حنبل عن نوفل بن اياس الحديث قال كان

عبد الرحمن بن عوف لنا جلسا وكان نعم المجلس وانه انقلب ذات يوم
اذا دخلنا بيته ودخل فاعسل ثم خرج واثينا بصفحة فيها خبز ولم فلما
وضعت يكي عبد الرحمن فقلت له يا ابا محمد ما لي بك قال هلك رسول الله
عليه وسلم ولم يتبع هو واهل بيته من خبز الشيع فلما ارانا الخبز نلنا هو خبز
 كفت نوفل كف عبد الرحمن بن عوف براي ماهشتين وبود عبد الرحمن
نيك هشتين بدرستي كف عبد الرحمن برو ما ايك روزي تا وقتي كه در ايم
در خانه او او در آمد در خلق نگاه خود پس غسل كه برواي اجناسي كه به
غسل داشت پس بر آمد و آورده شد م به كاسه كه در آن نان و گوشت
بود پس چوب نهاده شد كاسه كه به كرد عبد الرحمن پس كقم عبد الرحمن
كه اي ابا محمد چه چيز در كمي بي آورد ترا كفت عبد الرحمن كه وفات يافت
بغير خداه الله عليه وسلم و حال آنكه سير فتنه بود او واهل بيت او عليه
عليه وسلم از نان جو از حال خود كه نيم ليك ابن قدر دائم كه تو هر كه بخاطر
بگذري اشكم زد امان بگذرد پس كامي بريم خود كه در پس داشته شد
براي چيزي كه آن بهتر است براي ما بلكه عديم شيع رسول خدا و
سير شدن ال رسول الله عليه وسلم و علي الله و اصحابه و سلم بوده است بالغيثا

از حال

ايشان

ايشان فقر و بترک ايشان ديندار و لذات ديندار و بد قناعة ايشان پادشاه
 قوت و پادشاه ايشان فقرا و مساكين را بر انفس و ذوات مقدسه خود
 با وجود احتياج و محبة كما قال الله تعالى و يطعون الطعام على حبه مسكينا و
 يتيماء و اسير الكذا في شرح في شرح المشكوة للشيوخ الدهلوي رحمه الله تعالى باب
 ملجاري من رسول الله صلى الله عليه وسلم اين باب بخانه و رسوم است در بيان
 عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم باب در عمر شريف بنوي شست و سداست
قول مختار و همان دنده اعمار همان و در اين باب چهار حديث است باب در
رسول آمد حديث چهار فدا است از بي اين چهار عمر هاي هرا و چهار
يا بيلد يك اين چهار حديث هيته عمر بني و كند ذكر شمار چهار عمر
نعمان چهار فضول به پنج وقت فموده است و زد اين هر چهار نظام
دين تا كه صد هزار عمر كني صفة اذا كنني حق هيچ يك نيز چهار حديث
الاول حديث احمد بن منيع تادوح بن عبادة تاف كوي ابن اسحاق تاف
بن دينار عن ابن عباس قال ملك النبي صلى الله عليه وسلم مكة ثلاث عشرة
سنة يؤتي اليه و توفي و هو ابن ثلاث و ستين سنة كفت ابن عباس
و في الله عنه كه در نك و قامة كرد است بنبي صلى الله عليه وسلم در مكة مغفله

و با معرفت عمر

سیزده سال که و می شد سوئی او در مجموع آن سیزده سال وفات
 یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سنه شصت و سه بد آنکه این اصح روایات
 است و آنچه مخالف این است محمول است بر این به انداختن کسر گاهی و حساب
 کسر گاهی گذاشتن شرح الشیخ ابن حجر الحدیث الثانی حدیثی بر بنیاد شایع
 جعفر عن شعبه عن ابی اسحاق عن عامر بن سعد عن جریر عن معاویه
 انه سمعه یخطب قال معاویه مات رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو ابن
 ثلث و ستین و ابوبکر و عمر کذا و انا ابن ثلث و ستین سنه بدرستی
 جویر شنید معاویه را در آن حال مخطبی می خواند که گفت معاویه وفات
 یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در این حال که عمر شریف او شصت و سه سال
 بود که وفات یافتند و انکمال اتباع بنوی صلی الله علیه و سلم و رجیوة وفات
 به سعادت اتفاق مستبعد شدند و رضی الله تعالی عنهما سر و زود دل
 و جانم فدای آن محبوب که حق صحبت و مهر وفا نکند و من نیز
 شصت و سه ساله ام آنرا دادم که در این سن وفات یابم تا بسعادت
 موافقه ایشان و اصل شوم لیکن وفات یافت در این سن بعضی گفته اند
 که عمر او هفتاد و هشت سال شد و بعضی گفته که هشتاد سال حدیثی شایعین

روایتی که در این کتاب است
 و در این کتاب است

بن مهدی البصری تابعی الزرقانی عن ابن جریج عن الزهري عن عروة عن
 عائشة ان النبي صلی الله علیه و سلم مات وهو ابن ثلث و ستین سنه مروي
 ان ام المؤمنين عائشة رضی الله تعالی عنها که بنی صلی الله علیه و سلم وفات یافت
 و حال آنکه که او شصت و سه ساله بود صلی الله علیه و سلم بد آنکه هر یک از حدیث
 ابن عباس و حدیث معاویه رضی الله تعالی عنهما متفق است این حدیث
 عائشة را رضی الله تعالی عنها الحدیث الثالث حدیثی احمد بن منیع و یعقوب
 بن ابراهیم الدوری قالنا اسمعيل بن علقمة عن خالد الحذاء حدیثی
 عن مولي بنی هاشم قال سمعت ابن عباس يقول توفي رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم وهو ابن خمس و ستین حدیثی شایع بر بنیاد و محمد بن ابان
 قالنا معاذا بن هشام حدیثی ابی عن قتادة عن الحسن عن دغفل بن
 جندب ان النبي صلی الله علیه و سلم قبض وهو ابن خمس و ستین سنه قال
 ابوالعیسی و دغفل لا تعرف له سماع من النبي صلی الله علیه و سلم و كان في
 زمن النبي صلی الله علیه و سلم رجلا کتف عماد شنید ام ابن عباس را که
 می گفت فوت شده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در آن حال که عمر شریف
 او شصت و پنج سال بود مروی است از دغفل که بدرستی بنی صلی الله علیه و سلم

قبض کرده شد روح مقدس او را در آن حال که عمر مبارک او شصت و پنج سال بود گفت ابو عیسی مصنف کتاب ^{کتاب} که ما علماء علم حدیث نمی شناسیم و عقل را باین وصف که او از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم استماع حدیثی کرده باشد و لیکن در زمان بنی صلی الله علیه و سلم بود مرد بد آنکه مراد مصنف آنست که عدم سماع او نبود برای صغرا و بلکه بود مرد بالغ و لیکن اتفاق نیفتاد مراد سماع حدیثی که فی شرح المروئی للحديث الرابع حدثنا اسحاق بن موسى الانصاري ثنا معن ثنا مالك بن انس عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن انس بن مالك انه سمعه يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس ^ب بالطويل الباین ولا بالعقير المتروك ولا بالابيض الامس ولا بالادم ولا بالجعدي القلط ولا بالسبط بعنه الله تعالى على راس اربعين سنة فاقام بمكة عشر سنين وبالمدينة عشر سنين وقوفاه الله تعالى على راس ستين سنة وليس في راسه ولحيته عشرون شعرة بيضا حدثنا قتيبة بن سعيد عن مالك بن انس عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن انس بن مالك عن عوفه مروي ان انس بن مالك رضى الله تعالى عنه كان رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه بسیار دراز و نه کوتاه قد و نه بسیار سفید مانند کبک بلکه نیز البیاض

مخلوط بجمرة یمن تابان و در خشان سفید سرخی آمیز نور ایشان بود و بنود سخت کندم کون و بنود موی مبارک او نهنگه نهنگه و سخت پیچ و نه موی مشکو او نه هشتاد بود بلکه میان هر دو قسم و اندک پیچ بود موج آب نهنگی یا جوهر تیغ قضا سر نوشت عاشقان یا پیچ و تاب مو است این بر آنکسینه بود او را سه یقین برای تبلیغ احکام و برای هدایه امان بر هر چهل سال پیچ چون سن شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم به تمام چهل سال رسید مبعوث گشت بدعوة خلق و پس از بعثه اقامه کرد در مکه معظمه ده سال و در مدینه منوره ده سال ای در جسد مدینه جسمت شده جان دین تو گرفته قاف تا قاف جهان در لفظ مدینه بین کرا عجزان تو چون نه شوق شد و که نه دین را بیاور و وفات نصیب کرد او را خدا استعجاب بر شصت سال و حال آنکه بنود در سر و دیش آن سر و در عالم صلی الله علیه و سلم پیست موی سفید بلکه کمتر از پیست بود بد آنکه علماء حدیث گفته اند که هر که شصت سال گفته او عشرات را اعتبار کرده و کسر را داخل حساب نکرده گذافه الشرح الکرم و شرح الشيخ ابن حجر باب ما جاء في وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب پنجاه و چهارم است در احدث شریفه که آمده است در بیان وفات

شریف رسول خدا صلی الله علیه وسلم باب در ذکر وفات نبوی که اهل بصر
 جمله را دیدند سپید است ز اشک بجران و در این باب مستطاب چاره حدیث
 است موافق عدد احادیث شریفه که باب ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم
 آورده و الله ذکر المصنف بلیغا و اثباتا لکمال هذه المناسبة الحدیث الاول حدیثا
 ابو عمار الحسین بن حرث و قتیبة بن سعید و غیر واحد قالوا اناسنا
 بن عینیة عن الزهري عن انس بن مالك قال آخر نظرة نظرنا الي رسول
 صلی الله علیه وسلم كشف الستار يوم الاثنين فنظرنا الي وجبه كانه قد
 مصحف والناس خلف ابي بكر فاشار الي الناس ان ينكبوا و ابي بكر يومهم و
 القى السجف و توفي من آخر ذلك اليوم گفت انس بن مالك رضی الله تعالی عنه
 آخر نظری که نظر کرده ام نظر کردنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن
 بود که بر انداخت حبیب صلی الله علیه وسلم برده را انداخته جگر مقدسه ام
 المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها پس نظر کردم سوی روی منور
 صلی الله علیه و آله که آن روی مبارک و ذوق مصحف مجید است در نظر و انوار
 و تلالو به آن از حق و در بیاض و صفاء و در حسن و جمال و ضیاء و در
 هدایت و اهدار بر غم ملانی که منع عشق کنند جمال چهره توجیه موجه ما است

خانه الحس و سوره اظلال
 فانظروا ان مصحف لم يركب

و الله درین قال گفتیم جمال چهره او را صفت کنیم او روی خود نمود و در گفت و
 کوبه بست و حال آنکه مردم اقتدار کرده بودند پس ای بکر در صلوحت
 بامر رسول خدا صلی الله علیه وسلم کذا فی شرح ابن حجر پس اشاره کرد رسول
 خدا صلی الله علیه وسلم سوی مردم بدست مبارک خود که ثابت باشند
 جایهای خود و ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه امامت میکرد مردم را در زمان
 هجرت بموجب امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و انداخت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 و سلم برده را بر در جگر مقدسه ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
 و قبض کرده شد روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر آن روز
 دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از سنه یازدهم از هجرت مقدسه در جلیع
 آورده و ولاده رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز دوشنبه شده و مبعوث
 شده است بنی رند و شنبه و بر آمده است از مکه معظمه روز دوشنبه و در
 آمدن است مدینه منوره روز دوشنبه و قبض کرده شد است روح مقدس
 او روز دوشنبه الحدیث الثانی حدیثنا محمد بن مسعدة البصری ثمالا
 بن اخضر عن ابن عوف عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت كنت مسند
 النبي صلی الله علیه وسلم لی صدری او قالت لی جری فدعا بطشت لیلول

فيه ثم بال فمات كفت ام المؤمنين عائشة صدقة رضي الله تعالى عنها ان يومئذ
 دهنه نشت مقدس بر اصيل الله عليه وسلم سوى سينه خود يعني سينه خود را
 نيكه نشت جيب خدا صلي الله عليه وسلم ساخته بودم يا كفت ام المؤمنين عائشة
 صدقة رضي الله تعالى عنها ان مكان زير بغل خود را نيكه نشت مقدس جيب خدا
 صلي الله عليه وسلم ساخته بودم قربت چو به كس نصيب باشد آنكس عبد
 قريب باشد در هر مویش هزار جان است آنكه بر جيب باشد پس
 طبع كرد آن حفرة صلي الله عليه وسلم طشت را تا بول كند در آن پسته بول كند
 پس ازان قبض كرده شد روح مقدس آن حفرة صلي الله عليه وسلم بدانكه اوله
 متكاثره است بر طهارة فضلات آن حفرة صلي الله عليه وسلم و شمرده شده است
 اين از خصايع آن حفرة پس كل او حسن است و جمال و كل او فضل است و
 كمال صلي الله عليه وسلم و عا اله و صجبه في كل حين و في كل حال و بعض مردم آسماني
 اند بول و دم آن حفرة را ببر گاه پس بهار شده اند گاهي و آمده است در
 احاديث كنيزه كذا في شرح المشكوك للشيخ الدهلوي الحديث الثالث حدثنا
 قتيبة ثنا الليث عن ابن الهادي عن موسى بن ابراهيم عن القاسم بن محمد
 عن عائشة انها قالت رايت رسول الله صلي الله عليه وسلم وهو بالموت و عنده

فلاح فيه ماء و هو يدخل يده في القدر ثم يمسح وجهه بالماء ثم يقول اللهم
 على منكبات الموت او قال على سكرات الموت كفت ام المؤمنين عائشة صدقة
 رضي الله تعالى عنها ان رسول خدا صلي الله عليه وسلم در آن حال كه مشغول
 بود به شد ايد موت و حال آنكه نوديك و بي كاسه بود كه در او آب بود و
 حال آنكه آن حفرة صلي الله عليه وسلم داخل ميگردد دست مبارك خود را در آن
 كاسه دستر مسح ميگردد تا ايد دعوى منور خود را آن آب پسته ميكنند اي بار
 خدا يا اعانه كن و ياري ده مرا بر شد ايد و سفيقه باري موت و بوم آسان
 كردن موت را در صبح او رده سكره الموت شد لله الحديث الرابع حدثنا
 الحسن بن صباح البرزاني ثنا مبشر بن اسمعيل عن عبد الرحمن بن العلاء
 عن ابيه عن ابن عمر عن عائشة قالت لا اغبط احد ابني موت بعد الذي
 دأبت من شدة موت رسول الله صلي الله عليه وسلم قال ابو عيسى سالت
 ابان زعدة فقلت من عبد الرحمن بن عطاء هذا قال هو عبد الرحمن بن العلاء
 بن الجراح كفت ام المؤمنين عائشة صدقة رضي الله تعالى عنها ان عيطه
 كنم همكس را باي موت يعني چو به احدي را بنرمي و خفقه و آساني موت
 نصيب ميشود من آنكه كنم مثل حال او را و آساني موت را بعد آنكه كنم

شده موت رسول خدا را صلوات الله علیه وسلم بدانکه مقصود ام المؤمنین از
این کلام متین رداست بر اعتقاد آنانی که نمی و آسانی مرگ را دلیل خیر
میدانند و آنرا میکنند آنرا و اما آنرا و در یافت سعادت اتباع بنوی
صلوات الله علیه وسلم در شیده موت پس آن لازم است اهل علم و کمال است
حاجت نیست که ذکر کند آنرا ام المؤمنین لهذا تصریح نکرد بآن الحدیث
الخامس حدثنا ابو بکر بن محمد بن العلاء ثنا ابو معاوية عن عبد الرحمن بن
بکر هو ابن الملیکی عن ابن ابی ملیکه عن عائشة قالت لما قبض رسول الله
صلوات الله علیه وسلم اختلفوا فی دفنه فقال ابو بکر سمعت من رسول الله
صلوات الله علیه وسلم منیما ما نسیته قال ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان
یدفن فیہ اذ فنی فی موضع فرأته کنت ام المؤمنین عائشة صدیقه
رضی الله تعالی عنها که آنهنگام که قبض کرده شد روح مقدس پیغمبر خدا صلوات
علیه وسلم اختلاف کردند اصحاب در دفن او یعنی در موضع دفن او
صلوات الله علیه وسلم پس گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه که شنیده ام از پیغمبر خدا
صلوات الله علیه وسلم چیزی را که فراموش نکرده ام آنرا گفت رسول خدا
صلوات الله علیه وسلم که قبض نکرده است الله تعالی روح هیچ پیغمبری را مگر در

نَاسِیْتُهُ

جائی

جائی که دوست می دارد دفن کردن او را در بجای گفت ابو بکر دفن کنید
رسول خدا را صلوات الله علیه وسلم در جای فراش او یعنی در جای که در فراش
او است که بر آن فراش وفات یافته است آن حضرة صلی الله علیه وسلم بد
حجرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها موضع فراش آن حضرة
و محل وفات آنحضرة است صلوات الله علیه وسلم پس همان حجره شریفه مقبره
آنحضرة است صلوات الله علیه وسلم و حجره هشتم بوبکر و عیون اهل بیت
یاد از جنات تجری تحتها الانهار و در هواهب لدینه گفته که واقع شده
است اجماع ائمه بر آنکه تحقیق افضل از همه بقعها آنکه از موضع کعبه شریفه
است که ضم کرده است اعضا کریمه آن حبیب اکرم صلوات الله علیه وسلم لاطیب
یعدل تر یا ضم اعظمه طویلی منشق منه و ملتئم تا جواب اجل ای کوه را که
خوابگاه ساحق از بستر خاک فلک از غیرت خاک آشفته است لیتنی کنت
ترا یا گفتند الحدیث الثامن حدثنا محمد بن یسار و عباس الغنیری و
سواد بن عبد الله و غیره قالوا اخبرنا یحیی بن سعید عن سفیان الثوری
عن موسی بن ابی عایشه عن عیبد الله بن عبد الله عن ابن عباس و عائشه رضی الله عنهم
ان ابا بکر قبل النبی صلوات الله علیه وسلم بعد مامات که تحقیق ابو بکر صدیقه

رضی الله عنهم

رضی الله تعالی عنه بوسه داد بنی حبیب خدا را صلی الله علیه وسلم بعد موت بنی صلی
علیه وسلم یعنی بر پیشانی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و که دست ابوبکر
رضی الله تعالی عنه الحدیث السابع حدثنا نصر بن علی الجهضمی ثمار جوم بن عبد
العزيز العطاردی عن ابي عمران الجوفی عن یزید بن یونس عن عائشة انما
دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم بعد وفاته فوضع فیه بین عینیه ووضع
یدیه علی ساعديه وقال وانبیاء واصفیاء واخلیاء مری است از ام
المؤمنین عائشة صدیقه که بدست ابا بکر رضی الله تعالی عنهما در آمد
بر بنی صلی الله علیه وسلم بعد وفات بنی صلی الله علیه وسلم پس نهاد ابوبکر
دهن مقدس خود را میان دو چشم اقدس حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
ونهاد دودست حق بر دست خود را بر دودست مبارک حبیب
خدا صلی الله علیه وسلم وگفت وانبیاء واصفیاء واخلیاء شنیده ام
سخنی خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت
للحدیث الثامن حدثنا بشر بن هلال الصواف البصری ثمار جعفر بن سلیمان
عن ثابت عن انس بن مالک قال لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم المدینة اصنام منها کل شیء فلم یاکان الیوم الذی مات

فیه اظلم منها کل شیء وما نقضنا ایدینا عن الذاب وابلغ فی فیه صلی
علیه وسلم حتی انکروا فلو بنا گفت انس رضی الله تعالی عنه که چون موجود شد
روز که در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آن روز در مدینه منوره
دوشن گشت بنور رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر شنی از مدینه و چون
موجود شد آن روز که وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن روز
تا یک گشت هر شنی از مدینه و حال آنکه بیفتانده بودیم دستهای خود
از خاک قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه بدستهای ما هر شنی
در دهن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشغول بودیم تا یک گشت هر شنی
تا آنکه دلهای ما که نشا خیم و نیافیم دلهای خود را بآن صفای آفتاب و
وراقه و رحمة که بوده است در دلهای مادر حق جیوه رسول خدا صلی الله
وسلم اوقات همان بود که باد و ست بر دشت دیگر همه بیجا صلی و بچند
بود للحدیث التاسع حدثنا محمد بن حاتم ثمار جوم بن عبد
عن ابيه عن عائشة قالت توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاثنين
گفت ام المؤمنین عائشة صدیقه رضی الله تعالی عنها که قبض کرده شد روح
مقدس رسول خدا صلی الله علیه وسلم و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول

واین قدر متفق علیه است الحديث العاشر حدثننا محمد بن ابي عمر بن اسفيان
بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه قال قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
يوم الاثنين فمكث ذلك اليوم وليلة الثلاثاء ويوم الثلاثاء ودفن من الليل
وقال اسفيان وغيره يسمع صوت المساجي من آخر الليل مروي است از جعفر
بن محمد که روایت کرده اند از پدر خود یعنی از محمد بن علی بن حسین رضی الله تعالی عنهم
که وی گفت که قبض کرده شد روح پرفوج رسول خدا صلی الله علیه و سلم روز
دوشنبه پس مکث و در نهنگ که فید بدن مقدس رسول خدا صلی الله علیه و سلم
از دفن در آن روز دوشنبه و شب سه شنبه و دفن کرده شد بدن مقدس
او در شب چهارشنبه که در آن شرح الشیخ ابن حجر و گفت سفیان و غیر او که شنید
می شد و از کند ها در آخر شب چهارشنبه که می کنند بطن قبر شریف اشار
حنفی آورده که چون واقع شد این مصیبت عظیمه هائل یعنی وفات شریف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم واقع شد اضطراب سخت در میان اصحاب کویا ایشان اجساد
بغیر از اذواح و بغیر از عقول ناانکه گشتند بعض ایشان علجوا از نفق و بعض
از شکی و حرکه و بعض ایشان مدهوش ای فی تو حرام زندگانی خود به تو
کدام زندگانی هر زندگی که بجز تو که نه بد مرگ است بنام زندگانی و شایع

هر وی آورده که تاخیر کرده است تجوین و دفن یکدن مقدس نبوی را صلی الله علیه و سلم
برای اتمام عقد بیعه تا واقع نشود قفسه اگر مشغول شوند بتجوین و بغیر از اتمام
عقد بیعه الحديث الحادي عشر حدثننا قتيبة بن سعيد حدثننا عبد العزيز بن
محمد عن شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف
قال توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين ودفن يوم الثلاثاء قال
ابو عيسى هذا الحديث غريب كف عبد الرحمن بن عوف رضي الله تعالى عنه
که قبض کرده شد روح مقدس رسول خدا صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه
و دفن کرده شد بدن مقدس او را صلی الله علیه و سلم روز سه شنبه گفت
ابو عیسی که این حدیث غریب است یعنی حدیث اول قوی تر است و مشهور است
که دفن مقدس در آخر شب چهارشنبه واقع شد و شیخ ابن حجر گفته که جمع کرده
شده است درین دو روایت به این وجه که شروع کردند در تجوین بدن
مقدس صلی الله علیه و سلم آخر دوشنبه سه شنبه پس واقع نشدند از آن مکه
آخر شب چهارشنبه و الله اعلم بالصواب الحديث الثاني عشر حدثننا نصر بن
علی بن الجهضمي ثنا عبد الله بن داود ثنا سلمة بن بديط اخبرنا عن نعيم
بن ابي هند عن بديط عن شريط عن سالم بن عبيد وكان له صحبة قال

پرس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که امر کنید بلال را تا اذان گوید و امر کنید
ابو بکر را که امامت کند مردم ما را بهتر از ما واقع شد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
پس در افاقه آمد پس گفت که امر کنید بلال را که اذان گوید و امر کنید ابو بکر را
که نماز خواند بمردم و امام شود مردم را در نماز پس گفت ام المومنین ع
صدیق رضی الله تعالی عنهما که تحقیق پدر من مردی است نرم دل وقتی که استاد
میشود در مقام تو یعنی در محراب مسجد تو در کعبه می آید برای مایافتن و ناله
ترا در آن مقام پس استطاعت نداد خواندن قرآن را و قیام را در آن مقام
چه مشکلی ازین بر عاشق زن کبی دلداد و پند جای دلداد پس آنروز
دارم که دیگر بر امر کنی که در مقام تو اسیت گفت سالم بن عبید که بهتر از ما
بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس در افاقه آمد پس با رسیوم سیوم گفت
که امر کنید بلال را که اذان گوید و امر کنید ابو بکر را که نماز کند او را بمردم
و امامت کند پس تحقیق شما ای عائشه مانند آن زنانید که همه صحبه یوسف
بودند علیه السلام و وجه مشابهت آنست که در اینجا دعوی کرده بودند زنان مؤمنه
و اظهار کرده بودند مراد از الکرام بفضیله و مراد از اینجا چیزی زیاده بود بر آن
و آن زیاده این که حسن یوسف را مشاهده کنند پس معذرت و روانند اینجا

در عشق او و بانظمن نکلند همچنان ام المومنین عائشه رضی الله تعالی عنهما
ظاهر کرد که پدر من نرم دل است استطاعت قیام در مقام تو نداد و مقصود
آن ام المومنین چیزی زیاده است بر آن و آن زیاده آنست که تشام و انبیه
نکستند با ابو بکر صدیق گفت سالم بن عبید پس امر کرده شد بلال را تا اذان
نماز عشاء آخر پس اذان گفت بلال کرده شد ابو بکر را که امامت نماز کند بمردم
پس نماز کند بمردم و امامت کرد ابو بکر صدیق و این نماز خفتن بود
تست بر بدستی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یافت سبکی در وجود مقدس خود
یعنی از آن بهادی و ذری کم شد در شریح کرام آورده اند که حصول این خفگی
در آن روز بود که امر فرمود ابو بکر را با امامت زیرا که آن امر در وقت نماز
عشاء بود بلکه این خفگی در روز دیگر حاصل شد بود وقت صلوة ظهر پس
گفت رسول خدا که نظر کنید برائی من کسی که تکیه کنم بروی برای رفتن مسجد
پس آمد برینه که کنیزک آزاد کرده ام المومنین عائشه بود و مردی دیگر پس
بر آن هر دو تکیه کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمسجد آمد پس چون دید
رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق شروع کرد و قصد نمود که پس
دو دنا رسول خدا امام شود پس اشاره کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم

سوی ابو بکر صدیق که ثابت باشد در جای خود پس ثابت ماند ابو بکر در جای
خود تا آنکه تمام کرد نماز دست برداشتی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبض
کرده شد روح مقدس او را و ابو بکر رضی الله عنه حاضر نبود و مطابق اذن
رسول صلی الله علیه و سلم دفن بود بخانه خود پیش اهل خود پس گفت عربین لفظ
رضی الله عنه سوگند خدا اجل جلالة که نمی شنوم هیچ کس که گوید آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و سلم قبض کرده شده است روح مقدس او را مگر که میزنم
او را بشمشیر خود که این است و بوده اند مردم عرب آنی که خوانده بودند
کتاب و فطرة ایشان بر کتب نبود تا فراموشی ندهد ایشان را مصیبت ها
عظيمة از معلومات ایشان و بنود در ایشان بنی پیش از خاتم النبیین صلی
علیه و سلم تا مشاهده کرده باشند موت بنی و مطابق آن معلوم کنند که این
حالة بنی صلی الله علیه و سلم حاله موت است پس باز ماندند مردم از تکلم به موت
آنحضرة صلی الله علیه و سلم گفتند مردم سالم را که غلام ای بکر بود رضی الله عنه
که بر سوی مصاحب و یار رسول خدا صلی الله علیه و سلم یعنی سوی ابو بکر
صدیق پس بخوان آن صدیق اکبر را گفت سالم پس آمدم ابو بکر را و حال
آنکه ابو بکر در مسجد محله خود بود پس آمدم پیش ابو بکر در آن حال که گوی می کردم

و مدحش و مقبر بودم پس چون دید ابو بکر مرا گفت ابو بکر مرا که آیا قبض کرد
شد روح رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتم که تحقیق عمر میگوید که نمی شنوم
هیچ کس که گفت که کنان و آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبض کرده شده است
روح مقدس او را مگر آنکه میزنم او را بشمشیر خود که این است پس گفت
ابو بکر مرا که دو ان شو پس روان شدم با ابو بکر پس آمدم ابو بکر را و حال آنکه
مردم در آمده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت ابو بکر رضی
الله عنه که ای مردم راه دهید مرا پس راه دادند مردم پس آمدم ابو بکر تا آنکه
افتاد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و منکر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
یعنی بر سر داد پستانی مقدس او را پس گفت ابو بکر رضی الله عنه که آنک میت
و انهم میتون یعنی این آیه قرآنی را خوانند و میفهمند این است که بدرستی تو
میت هستی و بدرستی انبیا را دیگر میت انداخته گفتند مردم که ای مصاحب
و یار رسول خدا صلی الله علیه و سلم آیا قبض کرده شد روح رسول خدا صلی
و سلم گفت ابو بکر صدیق که آری پس دانستند مردم که تحقیق صادق
است ابو بکر صدیق در خیر دادن او بهوت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
است لال و بیایات قرآنی گفتند مردم که ای یار رسول خدا صلی الله علیه و سلم

ایا نماز کردیم بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت ابوبکر ای گفتند مردم
بچه کیفیت نماز خوانده کردیم گفت ابوبکر رضی الله عنه در آئیند قومی بیکدیگر گویند
و دعا کنند برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نماز کنند بر آن حضرت صلی
الله علیه و سلم بپشت بر آیند بپشت در آئیند قومی دیگر پس بیکدیگر گویند و دعا کنند
برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نماز کنند بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم
پس بر آیند این قوم تا آنکه در آیند باقی مردم بهمان طریق گفتند مردم
کهای بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایادفن کرده شود رسول خدا
داصلی الله علیه و سلم گفت ای گفتند که در کدام جا گفت ابوبکر رضی الله عنه
که دفن کرده شود در جای که قبض کرده است الله تعالی روح مقدس او را
در آن جای که تحقیق الله تعالی قبض نکرده است روح مقدس او را مگر در جای
نیک و خوش و پاکیزه پس یقین کردند مردم که تحقیق صادق است صلی
الله علیه و سلم بپشت او کرد ابوبکر رضی الله عنه که غسل دهند آنحضرت و اصلای
و سلم فرزند ان پدر او یعنی بنی هاشم و جمع شدند مهاجران در آن حالتی
که مشوره میکردند هم دیگر در امر خلافت پس گفتند مهاجران مرا بی بکر یا نه
که روان شو با ما سوی برادران ما که انصافند تا داخل کنیم ایشان را بخود

در امر خلافت پس گفتند انصاف که از ما یک امیر و از شما یک امیر پس گفت عمر بن خطاب
رضی الله عنه انصاف که کیست که مرا ورا است مثل این سه خصلت حمید و یکی
آنکه ان الله تعالی تانی ایشان گفت دوم آنکه الله تعالی حق کرد در قوله تعالی اذ
يقول المصاحبه للخرن بر این که ابوبکر صاحب و بار رسول خدا است صلی الله علیه
و سلم سوم آنکه الله تعالی ثابت کرده است معینه برای ابی بکر در قوله تعالی ان الله
معنا کیستند آن دو که نیکو دانند در این آیات ثلثه یعنی رسول خدا است
و ابوبکر صدیق صلی الله علیه و سلم گفت سالم بپشت بر بپشت کرد و کشاده کرد
عمر بن خطاب دست خود را پس بیعه کرد ابوبکر صدیق و رضی الله عنه و ثلثه
و بیعه کردند ابوبکر صدیق و رضی الله عنه تمام مردم بیعتی نیک خوش
یعنی اگر راه بیعتی با کراهی بیعت را باب شو که بلا استحقاق الحديث الثالث
عشر حدثنا نصر بن علي قنا عبد الله بن الزبير شيخ باهلی قديم ثنا ثابت البناني
عن انس بن مالك قال لما وجد رسول الله صلی الله علیه و سلم من كثر بالوقت
ما وجد فقال فاطمة و اكرامه فقال النبي صلی الله علیه و سلم لا اكذب على ايدي
بعد اليوم انه قد حضر من ايديك ما ليس بأكبر منه أحد الوفا يوم القيمة
گفت انس بن مالك رضی الله عنه که آن هنگام که یافت رسول خدا صلی الله علیه و سلم

چیزی را که یافت از سختی موت که در میان نمی گنجد و آن همه سختی برای نیکو
آجر بود برای آنحضرة صلی الله علیه و سلم پس گفت فاطمه زهرا مدینه الله تعالی عنها
والکرماء پس گفت بنی صلی الله علیه و سلم که نیست هیچ سختی بر پدر تو بعد از این
دو نیمی این شدت در دین و دنیا و سختی نزع و موت در عالم فانی است
بجهت علالت جسمانی و بعد از مرگ که در دنیا انتقال است بسوی عالم علوی و در
البقاء منقطع میشود آن علالت و نیست کرد و شدتی در عالم علوی و آخری
بلکه نعم و تفضل ذات است چیزها که مهیا ساخته است آنها را الله تعالی در آن عالم
برای پدر تو آنقدر که نماند هیچ دیدن و شنیدن هیچ کوشش نکند شسته
خطره اش بدل هیچ اهل هوش بدینستی شان این است که تحقیق حاضر شد
است پدر ترا چیزی که نیست الله تعالی ترک کند و گزاند و امان دهنده
از آن چیز هیچ کس را یعنی موت تا در دقیقه و مقصود سید المرسلین
رحمة للعالمین تسلیه دل فاطمه زهرا است صلی الله علیه و سلم و علی اهل بیته
و صحبه و سلم بانکه اگر کرب و شدت که بر جسم من است اند و هکین باش
که این پیش از ساعه امر من نیست بزودی میگذرد و بعد از این محض
نعم و تفضل و فراوانی است برای من و از موت که موجب الم و فراق است

نیز اضطراب مکن که این امری است و مرغم شامل همه کس و انبیاء و سایر
الناس را تا در دقیقه قال الله تعالی کل نفس ذائقة الموت پس در هر چه خوش
باش و صبر و وفا و تسلیم پیش خود ساز که بخیر این عباد نیست الحدیث
الرابع عشر حدثنا ابو الخطاب زیاد بن یحیی البصری و نصر قالنا سمعنا عبد الله بن
ابن باری الحنفی قال سمعت جدي ابا امی سماک بن الربیع يحدث انه سمع
ابن عباس يحدث انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول من كان له
فرطان من امتی ادخل الله بهما الجنة فقالت عائشة فمن كان له فرطان
من امتک قال ومن كان له فرطان مؤمنة قالت فمن لم يكن له فرطان
امتك قال فانما فرطان مؤمنی ان یصابوا بمئیة موی است از ابن عباس رضی الله
تعالی عنهما و شنید رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگفت کسی که باشد
مراود و فرزند صغیر که پیش از او مرده اند داخل میکند او را الله تعالی
سبب مصیبت آن دو فرزند در بهشت پس ام المومنین عائشة رضی الله
تعالی عنهما بنی و صلی الله علیه و سلم پس کسی که باشد مراود یک فرزند صغیر
مرده پیش از آن که از ائمة نو حکم و جیت گفت بنی صلی الله علیه و سلم که
کسی که یک فرزند صغیر و پیش از او مرده باشد داخل میکند او را بنی

الله تعالی بخت بسبب آن فرزند ای توفیق داده شده بعلم و عمل و بسوال
آن غوامض و دقائق و اسرار شریقه گفت ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی عنها
که پس کسی که نباشد مرا و هیچ فرزند صغیر که پیش از وی مرده باشد حکم
او چیست گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که پس من فرط ام برای ائمه خود
که اجابت کرده اند دعوت مرا سویی حق زیرا که هرگز مصیبه زده نمی شوند اهل
اسلام بهیچ مصیبتی مانند مصیبتی که من یقیناً مصیبتی وفات من صحت
تو است بر مسلمانان از سایر مصائب پس فرط ایشان من خواهم بود باب چهارم
فی میراث رسول الله صلی الله علیه و سلم این باب پنجاه و پنجم است در بیان میراث
رسول خدا صلی الله علیه و سلم باب میراث که فرمود بنی لا یتورث ما ترک الله
صدقه یقینش میداند و در این باب مستطاب هفت حدیث است هر
هفته روزی ناعه سبع سیاره همی هفت اقلیم هر این هفت پیش از من می آیند
هم سبق کشته خواسته تعلیم الحديث الاول حد ثنا احمد بن مینع ثنا حسین بن
محمد ثنا اسیر ایل عن ابی اسحق عمرو بن الحارث اخو جویریه له صحبه قال ما ترک
رسول الله صلی الله علیه و سلم الا سلاحه و بقلبه و ارضاً جعلها صدقه عروین
الحادث برادر ام المؤمنین جویریه رضی الله تعالی عنها که مرا و اصحبتی بود یقیناً

انما اصحاب

انما اصحاب پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم گفت که نکذاشت رسول خدا ای صلی الله علیه و سلم
پس از وفات خود هیچ مالی مگر سلاح خود یعنی آلات جنگ نیزه و شمشیر و زده و خود
که اینها خاصه استعمال آن حفره بود صلی الله علیه و سلم و مگر بقله خود یعنی استر را
سفید که خاصه سواری آن حفره بود و نام او دلل بود که آنی شرح ابن الجوزی
مکرزینی که مکرزانیده بود آن حفره در حال حیات خود او را صدقه بر مسلمانان
بعد از انفق نساخود و آن زمین فلک است یا زمین بنی النضیر یا بنی تمیم خنیز
و ممکن است داده کل اینها که آنی شرح الهروی بدانکه شارح حنفی گفته که این
حصر منی است بر عدم اعتبار اشیاء دیگر مثل ثياب و امثله خانه و کتبه پس تحقیق
ثابت شده که نکذاشته است آن حفره صلی الله علیه و سلم اثواب و غیر آن خواجه نصیر
در موضع خود الحدیث الثاني حد ثنا محمد بن النبی ثنا ابو الولید ثنا حماد بن سلمه
عن محمد بن عمرو عن ابی سلمه عن ابرهه قال جارت فاطمه الی ابی بکر فقالت
من یرثک فقال اهلها و قلدي فقالت مالی لا اریث لکي فقال ابی بکر سمعت رسول
صلی الله علیه و سلم يقول لا نورث و لکنی اقول من کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
يقول و انفق عا من کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یقول علیه گفت ابو هریر
رضی الله تعالی عنه که آمد حفره فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها پیش امیر المؤمنین ابی بکر

رضی الله تعالی عنه پس گفت کیست که وادش می شود ترا پس گفت امیر المؤمنین ابو بکر
رضی الله تعالی عنه که دو جات من و فرزندان من پس گفت حفرة فاطمه رضی الله تعالی
عنها که چه مانع است مرا که وادش نمی شوم بدر خود را پس گفت امیر المؤمنین ابو بکر
صدیق رضی الله تعالی عنه شنیدم رسول خدای را صلی الله علیه و سلم می گفت
که وادش کرده نمی شود کسی ما را و نیکو داریم مالی و میراث برای کسی گفت صدیق اکبر
رضی الله تعالی عنه لیکن میگویند ما محتاج الله را برای کسی که بود رسول خدای را
علیه و سلم میسازد برای او و نفقه میکنم و پوشاک و خوراک میرسانم بکسی که رسول
خدای را صلی الله علیه و سلم به او میرساند بدانکه نقل کرده است من لانا شیخ عبد الحق
دهلوی در شرح مشکوٰۃ در فصل ثالث باب الفی که چوین واقع شد در میان
ابو بکر صدیق و فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها گفت کوی در میراث رفت ابو بکر
سوی فاطمه رضی الله تعالی عنها و ایستاد بر در خانه فاطمه رضی الله تعالی عنها در کوفت
و عذر خواست و گفت سوگند خدا که تحقیق قرابت رسول خدای را صلی الله علیه و سلم
محبوبتر و خوبتر است نزد من از قرابت خود و لیکن شنیده ام از رسول خدای
صلی الله علیه و سلم این حدیث که می گفت لانا وادش و اصحاب کبار شاهد اند بر این پس
راضی می شود شد فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها و اموال الله شکر به که میان من

و ادب

و او صلح قتاد قدسیان و جد گمان دست به شکرانه زدند الحدیث الثالث
محمد بن المنذر بن یحیی بن کثیر البغدادی ابو عثمان قاسم بن عمر بن مرة عن
البغدادی ان العباس و علی بن الحارث بن اعمر بن حنیف ان یقول کل واحد من الصالحین
کذا انت کذا افعال عمر بن الخطاب و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن شد تکم
باسم الله تعالی رسول الله یقول کل مال بی صدقة الاما اطهر انا لانا وادش و فی الحدیث
قصه طویله مروی است از ابو الجعفی رضی الله عنه که بدرستی حفرة عباس و
حفرة عیاد رضی الله تعالی عنها آمدند پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در ایام
خلافت او در حالتی که خصومت و مباحثه میکردند با هدی یکدیگر در امری غیبی بود
بود الله تعالی برای سید المرسلین صلی الله علیه و سلم از اموال بنی النضر میگفت که
ایشان بدیدگی که تو چینی و چینی و مرا در یک این بود که تو مستحق نیستی
ولایت را برین صدق و راست آن از سخنها که گفته می شود در نتیجه خصم از
غیر سبب و شتم پس گفت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و الزبیر و عبد الرحمن
بن عوف را و سعد بن ابی وقاص را که سوگند دادم شما را بخدای تعالی که ایا
شنیده اید رسول خدای را صلی الله علیه و سلم که می گفت که هر مال بی صدقه
است مگر آنچه طعام داد خدای تعالی او را برای نفقه عیال خود و مؤلفه عاملان

بدست می مانع که و به سبب آن ادب کرده نمی شود از ما چیزی را پس گفتند در جواب
 که اللهم نعم ای بار خدا یا ادری همچنین گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و این جواب مذکور است در حدیث مالک بن اوس جابجاء می آید در همین باب
 و در حدیث قصه در آن است که صحیح مسلم به تفصیل آورده الحدیث الرابع حدثنا
 محمد بن المنذر بن اصفوان بن عیسی عن اسامة بن زید عن الزهري عن عروة
 عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نورث ما ترکنا فهو صدقة
 مروی است از ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنهما که بدست می رسول خدا صلی
 علیه و سلم گفت که ادب کرده نمی شود از ما چیزی را که اگر ایم از این آن صدقه
 یعنی بعد نفقه از واج مظرات و مؤنت عامل چنانچه دال است بر این احادیث
 صحیح دیگر الحدیث الخامس حدثنا محمد بن بشار ثنا عبد الرحمن بن مرزوق ثنا
 سفیان عن ابی الزباید عن الاعرج عن ابي هريرة عن النبي صلی الله علیه و سلم
 قال لا تقسم ورنی دینار وادرها ما ترکة بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی
 فرمود صدقه مروی است از ابرهیره رضی الله تعالی عنه که گفت بنی صلی الله علیه و سلم
 که قسمه نکنند و از ثمن دینار و او نه در همی را چنین بیکه گذارم پس از نفقه
 زوجهات خود و پس عامل خود پس آن صدقه است بدانکه اطلاق ورنه نیار
 از آنجا

که در آن

که در قوه و از ثمن اند بقیه صلاحیت دارند و ادب شدن را بر تقدیر جزا آرد
 شیخ ابن حجر آورده که مراد از عامل خلیفه است که بعد بنی بود و گفته شده که
 هر که عامل است برای مسلمانان او فی الحقیقه عامل است برای رسول خدا صلی
 علیه و سلم و نایب او است در امت و الحدیث السادس ثنا الحسن بن علی الخلال
 ثابتر بن عمر قال سمعت مالک بن انس عن الزهري عن مالک بن اوس بن الحدیث
 قال دخلت على عمر فدخل عليه عبد الرحمن بن عوف وطلحة و سعد و جابر و
 العباس فبغضهم فقال لهم عمر انشدكم بالذي باذنه تقوم السماء والارض
 انعمون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة فقالوا اللهم
 نعم و فی الحدیث قصه طویله گفت مالک بن اوس که در آمدیم برای امیر المؤمنین عمر
 بن الخطاب رضی الله تعالی عنه پس در آمدند برای امیر المؤمنین عمر عبد الرحمن بن عوف
 و طلحة و سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم و آمدند حفرة علی و حفرة عبد
 رضی الله تعالی عنهما پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه در آن حال که بیکدیگر خفت
 و مباحثه میکردند در آنچه غنیمت داده بود خدا استعاب برای سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم از اموال بنی النضیر که هر یک دعوی و لایق آن میکرد پس
 گفت آن صحاب کبار را امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه که سوگند میدهم
 و غنیمت

شمار بخند که حکم او قائم است آسمان و زمین که ایامیدانید شما که تحقیق
رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفته است که اوست که گفته نمی شود از ما چیزی که گدایم
پس آن صدق است پس گفتند در جواب که ای با خدا یا آری بخی که او می میدهم
که گفته است این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در حدیث قصه دراز است
الحديث السابع حد ثانی بن عباس ثانی عبد الرحمن بن مہدی ثانی سفیان عن عامر
بن بہدلة عن زید بن جیش عن عائشة قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم
وینا واولادہما وانشاء ولا بعیر قال واشکک العبد والامة گفت ام المؤمنین
عائشة صدیقہ رضی الله تعالی عنہا کہ نگذاشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم دنیا را و
وند و دمی را و نہ کوسفند بر او نہ شتر بر او گفت زید و زنی کہ شک دایم در عبد
و ائمه کہ آیا گفته است ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنہا و العبد والامة یا نگفته
و اسم اعلم بالصواب باب ماجاء فی ذم رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اللہام این
باب پنجاه و ششم است در احادیث شریفه کہ آمده است در دیدن و زیارت
کردن رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خواب **باب پنجاه و ششم** در تیر
دیدن رسول **هست** در خواب عن گفت رسول سبحان **و در این باب**
سعاده مآب شش حدیث است **این شش حدیث** کہ آمده در تیر رسول

عالم به شش حدیث از افراد آن بر است **این شش حدیث** از بر اهل دین است
بی او حیوة و روح نہ کسی را بقول است **الحديث الاول** حد ثانی محمد بن بشیر ثانی
عبد الرحمن بن مہدی ثانی سفیان عن ابی اسحاق عن ابی الاحوص عن عبد الله
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من رآني فی المنام فقد رآني فان الشيطان لا یقدر
کفت بنی صلی الله علیه و سلم کسی کہ دید مرا در خواب بر صورتی کہ باشد پس بدستی
دید مرا حقیقه کہ شیطان بر مثال من نمی تواند شد و قدره نداد کہ مانند
من شود و ممکن نیست کہ ظاهر شود کسی را بصورت من شارب خنقی گفته بدانکہ
شک نیست در این کہ بعضی گفته و زیاده کنند رسول خدا را در خواب کاهی بی
او بر صورت مرد پیر کاهی بر صورت مرد جوان و کاهی بر صورت امرؤ و کاهی
بند او و گویا کہ مرغی است و کاهی چنانستی کہ مبت است و حالات دیگر خنقی
منقول است از اکابر دین و کاهی اشخاص متعدده می بینند آنحضرة را صلی الله علیه
و سلم یکوقت در آنکه مختلفه یک شخص در مکه و شخص دیگر در مدینه و شخصی در
مشرق و دیگری در مغرب و در غیر آن از مواضع و چون در انطباق احادیث
بر جمیع این صور تماخفاست اختلاف کرده اند علماء در معنی آن پس گفته شده
کہ معنی او این است کہ کسی دید مرا در خواب بر صورتی کہ من بر آنصورت ام پس

تحقیق دیدم احقیقه که شیطان متمثل نمی تواند شد یا بنصورت مخصوصی
و گفته شده است معنی او این که رویه او صیحیح است و نیست از ^{اشغاث} اشغاث
احلام و نه از تسویلات شیطان یعنی کسی که دیدم در خواب بر وجهی که باشد
پس مستبشر شود و یقین داند که بدرستی او دیده است و یا حق که ان از الله
یعنی است و از مبشرات است نه باطل که آن حکم منسوب است بسوی شیطان
برای آنکه شیطان قدر نداند که متمثل شود پس و گفته شده است معنی او این
که کسی که دیدم بر صورتی که باشد پس بدرستی او دیدم احقیقه برای آنکه
افسوسه مثال است برای روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم برابر است که
صورت مخصوص آنحضرت یا غیر آن صورت مخصوصه صلی الله علیه و سلم و این وجه
ثالث ظاهر است از لفظ حدیث شریف و مناسب است به تعظیم و تحجیل آن
سرور عالم صلی الله علیه و سلم قدر بر آنی کلام الحنفی بر حجت رحمة الله تعالی
شیخ عبدالحق دهلوی در شرح مشکوٰه گفته که صحیح آن است که کسی که دیدم ^{سول}
خدا را صلی الله علیه و سلم در خواب بدرستی دید او احقیقه برابر است که
آن دیدن بر صفت معروفه او یا بغیر آن و اختلاف در صفات موجب نیست
اختلاف در ذات چنانچه اختلاف زمان و مکان پس مرئی در صورت همان ^{ذات}

وصف لباس

وصف لباس ذات است برابر است که باشد در پیدا می یا در خواب و اقوال ^{هذه} هذا
هو الحق بری هر چه آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم بر صفت معروفه اتم و اکمل است
برای آنکه دلالت میکند بر صفات و صفاته آینه بیننده و بر سلامت دین او و بر کمال ایمان
او و بر نبوغ و غیر آن صفت معروفه و مرئی باشد دلیل بر جلالت ذات بیننده و بر نقصان
در آینه او چنانچه واضح میشود از تحقیق امام غزالی که آن تحقیق مبنی است بر
اینکه حقیقه انسان روح مجرد است و نفس باطنه و بطنه آله است که متصل
میشود ادراک او بسوی ادراک آن حقیقه آنرا کلام شرح المشکوٰه بر حجت
و امام حجت الاسلام محمد غزالی گفته که مراد آنحضرت از آن که فرمود مرادید آنست
که جسم مرادید و بدنه مرادید بلکه مثالی دید که آن مثال آنی است میرسد
آن معنی که در نفس من است بویکیان آله و دیدن جسمانی در بقعه نیز آله ^{نفس}
بیش نیست و آله کاهی حقیق است و کاهی خیالی و نفس غیر مثال متخیل و مثال
مشخص است پس آنچه دیدید است از شکل و صورت مثال روح مقدس است
که محل نبوت است ندر روح وی و شخص وی و مثل این است دیدن ذات
اقدس باری تعالی در مقام که منزله است از شکل و صورت و لیکن مستوی میشود
تجربیات الهی بندگان خود بواسطه مثال محسوس نورانی یا جز آن از صور جمیله

اگر صلاحیت دارد که مثل جمال حقیقت معنوی که در که نه صورت دارد و نه شکل و
لونه و این امثال آلت میگردد در تعریف و میگوید برای خدا و در خواب دیدیم
نه یعنی آنکه ذات اقدس او را دیدیم زیرا که وی تمام مظهر است که او را به بیند
در خواب یا بیداری و همچنین دیدن پیغمبر که ذات پاک روح منور است
ان شکل و صورت و لیکن او را در درجات بدنی بود که روح مقدس بعد از
متعلق بود و آله و واسطه ادراک روح میشد و بعد از پوشیده شدن آن
بدن و اندام او در روح مقدس در مقام ابتدای خیالی الان و وسایط
ادراک او میشدند پس مرئی نه روح است و نه آن شخص بدن مؤدع در
نگاه چه خصوص یک شخص متمکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفاقت
متعدد و مختلفه صورت نه بندد الا بطریق تمثیل پس مرئی در مقامات مثلاً
روح مقدس او است که حق است و بطلان را در او مدخل نه آنست حاصل و
خلاصه کلام غرالی و برین تحقیق حقیقه حال گویا شد و عمل اختلاف نماند و
مرئی حقیقه لغضه بود ولیکن بنال و اختلاف آئینه عجب آنست که با وجود
آنکه مرئی ذات پاک مصطفی است و آن یکی است احوال مزایای قلوب را بیان
نیز مدخلی هست و اختلاف و تفاوتی که در صورت و اشکال مرئی در حسن و جمال

بیدار است ناشی از اینجاست چنانکه تفاوت حال صورت از تفاوت احوال مزایا ظاهر میگردد
پس هر که او را در صورت حسن دید از حسن دین او است هر که برخلاف آن مشاهده
نمود از نقصان دین و ایمان او است و همچنین یکی پدر دیده و دیگر جوان و یکی پادشاه
و دیده و دیگر غصبان و یکی باکی و یکی ضاحک و یکی خوش و یکی ناخوش همه بمنی بر اختلاف
حال مرئی است پس دیدن آنحضرة معیار معرفه احوال و باطن بیننده است
و در اینجا ضابطه مفید است هر سالکان که بدان احوال باطن خود را بداند که تا
کجا است و در چه مقام اند علاج آن بکنند بلکه حقیقه آنحضرة آینه ایست متصل که
هم صورت حال خود را در آنجای بینند و آنجا معلوم میگردد معنی بعضی
از عرفا که گفته اند هفتاد بار آنحضرة را در خواب دیدم آخرتین شد که همه
خود را دیده بودم و معلوم شد که این سخن نه بآن معنی است که رویه آنحضرة
مخفی خیال است و هر کس خیالی از خود می بیند بلکه مرئی حقیقت منوره او است
ولیکن معیار معرفت احوال را می است و را می را در اینجا مدخلی هست و بعضی
قیاس بعضی از باب تمکین گفته اند که کلامی را که از آن حضرت صلوات علیه السلام در مقام
بشنوند آنرا بر سینه قوی می و بی باید عرض کرد اگر موافق است حق است و اگر
مخالفتی دارد از مرتب خللی است که در سامعه او است پس رویای ذات که مرئی

و آنچه دیده یا شنیده شود حق است و بحقیقت است تفاوت و اختلافی که هست
از دست حکایت از شیخ اجل عبد الوهاب متقی رحمه الله علیه شنیده ام که یکی
از فقرا مغرب الخضره را بخواب دید که او را بشرب خمر آهر میفرمایند و رفع اشکال
را از مشایخ وقت استفسار میکرد که بحقیقت حال چیست هر کس از مشایخ آنرا محمل
و تا ویلی کردند در مدینه مطهره عزیزی بود از مشاهیر مشایخ وقت خود
که ایشانرا شیخ محمد عراق میگفتند در غایت اتباع و استقامت چون در نظر
ایشان درآمد فرمود این چنین نیست که وی شنیده است در سامعه آن
شخص خلی بود آنحضرة لا شرب الخمر فرموده اند و وی لا شرب را شرب شنیده
آما دیدن آنحضرة در بقیظه آنوقت ازین عالم بعضی از محدثین گفته اند
که نقل آن از هیچ یکی از صحابه و تابعین نرسیده و گفته که سخت شد حرف ظاهر
ذره اسلام الله علیها نعم و محنت و فراق آنحضرة در مدت ششماه تلحاح داد
و بود خانه وی رضی الله عنهما نماز و حجه شریفه و هیچکس نقل نکرد که درین مدت
فاطمه رضی الله عنها آنحضرة را در بقیظه دید نعم از بعضی صالحین حکایت درین
باب آمده و بصحت رسیده و حکایات در روایات مشایخ بسیار است و یک
جدا تو شمر سیده و منکر انحال قصیدتی بکرامات اولیاد او دایند او را که

ندادند

ندادند ساقط بحث با وی زیرا که وی منکر است چنین که اثبات کرده آنرا کتاب
و سننه و اگر داد این از جمله کرامات است باعث انکار حبیب و امام حجة الاسلام
محمد غزالی در کتاب المنقذ عن الضلال گفته که از باب قلوب مشاهده میکنند
در بقیظه ملائکه را و ارواح انبیاء و میشوند از ایشان اصوات و کلمات و
اقتباس میکنند فواید را در مواهب الدنیه گفته که این منصوص در در ساله
خود نوشته که در آمد شیخ ابوالعباس قسطنطینی بر آنحضرة ضرر عا که آنحضرة
او را فرمود آخذ الله سیدک یا احمد و آن شیخ ابوالسعود آورده که معافیه
میگردد آنحضرة را بعد از هر نماز و آن قطب الوقت ابوالحسن شاذلی آورده که
آنحضرة را دیدم و فرمود یا علی طهر ثیابک من الدنس و آن سید نور الدین
الحلی آورده که شنید جواب سلام را از داخل قبر شریف که علیک السلام یا
و لدی و آن شیخ ابوالعباس مرسی آورده که میفرمود اگر یک چشم و ذن جمال
سید المرسلین از من محبوب کرد من خود را مسلمان نمی شم و گفته اند بحقیقت
آن نیز بمثال است و اگر چه در بقیظه است ولی غلبه نیست و در حصول محبت
و بنویس احکام شرعی بر غیر دینی محبت نوازه اعلم و در بعضی الاسرار باستان
که در وی دو واسطه پیش نیست روایت کرده که در وی غوث الثقلین شیخ محی الدین

این است که در کتاب
المنقذ عن الضلال
محمد غزالی

و غیبیه

عبد القادر رضی الله عنه بر کرسی بود و عظم میفرمود و قریب نده هزار کس
 در بادیه و عظموی حاضر و شیخ علی بن الهیتی در دیو پای کرسی شیخ نشسته
 ناکاه شیخ علی بن الهیتی را خوابی برد پس شیخ عبد القادر قوم را فرمود اسکنوا
 پس همه ساکت شدند تا آنکه جز انقاس از ایشان شنیده نمیشد پس فرود
 آمد شیخ از کرسی و با استاد یادب در پیش شیخ علی مذکور و می نکرست و می
 پس بیدار شد شیخ علی و گفت شیخ عبد القادر با و می که دیدی انحضرة دهر
 خواب گفت نعم فرمود از پنجه آداب و زیدم با تو و استادم در پیش تو
 وصیت کرد انحضرة صلی الله علیه و سلم گفت بلامت مجلس تو پس شیخ علی گفت آنچه
 من در خواب دیدم شیخ عبد القادر در بیداری دیده و روایت کرده اند
 که هفت کس از مردان راه در آن عالم رفتند رحمة الله علیهم اجمعین
 مسکین نظام الدین بموجب آیه کریمه و ابانعة و بک تحذرت ذکر میکند عده
 نعام منع کریم رحیم سبحانه و تعالی که از کمال کرم و محض فضل خود زیارت
 جمال جهان آرای و حسن جان افزائی و نور دلگشائی حبیب خدائی و رسول
 محبتی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نصیب این فقیر خاکسار در مقام میمنت
 انتظام نظایر انعام کرده و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء نشان محبت بیدار است

آن خواب که در وی نیم آن ماه جماد الثانی شب عاشقان بیدار چه شب از
 باشد خواب که در وی شب در صبح باز شد اولاد از بقیعین آیام و عوفه فقیه
 بوده بمشاهده و یاشرف اند و زیادت اقدس شدم که آن سلطان المرسلین
 رحمة العالمین صلی الله علیه و سلم سواد بر تخت روان اند و لشکر اصحاب رضی الله
 تعالی عنهم اجمعین در گرد آن حضرة رسالت صلی الله علیه و سلم در راه میروند
 سبحانه و العظمی الله کانه و هو فری فی جلالته فی عسکر حین تلقاه و فی
 حشم بادشاهی عجیب بود و سپاهی عجیبی تا نیاید از بقیعین تلاوة صحیح بخاری
 که آن شاگردین سالار تعالین صلی الله علیه و سلم بر خاک پاک جلوس مبارک نمودند
 و عساکر پیشمار به بارگاه نبوت حاضر بودند فلک از غیرت خاک آشفته
 لیسنی گفت ترا با گفته نالنا در هضم کام سعادت انتظام تصنیف شرح معقول
 برای کتب مستطاب شمایل النبی که حضرة مصطفی صلی الله علیه و سلم اوراق آن
 شرح را بدست مبارک گرفته اند و انکشت شهادت بر سطرهای آن میهند از
 برکات آن مس مبارک از هر حرف لولو شاهوار برآمده بر صفحه انکشت شود
 می شود سبحانه و العظمی الله علی ما انعم سنگ تسبیح کو است در شش حرف
 در هر یز هست از انکشتش جای انکشت کس نماند آن حرف یافت از دست او

لقبی که شریف **دابعاد** به سعادت و عزت و جاه با کمال بعینه همان صورت منوره و جلوه
 مقدسه که در شمایل الهی نوشته اند مستعد شدم آن حبیب مصطفی صلی الله علیه
 بر مسند عالی بکمال وقار نشسته اند در آن اثنای یکی از اصحاب کبار معروف است
 که فلان شخص که به نسبت بعضی از آل رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نوعی ادبی کرده
 بود مقبول شد شنید تبسم کردند و خوشوقت شدند چنانکه آن فرحت بر رخسار
 پرنور سیدالابرار هویدا گشت **کاتما اللؤلؤ المکنون فی صدف** من معدنی
 منطوق منه و مبسم **زان تبسم** منور است جهان **زان تبسم** معطر است جهان
 یارب ان برکت حبیب خدا **کتر تبسم** نموده نور مهدی **دل از نور آن تبسم** پاک
 دارد معور و شاد و قوتناک **لذت آن تبسم** آخلی **از آن تا بدیجش مرا لذت**
آن تبسم شیرین در دلم دار که است دین منین **خامسا** در اوقات تدوین
 شرح و فیه دایت سعادت در بالاخانه نیاز آستانه که مکان آن ندوین لطیف
 و محل استقرار بیعت شریف برای این فقیر ضعیف بود آن سلطان ممالک و
 صلی الله علیه و سلم بر تخت مبارک جلوس مهیت مانوس نمودند و اصحاب
 از بعد مغظم رضی الله تعالی عنهم نیز بر آن تخت دنیع و وسیع در صحبت مقدس
 اند و این فقیر نیازمندترین در پیش پانه آن تخت منور حاضر است بنیان

در آن بالاخانه

معجز بیان فرمودند که نظام الدین از آن ماست **للمرینه حد اطمینان** که
 که بر حق من زبان شود هر موی **یک شکر دی از هزار** میوایم کرد **داع غلامیت** کرد
 نام نظامی بلند **شاه ولایت** شود پند که سلطان خرید **آی ترف** نام نظامی حق
 خواجگی او است غلامی حق **نام من** رفته است روزی بر لب جانان زلف **اهل**
 دل را بوی جایی آید از نام هنون **عجایب** در خلوت سرای خاص بگو **فلان زگو**
 نشیان خاک در که ماست **برغم** مدعیان که منع عشق کنند **جبال** چهره حق
 موجه ماست **اگر** بیالی جاقظ در می زند بکشا **که سالها** است که مشتاق بود
 چون ماست **سادسا** اکرم الکریمین رحمۃ العالمین صلی الله علیه و سلم
 بود در حجره منوره خود با امام حسن و با بعضی اصحاب رضی الله تعالی عنهم استاده اند
 و یک مسواک در دست مبارک دارند آن بر آتش که عذبه دین است **در**
 درج در کلید چوبین است **حضرة** کیم مصطفی صلی الله علیه و سلم آن مسواک
 پاک بآب دهان مقدس شاداب و تر خود این فقیر عطا کردند و به تحصیل
 سعادت استلام آن و استعلا زبان و کام دل و جان اذان برای این فقیر
 حکم فرمودند اطاعت امر آفتاب کردم و اذان نهال شجره طیبه که امت خمره القواد
 و میوه جان بدست آورده و طب اللسان شیرین کام منشراح الصدق مسرور **القلب**

در آن بالاخانه

شدم و تمام راحت و کمال خلافت ایمان یافتیم و مطیّب و معطر گشته بودیم استماع
از دست و زبان که برآید که عهد و شکرش بدر آید. آئی ز تو بر من امید ما
و از کرمت نعمت جاوید ما در تب من بر سر خوان خویش. لقمه با نذاره حسن
خویش. آئی عشر عطای تو بیکدم صد ساله خراج هر دو عالم جانم ز نوال خلق
بس کرد. کز دست تو شد نواله پرورد. آئی از تو کرم مخلّد الذات. چون
خوانمت از شمار آموات. جانم سوئی تست مرتبه حوی. مدحت خوانم نه مرثیت
گوی. آئی دلی نغمه من ممنونم از آلائی تو. کی توانم در خور نما سو. عشر تقصیر
من چند آنکه تقصیرات من. شکر نغمه های تو چند آنکه نغمه های تو. سابعاً
بشرف زیارت جمال با کمال حبیب اکرم صلی الله علیه و سلم مشرف شدم و یک
سفید هدیه بناد کز دادم صاحب خلق عظیم و سول اکرم صلی الله علیه و سلم
آن هدیه را با عز از قبول مغرّز ساخت. آنچه بود ذره بخور شید پیش عرض
کنید نیست حال خویش. تخف که موری بسلیمان بود. عفو سلیمان نکردان
بود. تا مناه در زمانی بزبان حال. عرض غمز میکردم. غمز دیداد تو داد
جان بر لب آمد. باز کرد و بیا بید چیست فرمان شما. آن حفرة سید السلاطین
اکرم الاکرمین صلی الله علیه و سلم کرم بخش فرمودند و دیدار مطلع الانوار

آن کرد

این کرمین دهر بمقدار امن و سعادت منظر نمودند. شاهان خدیجی که بودند
کدام. تقصیر دوست ندیدم اگر چه از من و مرا نهادم اینه اندر مقابل رخ دوست
هر از نقش بر آید نکلك شمع و لی. یکی بخوبی نقش کارمان رسد. ماه و هفته
بسیر حال. یافته از سبع مالی کمال. عقل شده شبفته دوی تو. سلسله شیفکا
موی تو. آئی شب کیسوی تو روز جات. آتش سودای تو آب حیات. الحمد لله
والشکر لله والمنة لله مطابق و عدم کرم قولتیا ولین شکرتم لا یندکم
امید و اتق دارم کد و باقی زندگانی باب حیات از زیارت جمال جان از
جهان آرایی حبیب حذای صلی الله علیه و سلم هر دم حیات جاودانی یابم. مصحح
نیست مرا سیر و آن آب حیات. ضاعفا الله به کل زمان عطش. دارم بهوا
دادی او و قص کن. ناسد او شهر آفاق بخور شید و شمی. چنانچه بهتر موس
علیه الصلوٰة والسلام دپ ادنی انظر الیک دعا کرد. فقیر نظام الدین دایما
حبیب الرب ادنی انظر الیک دعا میکند تو کار الجنة نصیب العاشقین
بدون وصال جمال. فواؤیلاه حاشاه. آن محرم الراحمی نگارم. او برجع
لجارد منه غیر محرم. عرض کردم دو جهان بدول کار افتاده. هر چه جز عشق تو
باقی همه فانی دانست. واللهم در ما قال خواجا الکرمانی. تو آنچه شدم تو نیم چرا که

دید و خواجو سزای دیدن و روی طریقه خزان تو نبود چه سیدی چه سوا
 که نام تست محمد هراجان مفسد من جافدا ای تو نبود علیه اجمال الصلوات و
 احب التسلوات بد آنکه لذت بود حکایت در از دست گفتم خلیفه حرف عصا گفت
 اندر طوطی هوالمشک ما که نه بیفتی پس پس و دود جو شخص من تاب نایک
 طوطی و شوق دوست من ادوا کند کسی الحدیث الثانی حدیثی بن بشار و محمد بن
 المنشی قال حدیثنا محمد بن جعفر ثانی عن ابی حصین عن ابی صالح عن ابی هریرة
 قال قال رسول الله علیه و سلم من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان
 لا یتصور اذ قال لا یتنبه فی کف ابی هریرة و فی الله عنه که گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم کسی که دید مرا در خواب پس تحقیق دید مرا که بدست شیطان
 برخود نمی تواند کرد صورت من و مانند من نمی تواند شد بد آنکه بعضی علماء گفته اند
 که حکمت در این چیست که شیطان در خواب تواند گفت که من خدا یم نفوذ
 من ذلك و نتواند که من رسول خدا یم حکمت انست که پیش هر معلوم و مقرب
 که حضرت خاتم الانبیا از صورت منزه است پس وقتی که شیطان خود را بصورتی
 نماید و گوید که من خدا یم هیچ کس را گمان نشود که او است گفته باشند که
 حق تعالی از صورت منزه است اما اگر تصور رسول خدا صلی الله علیه و سلم متصور

و تو آنست شد مردم و گواه میگردد و آیه اعلم بالصواب حدیثی متخلفه عری
 مالک الشیخی عن ابیہ قال قال رسول الله علیه و سلم من رآنی فی المنام فقد
 رآنی مروی است از ابی مالک الشیخی که روایت کرده اند بر خود که گفت که گفت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم کسی که دید مرا در خواب پس تحقیق دید مرا قال ابو عبید
 و ابو مالک هذا هو سعد بن طایف بن اقیم و طایف بن اشیم هر من اصحاب
 النبی صلی الله علیه و سلم و قد روی عن النبی صلی الله علیه و سلم احادیث و سمعت
 علی بن حجر یقول قال خلف بن خلیفه مراتب عمر بن حریث صاحب النبی صلی الله
 علیه و سلم و انا غلام صغیر کف ابو عبید مضاف این کتاب مستطاب که ابو مالک
 این یعنی الشیخی که روایت است از پدر خود نام او سعد بن طایف بن اشیم است
 و ابو مالک کنیه او است و پدر او طایف بن اشیم از جمله اصحاب بنی است صلی الله
 و سلم و تحقیق روایت کرده است طایف بن اشیم از بنی صلی الله علیه و سلم حدیث
 را و گفت ابو عبید مضاف این کتاب که شنیدم علی بن حجر را که میگفت گفت
 خلف بن خلیفه که دیدم عمر بن حریث را که یاد و صاحب بنی بود صلی الله علیه
 و سلم حال که من بر خود سه ساله بودم و غرض مضاف رحمه الله تعالی از این بیان
 این است که علی بن حجر و قتیبه بن سعید از تبع تابعین اند و ابو عبید و مالک

از آن هر دو را وی است از بقعه تبع تابعین است الحدیث الثالث حدیث ثانیة
هو ابن سعید شاعبد الواحد بن زید و عن عاصم بن کلیب حدیثی ابی انه سمع
ابا هدیرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رآنی فی المنام فقد رآنی
فان الشیطان لا یتشبه فی قال ابی محمدت بن عباس فقلت قد رأیت فی کلک
الحسن بن علی فقلت شبهته به فقال ابن عباس انه کان فیمنه می گفت ابو هدیرة
که گفت بغیر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که دید مرا در خواب پس تحقیق دیدم مرا
بدرستی شیطان مانند من نمی تواند شد گفت عاصم که گفت پدر من کلیب بن
حدیث کردم مجدث ابی هدیرة ابن عباس را در حق الله تعالی عندهم پس گفت که تحقیق
دیدم بنی را صلی الله علیه وسلم در خواب پس یاد کردم صورت جمیله امام حسن بن
علی را پس گفتم ابن عباس مرا که مانند کردم حسن بن علی را بنی صلی الله علیه وسلم
پس گفت ابن عباس که تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مشابه بود امام
حسن بن علی را در حق الله تعالی عندهم بدانکه مصنف مرجم در جامع ترمذی روایت
کرده است از امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه که حسن بن علی فرزند کلان
شبهه و زیاده داد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم مایه پان سینه تا سینه و حسین
شبهه زیاده داد بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در تن پانین یعنی از سینه تا قدم

الحدیث الرابع حدیث محمود بن بشار ثنا ابی عبدی و محمد بن جعفر قال حدیثنا
عوف بن ابی جمیله عن یزید الفارسی و کان یکتب المصاحف قال رايت النبی
صلی الله علیه وسلم فی المنام ثم ابی عباس فقلت لابن عباس رايت رسولک
صلی الله علیه وسلم فی النوم فقال ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
یقول ان الشیطان لا یتطیع ان یتشبه فی من رآنی فی النوم فقد رآنی هل
تستطیع ان تنفع هذا الرجل الذی رايت فی المنام قال نعم انعت لک رجلا من
الرجلین جسمه و لحداسه الرجل العینین حسن الفمک جمیل و لایر الوجه قد ملأ
لحیه مابین هذه الی هذه قد ملأ رت غره قال عوف و لا ادري ما کان مع
هذا الغیب فقال ابن عباس لو رايت فی الیقظة ما استطعت ان تنعرت فی
هذا قال ابی عیسی و یزید الفارسی هو یزید هو من و هو أقدم من یزید الرقی
قد روی یزید الفارسی عن ابن عباس احادیث و یزید الرقاشی لم ینکر
ابن عباس و هو یزید بن ابان الرقاشی و هو یروی عن انس بن مالک و
یزید الفارسی و یزید الرقاشی کلها من اهل البصرة و عوف بن ابی جمیله
هو عوف الاعرابی حدیثنا ابو داؤد سلیمان بن سلم البلخی ثنا النضر بن شیبیل
قال قال عوف الاعرابی انا اکبر من قتادة مرقی است از یزید فارسی و حال که

بود که می نوشت مصحفهای مجیده را که گفت دیدم حبیب خدا را صلی الله علیه و آله
در خواب در زمان ابن عباس رضی الله تعالی عنهما پس گفت ابن عباس را که
بله هستی من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب پس گفت ابن
عباس که بله هستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت که شیطان نمی تواند
که متنبه شود بمن پس کسی که دیدم را در خواب پس تحقیق است که مراد دیده است
گفت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که می توانی که وصف کنی این مرد را که دیده
تو او را در خواب گفت بزید فارسی که آری میتوانم که وصف کنم برای تو آن
مرد را که در خواب دیده ام دیدم در خواب مردی را که تن او و کشت او
میان دو مرد است یعنی نه بسیار و نه کوتاه و نه بسیار و نه بسیار
لاغر حاصل آنکه میان نه بالا بود بچسبیدن اعتدال و کمال جلال و بود کندم کون یعنی
سفید رنگ سرخ آفتاب جو بخور احسن من زان فتح کندم کون است دیده
از شوق لغائش چه جگر پر خون است دلم از هجر تو چون دانه کندم بدین
کاش بر سینه تر که حال نظامی چون است و بود هر دو چشم او سیاه و بود خندان
بشتم خنده او جان جهان دردمید منصب اعیان به میعاد رسید و بود
آطر او مردی منور مبارک او بکمال جمال و حسن هر چه اسباب جمال است به جز خوار

همه بر رویه کمال است کمال یعنی و تحقیق بر کرده بود برایش مبارک چینی را که میان
این کوش و آن کوش است و تحقیق بر کرده بود برایش مبارک او سینه بر سینه
اول حاصل آنکه در عرض و طول برایش مبارک او بسیار و نه بسیار بود بکمال
اعتدال گفت عوف که نمی دانم چینی را که بود باین گفت پس گفت ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما که اگر می دیدی بنی را صلی الله علیه و آله و سلم در بیداری نمی توانی
این که گفت و وصف کنی آنحضرة را زید ازین حد تا عبد الله بن زیاد ثنا
يعقوب بن ابراهيم ابن سعد ثنا ابن اخي ابن شهاب الزهري عن عمر قال
قال ابو سلمة قال ابو قتادة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من رأى نبي في
النوم فقد رأى الحق گفت ابو قتاده رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی
علیه و آله و سلم کسی که دیدم را یعنی در خواب پس تحقیق دید حق را یعنی امر ثابت
که آن ذات رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم الحديث السادس عبد الله بن
بن عبد الرحمن ابنا معلى ابن اسد ثنا عبد العزيز ابنه المختار ثنا ثابت عن
انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من رأى في المنام فقد رأى فان
الشيطان لا يتجمل في قال وروى الموصي جزء من شجرة وابعين جزء من
النبوة مردی است از انس رضی الله تعالی عنه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

الحديث الخامس

کسی دیدم در خواب پس تحقیق دیدم او را بدین شیطان خیال و صورتی
بندد به من و قدره و توانائی ندانم که ظاهر شود احدی را بصورت من گفت
نبی صلی الله علیه و سلم که خواب من صالح یک خبر است از چهل و شش جز از نبوة
سوال کرده اند که روای من صالح چه کند جز باشد از نبوة یا آنکه نبوة منقطع
شده است بوفات آنحضرة صلی الله علیه و سلم و جواب گفته اند علماء دین که بودن او
از اجزاء نبوة بر سبیل مجاز است یا آنکه مراد این است که او خبر است از علم
نبوة و نبوة اگر چه منقطع شده لیکن علم نبوة باقی است کذا فی شرح النبی ابن
الجزیری و ما فی شرح دهلوی در شرح مشکوٰۃ آورده که توجیه مشهور آنست که زمان
وحی بوده است بیست و سه سال و اول آنکه که ابتدا کرده شد به او وحی بود
رویا صالحه و آرد در پیش ماه از سالهای وحی بود و نسبت مدته شش ماه سوئی
باقی و آنکه وحی نسبت به یک خبر است سوئی چهل و شش جز حدیثنا محمد بن علی قال
ابی یقول قال عبد الله بن المبارك اذا اُتِلَّتْ بالقضاء فعليك بالاثار قلت عبدالله
بن المبارك وفتی که مبتلی شیئی بقضاء یعنی بتکلیف حکام به امر قضا مثل انوی
و ترا قاضی جانی کنند پس لازم بکلی اقتدار به سید انبیاء صلی الله علیه و سلم و به
خلفاء راشدین و فی الله عنهم در احکام و قضا یا ایشان یا آنکه چون مبتلی

و مقلد نبوی

و مقلد شیئی بامر قضا پس لازم بکلی با شریعت نبلا و حدیث نبوی که به برکت
ازین بلا خلاص یابی و در این تنبیه است بر آنکه مقلد شدن به امر قضا از
جمله بلا یا است نمی سر دعا قل را که واقع شود در آن مکروهتی که مضطر گردد
اتقوا و صلحها از ان اجتناب کرده اند حدیثنا محمد بن علی بن النضر بن ابی حمزة
عن ابن سیرین قال هذا الحديث دين فانظروا له ثم تأخذوا به بینکم مرفوعا
از ابن سیرین که وی گفت این حدیث یعنی آنچه که خاتم النبیین افضل الناس
رحمة للعالمین صلی الله علیه و سلم آورده دین است پس نظر کنید که آن
که میگوید دین خود را پس اگر باشد او ثقة معروف بعدالة و یقین و به سلا
از بدعت پس بگوید از اولی که نه بگوید از اولی و مقصود ازین تنبیه است بر
اهتمام نشان علم حدیث و بر نیکی واجب است آنچه علم حدیث از عدول و
تقات بدانکه شیخ ابن حجر گفته که وجه ختم کتاب به این دو حدیث مرغیست
در علم سنته خصوص وقت وقوع در بلاها و محنتها و ترغیب است در اجتناب
کردن در اخذ حدیث که از اهل دین می باید اخذ کرد نه از غیر آنها و تراوح
هر دو گفته که شیخ ترمذی با قید این حدیث در آخر کتاب اشاره کرده
بنوی این که اعتماد من در آنچه روایت کرده ام از حدیث ابن نبی صلی الله علیه و سلم

است که معتبر است از اثر و معتبر است از خبر و استیضاح آنکه دهد امام همام
شیخ ترمذی را که آغاز کرده است این کتاب و به کلام معتبر از کلام مجید که منزل
است بر محمد و سلام بر اهل اصطفا و اخبار که در شرح کرده است در امتیاز
اصحاب و ثبوت از اناقلان اخبار و طلب کرده است برای آنها سلام و امان
آفات تا تبلیغ کنند اخبار سید الکائنات علیه افضل الصلوات و اجمع
و ختم کرده است این کتاب را به نصیحه برای طلبه العلم باخذ حدیث از
ثقات و کرده است خاتمه این کتاب را کلمه مقتبسه از کلام امیر المومنین علیه السلام
بر تمام و کمال و آن کلمه لفظ دینکم است برای اشعار و تلویح به سوی حق
یعنی الیوم اکملت لکم دینکم و در این تفارل است به ایوه که باشد ختم عواقب
به اكمال دین و حصول قوت و صلاح بکمال یقین و عرض نماید از مسکین
تظام الدین که امام همام شیخ ابو عیسی ترمذی رحمه الله تعالی ختم این کتاب
به باب دعوت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام کرده و جمش آن است
که چون اقتراح کتاب به بیان حلیه منوره کرده اختتام کتاب به بیان قد
آن جمال جهان آرای نموده تا کمال ملامت حاصل باشد در فائده کتاب و خانه
کتاب بر اول و الآخر قدر این تفارل است و بنشاده است باین که مقرون

باشد غایب خوانندگان و مشتاقان شمایل البی برویه جمال حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
و نیز چون مصنف رحمه الله تعالی اولاد این کتاب مستطاب ذکر حلیه منوره
صلی الله علیه و سلم نمود و باز ذکر خاتم نبوة و حسن سیره و لطف معیشت و خلاد
صالح و حسن محل و نظیر وجود و حیاء و دیگر اوصاف جلیل و کمالات جریله آن سرور
عالم صلی الله علیه و سلم کرد تا ماقبل این آخرین باب سعادت مآب بر اهل طلب
از جوش عشق و شوق و از غلبه اشتیاق و فریفتگی بزبان حال و بلسان مقال
در فریاد آمدند و گفتند که عزیم دیدار تو داد و جهان بر لب آمده باز کرد
یا بر آید حبیب فرمان شما و خاتمه معتر موسی علیه السلام از شوق دیدار
خدا ایضا گفت که رب اربنی انظر الیک از و مندان و مشتاقان دیدار
خدای صلی الله علیه و سلم هر یک از ایشان گفت که حبیب الرب اربنی انظر الیک
بر مصنف رحمه الله تعالی ختم کرده به باب رذیه البی صلی الله علیه و سلم فی المنام
تا بداند و مستبشر باشند که چنانچه در زمان حیات سید کائنات علیه افضل
الصلوات و اجمع التسلیمات خلق را بیدار و مبارک جان بخشیده می نمود و بعد از
وفات شریف نیز بمحبان با اخلاص بر بیدار و منور و فدیگی بخشید حاشاء
ان یخرج المواجهی مکامره و یرجع العاد منه غیر محترم بدانکه ختم المحدثین بحال

۸۰۱

۱۰

من غریبیم عاجزیم فضل خدا را خواهیم پس

یا اطی از طفیل مصطفی فریاد رس

مبعوث عن عنوان
شرفه منظر مية

نَا مِ رُكَّابِ الْاِثْمِ

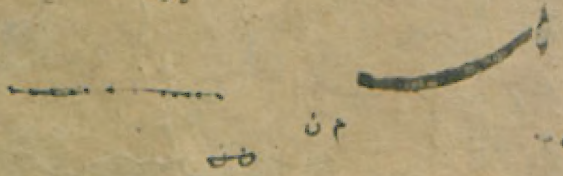
شماره ۱۲۱



11/11/12
1.20/12

سایه بیدار
عقیق

بزار در حد فدی



۲

۸

مستطیل

مستطیل

